

## حکم لازم



ریستین رونالدو... بهترین موقعیت... شوت میکنه

وای... کی... اوش نزن این شبکه\_

کیاوش\_ پس بزنم کدوم شبکه؟

شبکه سه بدترین موقعیت فوتبال بودا\_

کیاوش\_ نه نمیزنم

چرا؟؟؟\_

کیاوش\_ چون امروز لاک پشت های نینجی ندیدم الان تکرارش میزاره

کیاوش اذیت نکن بزن ببینم چی شد\_

کیاوش\_نچ نمیزنم

تو که پسر بدی نبودی\_

کیاوش\_الانم پسر بدی نیستم

یه پسر خوب به حرف مامانش گوش میکنه\_

کیاوش\_خب گوش میکنم اما باید لاک پشتا ببینم

اصلا الان وقت خوابه\_

کیاوش\_بعد فیلمم

وای\_

کنترل ازش گرفتم و زدم شبکه سه

ایول رئال گل زده\_

کیاوش جلوی تلویزیون نشست و زد برنامه خودش

کنترل برداشتم و زدم شبکه سه

باز کیاوش زد برنامه خودش

کیارش\_این کارا چیه کیانا تو هم بچه بازیت گرفته؟

خب میگی چیکار کنم؟؟؟\_

دوباره کنترل برداشتم و زدم شبکه خودم

کیاوش دستشو دراز کرد تا بزنه برنامه خودشو ببینه که برق رفت

کیارش\_کیانا چت شد؟؟

میخواستم فوتبالم ببینم\_

خب خل من با اینترنت و تبلت\_

من چرا خل بازی دراوردم؟؟؟چرا به مغز خودم نرسید؟؟؟

رفتم از اتاق تبلتو اوردم تا خواستم برم تو اینترنت صدای تیر و شکستن  
چیزی اومد

صدا از اتاق خواب منو کیارش میومد

کیارش به سمت صدا رفت

منم کیاوشمو بغل کردم خواستم دنبالش برم که صدام زد

کیارش\_کیانا چراغ قوه هم بیار

چراغ قوه ندارم که اما نور گوشیم خوبه بیارمش؟؟\_

کیارش\_اره همونو بیار

وای خدا حالا گوشیمو کجا انداختم اصلا؟؟؟؟؟؟؟؟

همه جا رو گشتم تا گوشی کیارشو پیدا کردم زنگ زدم به گوشیمو اونو بغل  
تلویزیون پیدا کردم

سریع چراغشو روشن کردم و کیاوشو محکم تر گرفتم و سمت اتاق رفتم

نور مهتاب هم کمی اتاقو روشن کرده بود

پنجره شکسته بود و کیارش بدجوری تو فکر بود

چیزی شده؟؟\_

کیارش\_نه

مطمئن؟؟\_

کیارش\_اره

برقا وصل شد لاک پشتهای نینجا هم که تموم شده بود با این حالی هم که

کیارش پیدا کرده بود بیخیال فوتبال شدم یعنی اصلا حوصله نگاه کردن هم  
نداشتم حالا یا رئال

میبره که فردا میفهمم خوشحال میشم یا بارسا میبره شایدم مساوی کنن  
اما مهم شوهر و بچه پنج ساله خودمه

کیاوشو تو اتاق خوابوندم و رفتم تو اتاق خودمون

شیشه هارو جارو کردم و لباسمو با لباس خواب قرمز که تور توری بود عوض  
کردم

کیارشم رفته بود حموم

دیگه بعد از این 9 سال کامل میشناسمش مطمئنم اتفاق مهمی افتاده

شبا که کیارش پیراهن نمپوشید شلوارکی برایش روی تخت گذاشتم و حوله  
به دست جلوی حموم رفتم

پنج دقیقه بعد از حموم اومد بیرون

حوله رو بهش دادم

خودشو خشک کرد و رفت روی تخت و شلوارکو پوشید و خوابید

کیارش موهاات\_

کیارش\_ولشون کن

ولشون کن پاشو برات خشک کنم

کیانا عزیزم حال و حوصله مو خشک کردن ندارم ولشون کن خودشون \_  
خشک میشن

پتو رو کشید روی سرش

اروم رفتم رو تخت و پتو رو روی خودم کشیدم

اروم اروم بهش نزدیک شدم

دستاشو دور کمرم حلقه کرد و منو به طرف خودش کشید

کیارش\_

جونم عزیزم\_

چی شده؟\_

هیچی\_

کیارش بهم دروغ نگو بگو چی شده\_

هیچی\_

من که میشناسمت بگو دیگه\_

اگه میخوای دروغ نگو چیزی نپرس\_

.....اخه\_

بقیه حرفام با قفل شدن لباس رو لبام تو گلوم خفه شد

هنوزم که هنوزه بوسه هاش گرم و پر هیجانه .....هنوزم که هنوزه با نزدیک شدن بهش داغ میشم و پر تشویش....هنوزم که هنوزه عاشقشم و تک عشقمه...هنوزم که

.....هنوزه من ارومش میکنم و آرامش بخششم

زنگ هشدار گوشیم بلند شد

با بدبختی از خواب بیدار شدم

خب کاری که نداشتم کیارشم که تازه خوابیده و دیشب اصلا نخوابید هرچند وانمود کرد خوابه اما خب از صدای نفساش معلوم بود بیداره و داره فکر میکنه

وای خدا یعنی ماجرا چیه؟؟خدا اخر و عاقبتمونو به خیر کنه

رفتم حموم الان تنها چیزی که میچسبید به حموم حسابی بود

داشتم از حموم میومد بیرون که دستمو بردم به اینه و بخارشو پاک کردم

قیافم و افکارم با 9 سال پیش خیلی فرق کرده بود اون موقع یه دختر بچه 15 ساله بودم و الان یه مادر 24 ساله که یه بچه 5 ساله داشت

قدم بلند شده بود و حدودای 169\_170 بود.. موهام طلایی و بلند در صورتی که قبلا همیشه کوتاهشون میکردم... چشممامم هنوز شیطون و عسلی بود .. پوستمم که سفید

و لبامم سرخ

دلَم برای اون کیانایی که تنها دلخوشیش فوتبال و شرط بندی بود تنگ شده

بیخی بابا وایستادم مَثِ ادمای عاشق خودمو نگاه میکنم بزا برم به زندگیم  
برسم

رفتم بیرون

بهتره همین الان آماده شم تا بعدش هم راحت و با وقت کافی کیاوشمو  
آماده کنم

یه خط چشم خوشمِل با ماتیک کشیدم

همین بسمه مثل همیشه ساده اما خوشکل

مانتوی اییمو با شال و شلوار جین مشکی و کفش اییم پوشیدم

درست مثل قدیم از کیف زنونه انداختن متنفر بودم

برای همین کوله ورزشیمو هم آماده کردم

رفتم سمت کیارش

چه شوهر خوشکلیم دارما

چشمای ابی وحشی.. پوست سفید... چهارشونه و قد بلند و هیکل  
ورزشکاری مو هاشم که مشکلی

نخوریم تموم بشم؟\_

شوهرمی دلم میخواد\_

به عجب تیپی هم زدی حالا من کارت داشتم که قید شوهر موهری زن \_  
من بودنتو که میزدی

اون فرق میکنه پاشو برو حموم دیشب که نخوابیدی حداقل امروز سر حال \_  
باشی

من که با تو خوابیدم\_

اره منم گوشام مخملی\_

این چه طرز حرف زدن؟؟\_

حقیقته دیگه میخوای نفهمم کی بداری کی خواب؟؟!! بیخی برم کیاوشُ \_  
بیدار کنم تو هم سریع باش

رفتم تو اتاق کیاوش

وای عزیزم چه خوشمیل خوابیده

چشماش به باباش و موهاشم به من رفته ولی خدایی خیلی خوشکله ها

پسری پوست سفید چشم ابی و مو طلایی اصلا خارجیه و واقعا هم خو تو  
خارج به دنیا اومده . من که عاشق پسر مم

وای من امروز چرا زل میزنم به همه و انالیزشون میکنم؟؟

بیخی با

کیاوشو بلند کردم و بعد دست و صورت شستنش رفتیم صبحونه بخوریم

بعد صبحونه کیارش راهی شرکتش شد و منم کیاوشو دم در مهد پیاده کردم

و وقتی رفت تو رفتم سمت کارخونه

کارخونه مال بابام بود که چون خارج بود گاهی من میچرخوندمش اما بعد فوتش و جریانایی که اتفاق افتاد دیگه کارخانه کلا افتاد دست منوارد کارخانه شدم

کارخانه حیاط بزرگ سنگ فرش شده ای داشت و پر از گل و گیاه بود و به دو قسمت شرقی و غربی تقسیم میشد

غربی خود کارخانه و غیره بود و قسمت شرقی دفتر و این چیزا بود

وارد ساختمان شرقی شدم

خانم محمدی(منشی)\_سلام خانم تهرانی

سلام قرار های امروزم برام میارید بی زحمت\_

چشم حتما\_

وارد اتاقم شدم و روی صندلی نشستم

گوشیم زنگ خورد

بله؟\_

و بلا\_

اوه احوال تری خودمون چته؟؟\_

من چمه؟؟؟اولا برای بار میلیاردم میگم به من نگو تری بگو ترنم چیه تو\_  
زبونت نمیچرخه؟؟

خب حالا همون کارتو بگو\_

وای مگه اعصاب میزاری واسه ادم یادم رفت\_

زحمت\_



رحمت\_

کم نیاریا\_

نه به هیچ وجه\_

خب یکم به مغزت فشار بیار یادت بیاد\_

اها شری گفت امشبو مجردی حال کنیم\_

چرا مجردی\_

پس چی؟؟میخوایم طرلانم بیاد\_

اها از اون لحاظ\_

پ نه پ از این لحاظ\_

منشی وارد اتاق شد

ببین تری وقتم پره تا بعد\_

مرضو وقتم پره برا من کلاس میزاره با با ی\_

به یاد قدیم حافظ\_

هه هوس قدیم کردی؟\_

اره بد جوری راستی تو این مجردی کیاوشم میتونه بیاد\_

کیاوش که عزیز دله باید بیاد با تیدا بازی کنه\_

تیدا تیدا شور دختر خودتو میزنی با این اسمش\_

هو ی خانم مگه اسمش چشمه؟؟تازه یعنی دختر خورشید.زاییده \_  
.خورشید.زیبارو

باشه بابا حرفمو پس میگیرم\_

بایدم پس بگیری پس چی فکر کردی\_

وای خوبه گفتم کار دارما\_

به من چه تو فک میزنی\_

باشه بابا حافظ\_

با با ی\_

امروز چه قرار هایی داریم؟\_

هیچی فقط یه جلسه با شرکت اسمان\_

اها خوبه ساعت چن؟\_

\_4

خب عالیه مرسی\_

خواهش میکنم\_

میتونی بری\_

منشی از در خارج شد

دوباره در اتاقمو زدن

(بفرما تو بابا رحمت\_مستخدم خوب و مهربون شرکت\_

از کجا فهمیدی منم دخترم؟\_

خب الان به جز شما چه کسی میتونه باشه\_

اها\_

اب پرتقالمو روی میز گذاشت

مرسی\_

خواهش میکنم دخترم\_

و از در خارج شد

وای چه قدر تشنم بود

سریع اب پرتقالمو خوردم

دوباره در اتاقم زده شد وای این دفعه دیگه کیه

بفرما\_

سلام علیکم\_

به به داداش علی خودم خوبه؟\_

تا احوال ابجی چه چوری باشه\_

تو رو بینم مگه میشه بد باشم؟؟\_

معلومه که نه اومدم یه خبر بدم که مطمئنم یادت نیست\_

چی؟\_

تولد کیاوش\_

کی؟\_

آخر هفته\_

دمت ولرم علی اصلا یادم نبود\_

میدونم\_

خوبه دیگه تو رو گذاشتن برای همین روزا\_

بچه پرو حقت بود بهت نمیگفتما\_

مگه داداش علیرضامم بدجنس میشه راسی خودت دیگه زن عمواینا دعوت \_  
کن

مامانمینا رو که دعوت کردم\_

اورین\_

خب بای کار دارم\_

مرسی دیگه\_

و رفت

....

به به جمعتون جمعه ها فقط گلتون کم بود که اونم رسید\_

ترنم\_ گلمون اره اما گلمون کیاوش بود وگرنه تو که دسته هم نیستی که  
بگیم دسته گلی

ترنم اینجوریه؟\_

ترنم\_ نه اونجوریه

باشه پس دارم برات\_

شراره\_ بابا بیخیال یه روز اومدیم دور هم خوش بگذرونیم

دِ نمیزاره دیگه\_

طرلان\_ وای

کیاوش و تیدا با هم رفتند تو محوطه رستوران بازی تا غذا آماده بشه

راستی بچه ها اخر هفته تولد کیاوشه مهمونی افتادین\_

طرلان\_من نیستم

طرلان تو یکی خفه لطفا تا کی میخوای از میلاد فرار کنی؟؟ تو از فردا \_  
همراه من میای برا خرید کمکم

طرلان\_اما

پریدم وسط حرفش

اما بی اما همینه که هس\_

طرلان\_یه دنده

خیلی ممنون\_

شراره\_وای بچه ها دلم لک زده

برای مهمونی؟\_

شری\_نه بابا یه ماه پیش عروسی شروین (داداشش) بودا من لقبم شریه  
معروف به شر اما میدونه چند وقته ماموریت درست و حسابی نرفتیم

آی گل گفتی دلم برا اسلحه طلاایم تنگ شده\_

ترنم\_اون که پیشته

اره اما حق استفاده ازش ندارم حق نگاه کردنم ندارم چون تحریک میشم\_

طرلان\_تو دیگه

تازه از این کلتمم که بگذرم تک تیراندازی که دیگه نمیتونم بگذرم من \_  
عاشق تک تیراندازیم

ترنم\_منم دلم تنگ شده

شراره\_خب فرض کنین من بااین بچه تو شکمم پاشم پیام ماموریت

چی؟؟؟\_

طرلان\_بچه؟؟

شری\_اره بابا زبونم وله ها میخواسم نگم مثلا

ترنم\_چی شد شما هم رفتی تو خط بچه؟

شری\_خب شهاب گفت بچه منم گفتم باشه

شما هم حرف گوش کن\_

شری\_بله دیگه مگه میشه رو حرف اقامون حرف زد

غذا رو آوردن

من رفتم دنبال بچه ها\_

ترنم\_خدا خیرت بده

کیاوش و تیدا دست به دست هم بازی میکردند

بچه ها بیاین غذا\_

نگاهم به مردی افتاد چه مشکوک بود کت بلند و شلوار پوشده بود عینکشم  
جلو چشمش بود و به کیاوش خیره شده بود وقتی هم که من اومدم همین  
جوری به من

خیره شده بود

قیافش به کاراگاه ها میخورد

بیخی بابا بد به دل کوچولوم نباید راه بدم

رفتم سمت برویج و غذا رو خوردیم و به خانه رفتیم

قرارشد فردا طرلان بیاد تا برای خرید مهمونی کمکم کنه

گوشی رو قطع کردم

اخیش.....اینم از آخرین نفر

از صبح تا حالا از بس پای تلفن نشستم و برای تولد کیاوش مهمون دعوت کردم دیگه فک برام نمونده

ناخوداگاه یاد 5 سال پیش افتادم و لبخندی روی لبم اومد

بعد جریان پاسور و تک دل وقتی کیارش فهمید بچه داره از خوش حالی روی پاش بند نبود

دقیق فرداش بلیط گرفت و برگشتیم ایران که یه دفعه حالم بد نشه

خواستگاری آمدند و در تمام این لحظات علی رضا مثل داداش کنارم بود شاید داداش واقعی هم اگه داشتم نمیتونست مثل علیرضا خوب باشه

مامانم هم خیلی خوش حال بود که من بعد از مدتها میخندم

چون حاکله بودم و از این موضوع فقط علیرضا و کیارش خبر داشتن خیلی سریع در یه هفته همه چیز آماده کردن و مراسم عروسی شکل گرفت

عروسی بینظیر و عالی

هنوزم که هنوزه قیافه بهت زده کیارش وقتی اومد ارایشگاه دنبالم و بعدش هم بوسه ی شیرینش روی لبام یادم نمیره

از شرکت بیرون امدم

زنگ زدم به طرلان

بله؟\_

کجایی؟\_

در شرکت\_

اومدم\_

سریع سوار ماشینم شدم و رفتم پیشش ماشینم یه جنسیس کوپه قرمز بود

جلوی پای طرلان ترمز کردم

بپر بالا که بریم\_

سریع سوار شد و رفتیم سمت خرید برای جشن کیاوش

جلوی پاساژ پارک کردم و رفتیم تو

وسایل لازم برای تزئینو خریدیم

وای طرلان من هدیه چی بخرم؟؟\_

من چمیدونم بین چی لازم داره\_

.... همه چی داره ماشین دوچرخه\_

خب میشه بگی چی نداره؟؟\_

خودمم نمیدونم\_

ساعت خوبه؟\_

خلی؟؟ برای یه بچه 5ساله ساعت بخرم اخه؟؟\_

خب یه پلاک بخر\_

همینه بریم بخریم تازه طلافروشی دوست علی همین جاست\_

پس بزن بریم دیگه\_

وارد مغازه شدیم

مغازه دار\_ به به کیانا حال و احوالت خوبی؟ سرنمیزی



سلام مسعود بخدا سرم شلوغه\_

مسعود\_چه خبرا علیرضا خوبه؟کیارش خوبه؟کیاوش چطوره بزرگ شده؟

مرسی همه خوبن سلام میرسونن\_

خب حالا چی میخوای که اینجایی؟؟\_

ایول خوبه میدونی الکی جایی نمیرم\_

معلومه\_

یه پلاک الله میخوام\_

برای کی؟\_

کیاوش\_

اها خب بگم بسازن یا این طرح هایی که دارم میپسندی؟\_

نگاهی به پلاک هاش کردم خوب بود اما من یه چیز ناب میخوام(ناب یعنی همون خاص)

نچ اینارو نمیخوام\_

میدونستم پس برای کی میخوای؟\_

پنج شنبه\_

پنج شنبه صبح آماده هس\_

مرسی\_

خواهش بای\_

بای\_

با طرلان از مغازه خارج شدیم کیک هم سفارش دادیم شیرینی و غیره هم

سفارش دادیم و ادرس خانه دادم تا پنجشنبه بیارن

والله ای طرلان\_

چیَه؟\_

باید برم کیاوش از مهد بیارم\_

خب بریم\_

سریع سوار ماشین شدم هنوز تعطیل نشده اما تا برسیم تعطیله

رسیدیم دم در مهد همون طور که حدس زدم مهدشون تعطیل شده بود و  
بچه ها در حال خارج شدن بودند

همان جا ایستادم و دنبال کیاوش گشتم

هرچی نگاه کردم ندیدمش

طرلان\_

ها چته؟\_

بیا بین کیاوش میتونی پیدا کنی\_

چته تو الان خودش میاد\_

نمیدونم چرا دلم شور میزد وای خدا نکنه بلایی سرش اومده باشه؟؟

همین طور به بچه ها نگاه میکردم

اون پسره کیاوش نیست؟؟ چرا خودشه رفتم جلوتر

داشت با یه مرد حرف میزد

مرد قد بلند و هیکلی ورزیده داشت یه پالتوی مشکی پوشیده بود عینکشم  
باعث شده بود چیزی از چهره اش معلوم نباشه

رفتم نزدیک تر

یه دفعه مردِ روشو کرد طرف من و تا منو دید دستی توی موهای کیاوش  
کشید هنوز هم نگاهش به من بود

دستی برام تکون داد و سریع رفت

دویدم سمت کیاوش

کیاوش این اقاها کی بود؟\_

نمیدونم یه چیزی داد گفت بدم بابام\_

چی داد؟\_

کیاوش کیفشو باز کرد و بسته ای بیرون آورد

نمیدونم چرا احساس خطر کردم

کیاوش مامان بدو پیش خاله طرلان تا من بیام\_

باشه\_

کیاوش رفت و من دویدم دنبال مرده اما هر چی گشتم ندیدمش

ناامید برگشتم سمت ماشین

کیا بسته رو بده\_

گفت بدم باباها\_

تو کارت نباشه بده\_

کیاوش بسته رو داد

کاغذ پیچی شده بود بازش کردم

یه جعبه داخلش بود اونو هم باز کردم

این چیه؟؟؟

یه کاغذ قرمز تو جعبه بود

درش اوردم نه این قرمز نیست خونه

روی کاغذ چیزی نوشته شده بود

با دقت خونارو پس زدم

کیارش رستمی یا همون اقا امید این دفعه خون حیوون برات فرستادم اما اگه دست از کارات برنداری دفعه بعد خون یکی از اعضای خانوادته

این دیگه کیه یعنی چی؟؟

کیارش داره چیکار میکنه؟؟؟؟

کیاوش\_مامان چیه؟

چیزی نیست بریم\_

طرلان\_کیانا اینا یعنی؟

هیــــــــس هیچی نگو\_

سریع سوارماشین شدیم

اشینو روشن کردم و حرکت کردیم

اول طرلان رو پیاده کردم

هرچی دقت کردم که شاید کسی تعقیبمون بکنه یا چیزی خبری نشد

چند بارم به چند تا ماشین مشکوک شدم که فهمیدم اشتباه کردم

باید سریع با کیارش حرف بزنم

جلوی کیاوش این کارو نکردم تا نترسه

کیاوش\_

بله مامانی\_

دیگه با هیچ غریبه ای حرف نزن نزدیکشونم نرو\_

چرا!؟\_

خطرناکه معلوم نیست کی باشن همین اقاها که صبح باهات حرف میزد \_  
از کجا معلوم ادم خوبی باشه؟

گفت دوست بابا هست\_

شاید دروغ بگن پس به حرف کسی که نمیشناسیش گوش نکن\_

چشم\_

یه دفعه یه چیزی تو ذهنم جرقه زد

کیاوش!؟\_

بله مامانی\_

حتی اگه یه غریبه دیدی گفت مامانت یا بابات گفته اینو بهت بگم و با ما \_  
بیا و این چیزا اصلا قبول نکن من این مدت کارمو تعطیل میکنم و خودم هر  
کاری من یا پدرت باهات

داشتیم بهت میگم

چشم مامانی\_

افرین پسر خوبم\_

رسیدیم خونه

ماشین رو پارک کردم و رفتیم تو

ماشین کیارش داخل بود پس رسیده خونه

رفتیم داخل ساختمان

کیاوش\_سلام بابایی

کیارش\_سلام عزیزم خوبی؟کیانا چیه تو فکری

چیزی نیست\_

غذا رو راضیه آماده کرده بود

لباسمو عوض کردم کیاوشم خودش بلد بود لباسشو عوض کرد دست و  
روشو شست و امد برای ناهار

خیلی ریلکس نشستیم

کیاوش\_بابا امروز یه آقای

امد در مهد و باهام حرف زد گفت دوست تو هست

کیارش به وضوح رنگش پرید

کیارش\_خب بابایی دیگه چی گفت؟

کیاوش\_یه بسته بهم داد

کیارش\_کجاست؟

کیاوش\_مامانی ازم گرفت

کیارش منتظر به من نگاه کرد

بعد غذا درموردش حرف میزنیم\_

غذارو نتونستم بخورم نه من نه کیارش فقط کیاوش یکم خورد

راضیه سفره رو جمع میکرد برای همین رفتم تا کیاوشو بخوابونم

کیاوش\_مامانی

جان مامان\_

این اقا بد بود؟\_

چرا اینو میگی؟\_

اخه هم تو هم بابا ناراحت شدید\_

دیگه با غریبه ها حرف نزن باشه؟\_

چرا؟\_

چون شاید بد باشین\_

این اقاها هم بد بود؟\_

اره باید حواست به خودت باشه تو بزرگ شدی پس باید به حرف مامان \_  
گوش کنی

چشم\_

دیگه چیزی نگفت و خوابید

رفتم پیش کیارش

نامه رو بهش دادم

اخم کرد

نمیخوای بگی؟\_

فقط حواست به کیاوش باشه\_

یعنی من نباید بدونم موضوع چیه؟\_

کلافه دستی توی موهاش کشید

داشتم رو یه پرونده کار میکردهم رئیس گروه فهمید و نمیدونم از کجا \_  
امارمون رو دراورده

درست مثل جریان کشته شدن بابا کیارش من تحمل از دست دادن یه نفر \_  
دیگرو ندارم

کسی اسیب نمیبینه البته امیدوارم\_

چی میخوان؟\_

من بکشم کنار\_

میکشی؟\_

عمر\_

چرا؟\_

خون خیلی هارو ریختن باید جلوشونو گرفت\_

منم میام\_

نه\_

چرا؟\_

تو فقط حواست به کیاوش باشه\_

اما منم میخوام شرکت کنم چون بچم درخطرہ منم آموزش دیدم که باشم\_

تو فقط حواست به کیاوش باشه جونش درخطرہ\_

از فردا کارخونه نمیرم مهد هم نمیزارم بره\_

خوبه\_

کیارش\_

جانم\_



تیراندازی چند روز پیشم برای همین بود؟\_

اره\_

فکرم کشیده شد به 5 سال قبل

یکی از گروه های خیلی حرفه ای و خطرناک ماهارو شناسایی کردند و دست گذاشتن رو من گفتن یا باباشو بکشین یا خودشو میکشیم و کیارش که جریانو به بابا گفت

اون خودش خودشو کشت بدون اینکه من بفهمم خودش خودکشی کرده خودش رئیس گروه ما بوده خودم طعمه بودم

ان قدر فکر کردم تا دیدم صبح شده و من تازه چشم هام روی هم اومد از خواب بیدار شدم

همه چیز به خوبی پیش رفت

این چند روز سرکار نرفتم و تمام حواسم به کیاوش بود اما اخه تا کی؟؟از کجا معلوم کیارش بتونه عملیاتشو موفقیت امیز تمام کنه؟اصلا عملیاتی داره؟؟؟چرا این دفعه

حد اقل نمیزاره من بفهمم جریان دقیق از چه قراره؟؟

خودم به خودم تشر زدم خب حق داره حرفی بزنه من ساکت نمیشینم و خودم دست به کار میشم

الان تنها کار من مواظبت از کیاوشمه

امروز تولد کیاوشه یه مهمونی داریم

نمیدونم چرا دلم شور میزنه

مهمونا آشنا هستن تا جایی که میتونستم فقط افراد نزدیک رو دعوت کردم

هه افراد نزدیک؟؟؟؟؟علی پسر خاله ترنم نزدیکه؟؟خدمتکار ها نزدیکن؟؟دوستای کیارش و ارمان نزدیکن؟؟

اگه نقشه ای داشته باشن راحت میتونن توی شلوغی امشب عملیش  
کنن

چاره ای نیست باید با دقت مراقب اطراف باشم هرچه بادا باد

خدایا خودت کمک کن به خیر بگذره

خدا میدونم چی میگی درسته اخه این تقریبا پارتنی که کمک از تو نداره اما  
ما پاتریمون در حد مست تا خرخره و لاو ترکوندن در حد المپیک که نیست

زنگ درو زدن

رفتم سمتش راضیه درو باز کرد

کی بود؟\_

راضیه\_ خدمتکارا برای امشب

خوبه\_

ناخوداگاه یه فکری اومد تو سرم نکنه اینا

راضیه\_

بله خانم\_

باید بگردمشون\_

اوا خانم کیارو؟\_

خدمتکارا\_

چرا؟؟؟\_

یه مدت یه نفر تهدیدمون میکنه پول میخواد میترسم یه دفعه یکی بین اینا \_  
باشه

نیست\_

میدونم اما دلم راضی نمیشه باید بگردم\_

باشه بهشون میگم\_

خوبه\_

رفت سمتشونو باهاشون حرف زد یکی اخماشو تو هم کشید یکیشونم  
رنگش پرید دیگه مطمئن شدم یه چیزی هست

دو تا مرد بودن و سه تا زن

رفتم سمتشون

اخمالوهِه\_خانم این چه وضعشه نمیخواین ما کار نمیکنیم اصلا حتما یه  
چیزی هم گم شد میخواین بندازین گردن ما خداحافظ

کجا؟؟مشکوک میزنین چیه چیزی همراهتونه؟؟\_

رفتم جلو تا بگردمشون که نداشت

باشه\_

بعد داد زدم\_کیارش

خواست در بره

راضی درو ببند\_

اخمالوهِه اومد سمتم درگیر شدیم یه ضربه میخواست بزنه تو صورتم که  
جاخالی دادم و با پا زدم وسط پاش

همون لحظه کیارشم رسید

راحت شکستشون دادیم

گشتمشون هه داروی بیهوشی اونم اندازه ای که یه ایل فیلو از پا دربیاره

.....ادامه دارد

زنگ زدم به ارمان

به به کیانا ابجی گلم\_

سریع بیا اینجا البته با بچه ها چند تا ادم گرفتیم\_

چیزی شده؟\_

نه فقط بیا سریع جمعش کنیم تا کیاوش بیدار نشده\_

خب بگو چی شده\_

خدمتکارایی که آمده بودنو گشتم همراهشون مقدار زیادی داروی \_  
بیهوشی بود باهاشون

دعوا کردیم

دعوا؟\_

حالا هرچی چه فرقی داره دعوا درگیری دستگیرشون کردیم\_

پس بگو یه عملیات انجام دادیم دیگه\_

پوزخندی زدم

عملیاتو که چند وقتی تو حسرتش موندیم\_

واقعا؟\_

مسخرم کردی؟؟ بیا دیگه\_

باشه الان زنگ میزنم بچه ها هم بیان\_

خوبه خداحافظ\_

خدا سعدی\_

ارمان تو این موقعیتم دست از شوخی بردار\_

مگه خیلی حساسه\_

نه فقط اگه شک نمیکردم امشب همموم بی هوش میشدیم\_

بی هوش؟\_

واااای چه قدر حرف میزنی بیا دیگه\_

باشه بای\_

بای\_

کیارش\_چی شد؟

داره میاد\_

خوبه برو پیش کیاوش\_

برم دنبال نخود سیاه دیگه\_

بهت میگم برو پیش کیاوش بعید نیست مارو انجا سرگرم کرده باشن تا \_  
راحت به

هدفشون برسند

هدف؟\_

اره ازار ما به هر نحو\_

ببخشیدا اما اون وقت چرا؟؟\_

میری یا نه\_

این یعنی حرف نمیزنی دیگه\_

برو\_

این یعنی نه حرف نمیزنم\_

کیا برو۔

باشه بابا رفتم نخود ها رو هم میشمارم گزارش میدم۔

خب درسته جریانو نمیگه اما خب یه جورایی برای کیاوش راست میگه

رفتم پیش کیاوش اروم خوابیده بود

اخیش یه نفس راحت کشیدم

صدایی از پایین میامد نه اینجوری همیشه

من باید از ماجرا سر دربیارم اره اما کیاوش خوابه بیدارشم نمیخوام کنم  
چیزی نفهمه بهتره

مجبوری همون جا نشستم بالاخره یکی بهم میگه دیگه

البتہ امیدوارم

مامان۔

جونم کیاوشم۔

بابا اینا کجا هستن؟۔

رفتن بیرون۔

کجا؟۔

ویلا۔

چرا اونجا۔

خب پسرم سوالایی میپرسیا کار داشتن۔

همین موقع زنگ خانه رو زدن

کیه راضیه؟\_

راضیه\_ترنم و شراره

اها مرسی تیدا هم بود\_

راضیه\_اره

و رفت دنبال کارهایش چون مستخدم نگرفتیم کارها همه روی دوش راضیه افتاد

ترنم\_پس طرلان کجاست

مگه پیش شما نیست؟\_

شراره\_نه گفت میاد خودش

هنوز که نیومده\_

همون لحظه دوباره صدای زنگ امد

شراره\_فکر کنم خودشه

F F خودم رفتم سمت

اره خودشه\_

رو برداشتم F F

چه عجب تشریف فرما شدی\_

طرلان\_من که همیشه اینجام

اره جون خودت بیا تو\_

درو بزن تا بیام\_

مگه نزدم؟\_

کجایی؟\_

همینجا\_

معلومه بزن دیگه\_

چیو؟\_

کیانا خوبی؟\_

نه\_

مشخصه\_

درو زدم خیلی فکرم درگیر بود اینا دیگه کی بودن که به خودشون جرات دادن بیان اینجا؟؟ صد درصد مافیا هستن قاچاقچی حرفه ای

ترنم\_

نچ\_

بزار من حرفم بزنم\_

منم درست و حسابی نفهمیدم هرکاری کردم نه کیارش نه ارمان هیچ\_ کدومشون حرفی نزدن

شراره تو چی؟\_

منم شهاب پرسیدم ازش اما نگفت\_

طرلان\_ جریان چیه؟

تهدیدا هر روز عملی تر میشه مستخدم هایی که برای جشن میخواستن\_ بیان همراهشون داروی بیهوشی اونم به مقدار زیاد بود درگیر هم شدیم

طرلان\_ واقعا؟؟

دروغی دارم؟\_

طرلان\_ پس با این حساب باید تمام حواسمون به کیاوش باشه



اره اما از چیزای دیگه هم نباید غافل شد شاید بخوان با کیاوش \_  
مشغولمون کنند و هدف اصلی خودشونو اجرا کنند و راحت بهش برسند

شراره\_اره این احتمال هم هست باید تقسیم بشیم

ترنم\_اره اما مواظب چی باشیم هدفشون میتونه هرچیزی باشه

من کیاوشو مواظبم ترنم تو تیدا بچه ی خودتو جمع کن و مواظبش باش \_  
بسه شراره تو مراقب طبقه بالا باش طرلان تو هم پایین و منو ترنم هم  
جاهامونو تند تند تغییر

میدیم و حیاط رو هم میپاییم(می پاییم یعنی مراقبیم)

شراره\_باشه خوبه

چون دقیق نمیدونیم دنبال چی هستن پس باید همه چیز رو زیر نظر \_  
بگیریم و با کوچکترین چیزی که بهش شک کنیم خبر بدیم

ترنم\_البته نباید تمام حواسمونو به همون چیز مشکوک بدیم شاید نقشه  
باشه و ما نباید تمام تمرکزمونو به همون یه چیز بدیم

.شراره\_اوکی

طرلان\_امیدوارم اتفاقی نیوفته

امیدوارم\_

خب حالا لباس چی بپوشم؟؟ باید یه چیزی بپوشم که جلوی دست و پامو  
نگیره

سرمو کردم توی کمد

نچ اینا که همش تنگ و کوتاهه

کیارش\_فکر کنم اینا برات خوب باشه

نگاهی به لباسای توی دستش کردم

وای خدایا محشره همینه

وای دمت گرم من که از اینجور لباسا نداشتم\_

میدونم چند روز پیش اتفاقی دیدم مطمئن بودم دوست داری خریدم یادم\_  
رفت بهت بدم

مررسی\_

وظیفس\_

اون که بله\_

بعد وظیفه ی تو چیه؟\_

من وظیفه ای ندارم\_

خودشو آورد جلو دقیق فیس تو فیس شدیم\_

نداری؟\_

نه\_

مطمئن؟\_

نه\_

پس یادآوری میکنم وظایفتو\_

نگاهی به چشمام کردو اروم لباسو گذاشت رو لبام

بالاخره بعد از پنج دقیقه کلا ولم کرد

ولی خدایی لباسا عالی بود

پیراهن شلوارمشکی که رگه های زرد داخلش بود و مثل لباس سرخ پوستها  
یا همون انسانهای اولیه بود و همه جاش از همون پارچه دنباله های ساده و  
باریک پنج

سانتی داشت که با هر حرکت تکان میخوردند و برق میزد واقعا لباس خوشکل و شیکی بود و توی دست و پامم نبود

لباسو پوشیدم

کیارش هم پیراهن شلوار اسپرت شیکی پوشید که مشکوی ابی بود و ابی لباس با ابی چشمماش ست شده بود

کیارش\_لباس کیاوشم مشکوی قرمز کن دیگه تیمون کامل بشه

نخیرم لباسش مشکوی نیست ابی و زرده\_

واقعا؟\_

اره طرلان داشت لباسشو براش میپوشید\_

افرین به پسر خوشتیم\_

خب منم یه ارایش کنم میام تو هم برو پایین احتمالا مهمونها رسیدن البته \_  
نه همه

باشه\_

کیارش رفت پایین

منم یه رژگونه و یه رژ لب سرخ زدم یه خط چشمم کشیدم که چشمام کامل کشیده و خوشکل بشه و رفتم پایین

صدای کیاوش میامد

اشاره ای به ترنم کردم که یعنی همه چیز تحت کنترله؟

اونم چشمماشو بست یعنی اره البته تا الان

نمیدونم چرا دلهره گرفتم

خدایا خودت این مهمونی رو به خیر کن

کیارش اومد سمتم

کیانا نگران نباش\_

نیستم\_

خدا کنه اما من خوب میشناسمت\_

دست خودم نیست\_

حواستو جمع کن بسه دیگه دلشورتو بریز دور\_

سعی میکنم\_

سعی کمه باید بتونی\_

ارمان\_چی میگین شما زن و شوهر؟؟

همون چیزی که تا الان تو و ترنم میگفتین\_

ارمان\_مطمئنی؟

اره\_

ارمان\_چی میگفتیم؟

ترنم گفت دلشوره دارم تو هم دلداریش دادی\_

ارمان\_دختر تو از کجا فهمیدی؟

از قیافش خواهرمه ها میشناسمش\_

ارمان\_افرین عجب خواهری ذهن ادمو میخونه

برای شغل شریفم که چند وقتیته گذاشتمش کنار لازم بود\_

ارمان\_اما ما که از این کارا بلد نیستیم؟

یادگیریش سخته تلاش فراوان میخواد من پنج سال تلاش کردم تا توانستم \_  
ذهن خوانی رو یاد بگیرم

ارمان\_بیخی فعلا

مواظب باش فعلا\_

مامانم هم امد

سلام مامان گلم\_

به به تپشو\_

چشه؟\_

هیچی\_

خوبی مامان\_

ای..اما میدونی ظهر یکم خوابیدم خواب باباتو دارم الانم از وقتی پامو \_  
گذاشتم اینجا دلشوره گرفتم

با حرف های مامان دلشوره منم تشدید شد اما سعی کردم نقاب بی  
تفاوتی به خودم بزنم

نه مامان جون گلم چیزی نشده که دلشورتون الکیه شاید زیادی تو فکر بابا \_  
رفتین که امده به خوابتون

یاشار هیچ کاری رو الکی انجام نمیده مطمئنم دلیلی داشته که امده به \_  
خوابم

بیخی مامان\_

کاش میشد بیخیال شم\_

کیارش\_چی میگین مامان و دختری هر کسی ندونه فکر میکنه چند ساله  
همدیگرو ندیدین

مامان\_سلام راستی کیاوش کو؟

کیاوش؟\_

کیاوش سریع خودشو بهم رسوند

کیاوش\_بله مامان وای سلام مامان جون خوبی؟

مامان\_سلام نوه ی گلم تو خوبی؟

کیاوش\_مرسی عالیم

مامان\_بایدم عالی باشی ناسلامتی تولد تو هست نه من

کیاوش\_شما که تاج سر ما هستین

مامان\_بچه زبون نریز تو فقط پنج سالته ها

کیاوش\_چه ربطی به سنم داره

مامان\_هیچی فقط بدون اخلاقت مثل مامانته شیطونو باهوش و بازیگوش

کیاوش\_الان این بده یا خوبه؟

مامان\_هنوز خودمم نمیدونم

همه خندیدیم و داخل شدیم

وای خدا بازم این دلشوره لعنتی

رفته رفته دلشوره من کمتر شد اخه با این محافظت های ما که نمی تونن  
کاری کنن

اگرم بخوان کاری کنن زمانی انجامش میدن که کمترین محافظت باشه

به ترنم اشاره کردم که حواسش به کیاوش هم باشه

رفتم سمت کیک

کیک رو اوردم اهنگی هم گذاشتن و با کیک رقصیدم

کیک رو روی میز گذاشتم

کیک یه دایره بزرگ بود که عکسش عکس خود کیاوش بود با نوشته ی ظریف

کیاوش تولدت مبارک

شمع پنج هم روی کیک خودنمایی میکرد

همه دور میز جمع شدند و شعر تولدت مبارکو همراه اهنگ میخواندند

برو بچ خودمون(منظورم همون شراره و ترنم و طرلان و ایناست)حواسشون به

اطراف بود

کیاوش شمع رو فوت کرد و منو بوس کرد

تولدت مبارک\_

مرسی مامانی\_

کیارش\_پس من چی؟

کیاوش\_خب مرسی بابایی و مامانی

کیک رو یه برش کوچولو زد و کنار رفت

کیاوش پیشم میمونی تا کیک هارو قسمت کنم\_

کیاوش\_نرم بازی؟

میشه نرمی؟\_

کیاوش\_اخره میخواستم برم

کیارش\_باشه با من بریم بازی

کیاوش\_با تو؟

کیارش\_اره با من مگه من چمه؟

کیاوش\_مردم نمیگن چرا مرد به این گندگی بازی میکنه؟

کیارش\_غلط میکنن دلم میخواد با بچم باشم

کیاوش\_پس بزن بریم بابایی

کیارش\_چشمکی بهم زد و رفت

کیک رو تقسیم کردم و راضی توزیعشون کرد

بعد از اینکه همه کیک هاشونو خوردند نوبت هدیه ها شد

اولین نفر هدیه ی من بود که کیارش خیلی خوش حال شد و گردنبنده رو براش بستم

مامانم هم بهش یه ماشین شارژی داد

ترنم هم کادوشو داد یه اسپیکر بود

همه هدیه هاشونو دادند و نوبت کیارش شد

کیارش\_من که هدیه نخریدم

کیاوش ناراحت شد

کیارش\_چیه کوچولو نالاحت شدی؟؟هدیه تو تو پارکینگه

همه با هم روانه پارکینگ شدیم

یه موتور کوچولوی قرمز که با یه ریان بزرگ قرمز تزئین شده بود و همیشه گفت کادو پیچ شده بود



کیاوش عاشق موتور بود

پرید بغل کیارش

کیارش\_خوبه دیگه بریم داخل

کم کم مهمان ها شروع به رفتن کردند

منو کیارش هم بدرقشون میکردیم

همه رفتند و فقط بچه های خودمون ماندند

ترنم\_اخیش مردم از دلشوره

ترلان\_دیدید دلشورتونو الکی

یه دفعه ترلان ساکت شد

رد نگاهش رو دنبال کردم به میلاد رسیدم اخیه اینا که عاشق هم شده بودند  
چرا میلاد یه دفعه عوض شد؟؟

انگار ترلان به خودش اومد و خودش رو جمع و جور کرد

ترلان\_خب بچه ها من دیگه باید برم میرسونیم یا زنگ بزنم اژانس؟؟

این یعنی برسونیم دیگه؟\_

ترلان\_نه یعنی بی تعارفم بزنگید اژانس تا برم

اما من اینجوری برداشت نمیکنم\_

ترلان\_خب نکن شماره اژانس؟

میلاد\_چرا اژانس زنگ بزن پسر عمت بیاد

ترلان\_به شما ربطی داره؟؟

میلاد\_نه اما دیگرون هم به زحمت نمیافتن

طرلان\_ پسر عمم که میافته

میلاَد\_ خب بیفته وظیفشه

جریان چیه؟\_

میلاَد\_ چیزی نیست پسر عمش خاطر خواهشه اومده با من حرف زده حرف  
که نه تهدید کرده بکشم کنار حالا از چی نمیدونم

طرلان\_ پوریا غلط کرده

میلاَد فکر نکرده به طرلان تهمت زن\_

میلاَد\_ تهمت؟؟ خودم تو ماشینش دیدمش خودم دیدم خندید و دست داد و  
روبوسی کردن و جدا شدن

ازش توضیح هم خواستی؟\_

میلاَد\_ من چیکارشم که بخوام؟؟ خوشبخت شه فقط عروسیش دعوتمون  
کنه

همین؟\_

میلاَد\_ چیز دیگه ای باید بخوام؟؟ اها عقد؟؟ نه عقد خودیا هستن ما که  
نیستیم خودی

طرلان\_ اره فقط نخودی هستی

طرلانو درک میکنم خیلی میلاَد رو دوست داشت تمام خانوادش هم اصرار  
داشتن که با پوریا ازدواج کنه اما طرلان روی عشقش پایداره اما میلاَد ادعا  
میکنه عشقی درکار

نبوده و نیست

طرلان بریم برسونمت\_

کیاوش\_ منم میام

باشه بزن بریم\_

سوار ماشین شدیم و راه افتادیم  
ای کاش طرلان و میلاد الکی اینجوری نمیکردند و با هم بد نمیشدند  
ای کاش طرلان با ترنم یا میلاد یا حتی اژانس بر میگشت  
ای کاش من طرلان رو نمیرسوندم  
ای کاش کیاوش باهام نمی امد

فصل اول (پلیسی)  
تک پیک (اسم یکی از پاسور هاست)

[b]طرلان رو رسوندیم[/b]  
[b]رگشتم سمت ب[/b]  
[b]خونه[/b]  
[b]کیاوش\_مامان چه قدر دیر شده[/b]  
[b]از میان بُر بریم زود تر برسیم؟\_[/b]  
[b]کیاوش\_بزن بریم[/b]  
[b]یکم تاریک و خلوته ها\_[/b]  
[b]تا مردی مثل من داری غم نداشته باش\_[/b]  
[b]پس درو قفل میکنیم و پیش به سوی خانه\_[/b]  
[b]پامو گذاشتم روی گاز و د برو که رفتیم[/b]

[b]نور ماشینی رو از اینه احساس کردم[/b]

[b]شک کردم سرعتمو زیاد کردم سرعتش زیاد شد[/b]

[b]پیچیدم تو فرعی دنبالمون میامد[/b]

[b]به یه دو راهی رسیدم رفته سمت راست همیشه خدا گفته راست [b]بهره دیگه راه راست دست راست و

[b]واللهای خدا اینجا چرا این قدر تاریک و خلوته

[b]ماشینه پیچید جلومون

[b]سریع دنده عقب گرفتم و راهی که اومدم رو با سه برابر سرعت قبل برگشتم ماشینه هم به دنبالمون بود

[b]کیاوش سریع زنگ بزن بابات

[b]من که بلد نیستم

[b]همون جوری که یادت دادم قفل گوشیمو بازکن و دکمه یک رو فشار بده

[b]باشه

[b]اونی که عکس یه بلند گو روشه رو فشار بده

[b]بلندگوهه رو فشار بدم؟

[b]اره

[b]دو تا بوق خورد

[b]کیارش دنبالمونن

[b]کیا؟؟؟

[b]نمیدونم یه ماشین

[b]\_کجایین؟[/size][color][font][b]

[b]\_نمیدونم اومدیم از میان بر برگردیم به یه دو راهی رسیدیم اینا هم  
دنبالمون بودن راهو گم کردیم اما داریم بر  
میگردیم [b]

[b]\_از نقشه یاب ماشین استفاده کن

[b]\_تا بخوام اونو راه بندازم که گرفتتمون

[b]\_چند تا ماشین؟

[b]\_یک...

[b]\_داده ی حرفمو با دو ماشین رو به روییم  
خوردم [b]

[b]\_شدن سه تا

[b]\_سه تا؟؟؟؟؟؟یا ابولفضل

[b]\_گوشیمو روشن میزارم رد یابیش کن

[b]\_دو تا ماشین رو به روی تمام جاده رو بسته  
بودن [b]

[b]\_کیاوش کمر بند تو بزن

[b]\_چشم خودت چی مامان؟

[b]\_من مهم نیستم

[b]\_پس منم نمیزنم

[b]\_میگم بزن

[b]\_سلحمو از تو کمرم برداشتم خدارو شکر  
همراهم بود [b]

کیا در داشبرد رو باز کن و چند تا تیر هست بهم \_ [b] بده [b]

[b] تیر؟ [b]

[b] ما بهش میگیم خشاب [b]

[b] باشه [b]

[b] اید شلیک می کردم سخت بود اما [b] ب [b] ممکن [b]

[b] یکی از تایر های ماشین های جلویی رو نشونه گرفتم تیرم خطا [b] رفت [b]

[b] لعنتی [b]

[b] از پشت صدای تیر امد [b]

[b] وای ای همینو کم داشتم [b]

[b] ه لعنتی از ماشین عقبی بهمون تیر [b] ا [b] اندازی میکردن [b]

[b] دوباره نشانه گرفتم [b]

[b] اره خودشه خورد بهش [b]

[b] ماشین جلویی چرخید و خورد به یکی دیگه [b]

[b] اما نه [b]

[b] راه جلو بسه شد [b]

[b] پیچیدم تو خاکی [b]

[b] اره همینه [b]



سریع سرم رو خوابوندم

نزدیک بود که سرمو بززن

هفت هشت نفر با هم به سمتم آمدند

اولی رو زدم

به دومی تیر زدم اما دومی پشتکی زد و پشت ماشین پناه گرفت

حواسم رفت سمتش ولش میکردم خیلی بهم نزدیک میشد

باک ماشین تو دیدم بود

به سمتش شلیک کردم

اره خودش تیر اولم نخورد اما با تیر دومم ماشینش آتش گرفت

هفت تیر اولم تموم شد [b]

هفتای بعدی رو سریع جایگزین کردم

[/b]

فردی نزدیکم میامد یک تیر زدم

اه لعنتی یه ثانیه سرشو خواباند



واللای چه مرده نزدیک شده

سریع با گلوله زدمش

تیر و 9 نفر مانده 5

خدایا خودت کمک کن

نفر بعدی رو هم زدم نه راهی نیست

شد 4 تیر و 8 نفر دقیق دو برابر

فهمیدم

اون مرده از همشون تپیش پولدارتره اصلا هم جلو نمیام خودشه اونو باید  
بزنم

نه زدن کافی نیست باید گروگان بگیرم

از پشت ماشین با یه چرخش و پشتک و کمی نیم خیز رفتم پشت ماشینش

اره همینه

اهسته جلو تر رفتم



نه

خدایا از این بد تر هم میشه؟؟

رئیسه\_خب خانم کیانا تهرانی نمیخوای اسلحتو بندازی

تو کی هستی؟\_

بنداز\_

ناخوداگاه تفنگ از دستم سُر خورد و روی زمین افتاد

مرد(منظورم از مرد همون رئیسه هست بقیه اینجا شکل مترسکُ دارن ههه)

خنده ای چندش اور کرد

رئیسه\_چی شد خانم خانما میگفتن دخترا خیلی نقطه ضعف دارند اما توی  
لعنتی نداشتی یعنی تا پنج سال پیش نداشتی اما حالا نقطه ضعف از  
همه بیشتره چرا

نباشه پسر به این خوشکلی

ولش کن کثافت\_

مرد این بار قهقه زد

اگه ولش نکنم چیکار میکنی؟\_

به سمتش حمله کردم اما دو چهار مرد همزمان به سمتم آمدند و منو گرفتند

دیگه نمیتونی تکان بخوری قدیم کم رنگ گرفتمت به خاطر داداشمو از \_  
دست دادم دیگه کم رنگ نمیبینمت بلکه از همه پر رنگ تری برای همینم  
یاشار ریاست گروهتون

رو به به تو داد همه ریز میبینت در صورتی که از همه درشت تری

تو منو از کجا میشناسی؟\_

از وقتی به دنیا امدی\_

چی؟؟؟؟\_

از وقتی برادر رئیسم به دست تو کشته شد و از همه مهم تر بعد ها خود\_  
رئیسم هم به دست پدر تو کشته شد اون فقط رئیسم نبود مثل پدر بود برام  
پناهگام بود

سرپرستم بود منو از مرگ نجات داده بود

تو؟؟؟؟\_

بیشتر از این اجازه فکر کردن بهم ندادن

با اشاره سرش ضربه ای به شکمم زده شد که از درد خم شدم اما دو نفر  
محکم گرفته بودنم

خواستم دفاع کنم اما یکی از مرد ها جلوی چشمم کیاوشمو گرفته بود و  
اسلحه رو روی گلویش گذاشته بود

ضربه ی دومی توی دماغم بود

چند ثانیه بعد گرمی خون رو روی صورتم حس کردم

اینها مهم نبود فقط کیاوشو میدیدم

رئیسشون جلو امد چاقویی به دست داشت نزدیکم شد و روبه رویم ایستاد

نقشه اش را فهمیدم اما دم نزدم

اره نباید دم بزنم

لباس هایم را عوض نکرده بودم همان لباس ها با شال تنم بود

بالای لباسم را با چاقو پاره کرد

چاقو را پایین روی گردنم گذاشت

کمی پایین تر امد

سردی چاقو به تنم لرزی انداخت  
بالای سینه ام مکت کرد  
این هم یادگاری برای خودت\_  
و با چاقو مشغول خط انداختن روی پوستم شد  
سوزش دردناکش را حس میکردم  
اما باز هم دم نزدم  
کارش تمام شد لبخند چندش اوری زد  
نه خوشم امد خیلی مقامی.....ترتیشو بدین\_  
ولم کرد و رفت کنار  
انگار مردها گرم شدند و همینطور به خاطر ناله نکردنم عصبی چون من رو زیر  
مشت و لگد گرفتند  
چشمامو بستم  
دو مرد ولم کردند  
زانو زدم و شروع به زدنم کردند  
تنها درد و سوزش احساس میکردم اما صورت کیاوش از جلوی چشم هایم  
کنار نمیرفت  
ضربه ای بیش از اندازه محکم به سرم خورد  
پشتش ضربه ای دیگر به گردنم  
اخ کوتاهی گفتم دیگر توان نداشتم  
روی زمین افتادم

سوزشی در دستم احساس کردم  
چشمام هنوز قدرت باز شدن نداشت  
دست چپمو تکان دادم  
کم کم انرژی کمی به بدنم برگشت  
سریع تمام انرژیم را برای بلند شدن جمع کردم  
بلند شدم همانا و اخ گفتم همانا  
تمام بدنم درد میکرد  
چشمامو باز کردم

اولین چیزی که دیدم سقف سفید بود و دسته های تختم... و سرم  
نه

من بیمارستانم؟؟؟؟؟؟  
اما چرا؟؟؟؟؟؟

سرم درد میکرد همین طور گردنم  
اصلا نمیشد گردنم را تکان بدهم باید با چشمانم همه جا را ببینم  
ساعتی روی دیوار بود  
چند؟؟؟؟؟؟ 2 صبح؟؟  
نگاهم به کیارش افتاد  
او هم اینجاست؟؟  
خواب بود

چی میبینم کیارش ته ریش دارد؟؟ مگر میشود؟؟؟؟  
حیف خیلی خسته ام و مغزم کشش ندارد  
چشمام خود به خود بسته شد  
سعی کردم فکر کنم  
صحنه هایی مثل فیلم جلوی چشم هایم آمد  
من قبل از اینکه بیایم اینجا فیلم میدیدم؟؟  
نه فیلم نیست خواب است  
من و کیاوشم سوار ماشین بودیم  
طرلان را رساندیم  
از جایی دیگر برگشتیم  
درگیری شد

روی سر کیاوشم اسلحه بود  
چشم هایم رو باز کردم چی شده؟ من بیمارستانم؟ یعنی واقعا این اتفاقات  
افتاده؟؟ معلومه که نه اینها خواب بود  
کیارش چشم هاشو باز کرد  
کیانا بالاخره به هوش امدی؟؟؟ خدایا شکر\_  
بالاخره؟؟؟؟؟\_  
اره تو الان سه روزه بستری هستی\_  
چرا؟؟؟\_

ضربه ی محکمی به سرت خورده بود تازه\_  
تازه چی؟\_  
دو روز در کما بودی\_  
چرت نگو\_  
حقیقت است دروغی ندارم\_  
کیاوش پیش مامانم است؟؟؟؟؟\_  
رنگ کیارش پرید  
چیکارش داری؟\_  
خواب بد دیدم دیدم کیاوش رو گرفتند و اسلحه روی سرش گذاشتن \_  
میخوام باهاش حرف بزنم  
بعدا\_  
کیارش\_  
بعدا\_  
چرا\_  
خوابه\_  
یک دفعه همه چیز به یادم امد  
کیارش راستش رو بگو یادم امد انها خواب نبود حقیقت داشت بگو کیاوش \_  
کجاست  
خانه\_  
گفتم راستش را بگو\_  
سرم تیر کشید  
نه سرم تنها نبود سرم گردنم دستم همه جای بدنم درد میکرد اما سر و  
گردنم دردش غیر قابل تحمل بود  
چشم هایم از درد بسته شد  
کیارش سریع پرستار را خبر کرد  
پرستار\_به به خانمی بالاخره به هوش امدی؟  
پسرم\_  
پرستار\_پسرت که اینجا نیست  
پسرم\_  
امپولی به سرم زد  
پرستار\_بخواب  
چی بود؟\_  
پرستار\_ارام بخش  
نمیخوام میگم پسرم کجاست\_  
کیارش\_بخواب تو الان فقط باید بخوابی فردا برات توضیح میدم  
نمیخواستم بخوابم اما آرامبخش خیلی قوی بود و بدن درد کشیده من ناتوان  
چشمم گرم شد

چشم‌امو باز کردم  
اه کی این کابوس لعنتی تموم میشه؟؟  
کابوس؟؟؟؟کاش کابوس بود  
سلام\_  
سلام\_  
این قدر ذهنم درگیر بود که حتی طرلانو هم ندیده بودم  
کیارش کجاست؟\_  
رفت\_  
کجا؟\_  
نمیدونم\_  
شمارشو بگیر\_  
باشه\_  
شمارشو با گوشی خودش گرفت و زد روی بلندگو  
کیارش\_بله؟  
سلام کجایی\_  
خوبی؟؟بالاخره بیدار شدی\_  
گفتم کجایی\_  
خونه\_  
خونه؟؟؟؟\_  
اره\_  
چیکار میکنی؟\_  
خسته بودم اومدم استراحت این سه روز اصلا نخوابیده بودم\_  
صدات که خواب الود نبود\_  
تازه داشت خوابم میبرد خب\_  
یه چیزی مشکوکه  
کیارش\_  
بله\_  
کیاوش رو بردن؟\_  
اره\_  
خدافظ من امروز میام خونه\_  
نه باید استراحت کنی\_  
طرلان گوشی رو قطع کن\_  
باید برم خونه الان چهار روزه کیاوشمو بردن باید برم  
زنگ پرستار رو بزن\_  
طرلان\_چرا  
بزن\_  
طرلان بی صدا زنگ پرستار رو زد  
پرستار چند ثانیه بعد داخل شد



پرستار\_سلام چیزی شده  
دکترم کجاست میخوام ببینمش\_  
الان؟\_  
اره\_  
باشه صداشون میکنم\_  
یه ربع ساعتی گذشت  
وااای پس این دکتر کجاست؟؟  
باید خودم دست به کار بشم  
از جام بلند شدم بلند که نه نشستم  
همین لحظه در زده شد  
و دکتر داخل شد  
سلام کیانا\_  
سلام دکتر رضانی\_  
چیزی شده؟\_  
میخوام برم مرخصم کن\_  
اما حالت اصلا مساعد نیست\_  
دکتر شما دکتر خانوادگی من بودی از بچه میشناسیم می گم باید برم با \_  
اجازه ی شما یا بی اجازه ی شما ...بچم معلوم نیست الان کجاست بعد من  
بشینم اینجا؟؟  
به هر حال نمیتونم اجازه بدم بری\_  
سرم رو از دستم کشیدم چون بد کشیدم دستم شروع به خونریزی کرد  
دکتر سریع اومد سمتم  
ولم کن\_  
دیوونه\_  
گفتم ولم کن\_  
باشه مرخصت میکنم اما با تعهد خودت و اینکه تو خونه استراحت کنی\_  
مثلا باشه\_  
مثلا؟؟\_  
مرخصم میکنی یا خودم مرخص بشم؟؟\_  
باشه این برگه ها رو امضا کن\_  
دوتا برگه امضا کردم\_  
میتونی بری\_  
از جام بلند شدم نمیتوانستم راه برم  
طهران سریع اومد کمکم  
پسش زدم  
من باید بتونم  
افتادم زمین  
نه بچم به خاطر اونم که شده باید بتونم

چشمامو بستم دستمو به تخت گرفتم و ایستادم  
درد رو با تمام وجودم حس کردم  
دکتر سری تکان داد  
مواظب خودت باش...  
و رفت  
با کمک طرلان لباسمو عوض کردم

راه رفتن واقعا برام سخته  
خیلی درد میکشم اما خب باید تحمل کنم راهی نیست  
خودارو شکر طرلان ماشین آورده بود و من رو راحت به خونه رسوند  
حالا دیگه یه جورایی عادت کردم و میتونم راحت تر راه برم و درد کمتری  
بکشم  
کاش سریع تر خوب شم  
طرلان اومد کمکم که از ماشین پیاده بشم  
کمک نمیخوام بهترم...  
مطمئن؟...  
اره...  
خب بریم داخل...  
تو لازم نیست برو خونه خسته ای مامان باباتم نگرانتن...  
نمیخوام...  
چرا؟ چی شده مشکوک میزنی؟...  
امشب خونه نمیرم...  
چرا...  
خواستگار دارم همون بحث همیشگی...  
خب ازدواج کن...  
دلمو چیکار کنم...  
هیچی همین طوری بمون تا ترشی کپک زده بشی...  
گمشو...  
بریم بالا...  
بریم...  
داخل خانه شدیم  
ترنم و شراره و شهاب و ارمان و میلاد و کیارش تو خونه بودن  
به به جمعتونم که جمعه فقط من نامحرمم؟؟...  
کیارش... کیانا  
ساکت... خب حالا میخوام بشنوم...  
چیو؟...  
چیو؟...

چه جوری سر از بیمارستان دراوردم؟  
بعدا میگم\_

نخیر لطف کن همین الان بگو\_  
من گوشیتو رد یابی کردم و به بقیه هم خبر دادم تا رد یابی شد اومدم \_  
سمتت اما تنها چیزی که دیدم بدن نیمه جون بی هوشت بود و  
ادامه نداد و ساکت شد  
و چی؟\_

و این روی بدنت\_  
هه این چیه؟؟ پاسور؟؟ اونم تک پیک؟؟  
معنیش چیه چرا باید یه پاسور اونم تک پیک روی جسد من باشه؟؟\_  
جسد؟؟\_  
اره دیگه فرقم با جسد چی بوده؟؟\_  
نمیدونم معنیش چیه نمیدونم\_  
مطمئنی؟\_

نه\_  
نه؟؟؟\_  
بس کن لعنتی اگه بچه تو بود بچه منم بود اگه تو مامانشی منم باباشم\_  
بله برا همینم من نباید چیزی بدونم؟\_  
کیانا به من اعتماد نداری؟\_  
دارم اما میترسم دیر بهشون برسی\_  
تمام تلاشمو میکنم تو فقط استراحت کن و زود خوب شو الان فقط وبال \_  
گردنی تا کمک  
اما\_

اما بی اما حالا هم برو ترنم ببرش به اتاقش\_  
نمیدونم چرا زبونم قفل شد و چیزی نگفتم  
به همراه ترنم رفتم تو اتاقم و سعی کردم بخوابم

با صدای زنگ از خواب بیدار شدم  
رفتم طبقه پایین  
هنوز راه رفتن برام سخت بود اما خب قابل تحمل تر بود  
گوشی کیارش هم زنگ خورد  
بهتره جلو نرم و همین جا گوش کنم شاید به خاطر من نزارن چیزی بفهمم  
برای همین برگشتم طبقه بالا و از پشت میله ها به کیارش و بقیه نگاه  
کردم  
هنوز برو بچ(همون ترنم ارمان شراره شهاب میلاد و طرلان منظومه اخ تیدا  
یادم رفت)همین جا هستند خونه خودشون نرفتن  
کیارش جواب داد  
بله؟؟.....ای نامرد عوضی...چی میخوای\_

ارمان اشاره کرد بزنه بلند گو  
مرد\_من چیزی نمیخوام تو خودت بازی خواستی منم دارم باهات بازی میکنم  
بچه ها مشغول رد یابی خط شدند  
کیارش\_بچم کجاست  
هنوز زنده هست خیال نکن میتونی رد یابیم کنی فقط خواستم بگم اون \_  
دفعه تک پیک بود این دفعه پاسور نیم سوخته برات یادگاری دادم اون دفعه رو  
بدن زخمی زنت بود این دفعه با پیراهن بچت اگه بازم بازی بخوای دفعه ی  
ثانیه مونده تا رد یابیم کنی که نمیتونی با ی 5بعدی جسد بچته هنوز  
گوشی قطع شد و صدای بوق بلند شد  
باید تعیین هویتشون کنم  
اره من دیدمشون  
اما نه هرچی فکر میکنم قیافه درستی یادم نمیاد  
بازم مهم نیست اره باید تعیین هویتشون کنم  
سریع رفتم پایین  
..کیارش\_باید  
تا منو دید حرفشو قطع کرد  
کیارش چرا منو در جریان نمیزی؟\_  
الان وقتش نیست\_  
پس وقتی جسد بچم رو آوردن وقتشه؟؟اونا دزد نیستن پول نخواستن پس \_  
حتما قصد دیگه ای دارن معنی دادن این پاسورا چیه؟؟بگو لامصب منم ادمم  
کیارش سویچش رو برداشت و از خانه زد بیرون  
اه لعنتی

مامان\_  
این  
این صدای کیاوشه؟؟اره صدای خودشه  
داد زدم  
کیاوش کجایی؟\_  
من من پشت درختم\_  
اینجا که پر از درخته  
کدوم درخت؟\_  
تمیدونم مامان بیا\_  
سعی کن همین طور حرف بزنی تا پیدات کنم\_  
باشه مامان دستم درد میکنه\_  
جهت صدا رو تشخیص دادم  
دارم میام مامانی\_  
مامان بیا دارن اذیتم میکنن بیا\_  
صدا هر لحظه کمتر و کمتر میشد

صدای خنده میامد  
رسیدم پشت درخت  
این جا که کسی نیست  
کیاوش..کیاوش\_  
احساس سقوط بهم دست داد  
سریع چشمامو باز کردم  
کیارش بالای سرم بود  
یعنی خواب بودم؟  
کیاوش کجاست؟\_  
سکوت  
منو باش خوش حال بودم همش خوابه  
تو خوابم بود کمک میخواست باید کمکش کنیم\_  
باشه اروم باش\_  
کیارش کیاوشمو اگه بکشند\_  
هیس هیچی نگو برش میگردونم\_  
امیدوارم\_  
حالا بخواب\_  
چشمامو بستم و سعی کردم بخوابم  
اما کدوم خواب  
من باید بفهمم این جا چه خبره  
اروم طوری که کیارش بیدار نشه از روی تخت بلند شدم  
رفتم سمت لپ تابم  
رفتم نرم افزار تشخیص هویت  
چشمامو بستم  
سعی کردم رئیسشونو به خاطر بیارم  
مرد تقریباً 40 ساله با موهای جو گندمی هیکلشم زیاد تعریفی نداشت  
چشمای قهوه ای ساده بینی په خورده بزرگ لب های بزرگ و ابروهای پهن  
اه چندش  
چشمامو باز کردم  
حالا صورتشو کامل یادم بود  
یکی یکی تمام اجزای صورتشو انتخاب کردم  
خودم مات موندم چه سریع قیافشو درست کردم  
تصویرشو اول توی فلشم کپی کردم  
اره همینه  
رفتم تو سیستم پلیس ایران و بخش تشخیص هویت  
اره همینه  
میدونستم موندم تو سایت پلیس ایران خطرناکه برای همین سریع دست به  
کار شدم

باید بفهمم این شخص کیه  
رو زدم ENTER  
دستگاه به جست و جوی شخص پرداخت

همراه باهاش شروع کردم به شمردن  
10...9...8...7...6...5...4...3...2..

لب تاپ از جلوم برداشته شد  
تا کجا پیش رفتی؟؟.. اوهوم بد نیست چرا معطلی پاشو برو بگیرش و \_  
دستگیرش کن دیگه  
مسخرم میکنه؟؟اره دیگه  
چته تو؟\_  
من؟؟\_

پ نه پ.. انگار خیلیم بدت نیومده کیاوش رو گرفتن\_  
واقعا که کیانا چرا نمیخوای بفهمی کیاوش بچه ی منم هست\_  
پس چرا کاری نمی کنی\_  
چیکار کنم؟؟مثلا الان تو چیکار کردی؟این اطلاعات پیش پا افتاده به چه \_  
دردی میخوره؟؟  
بهتر از هیچیه\_

اینارو خودم حفظم.. اینی که تو دیدی یه کی هست مثل همه پایینه بالا \_  
نیست اصل کاری رو میشناسم اما حتی یه مدر هم علیش نیست  
خب؟\_

آکامِ راد... سی ساله... پسر تاجر معروف ایران و جهان آویدِ راد.. شماره \_  
صادر از تهران... مامانش 5 ساله پیش کشته شده اونم 345 شناسنامه  
اینوش جاوید دختر ارسام جاوید از سرمایه داران به نام ایرانی بوده اما به طرز  
مشکوکی پرونده قتلش مختومه اعلام میشه  
شبانه روز پسره رو زیر نظر داشتیم و تحقیق کردم حتی یه نخ سیگارم  
دستش ندیدم چه برسه به چیزای دیگه خیلی زرنگه بازم بگم؟؟  
کپ کردم این همه میدونست؟

اگه هیچ مدرکی ازش نیست از کجا فهمیدی کار اونه؟\_  
بعد مرگ مامانش اومد ایران یه هفته بعدش برگشت خیلی حساب شده \_  
حتی چهلیم هم برگشت دقیقا زمانی که اینجا بود برابر بود با کشته شدن  
یه دسته از گروه موادمخدر که یه جورایی در قتل اینوش دست  
داشتن.. هفت کیلو هروئین وارد ایران شد... حدود 70 نفر که 30 تا دختر و  
بقیه پسر بودن برای توریسم جنسی به دبی فرستاده شدن و اینا همه از یه  
جا منشا میگرفت همین پسره چیزای دیگه هم هست که درموردش حرف  
نمیزنم

از کجا تو رو شناخته؟\_

منو؟\_

یعنی ما رو\_

مفصله\_

بگو\_

ندا\_

ندا نیرومند؟؟؟؟\_

تا حالا نپرسیدی چرا دیگه توی گروه نیست؟\_

چرا؟\_

معشوقه اش بود\_

اخه چه جوری\_

مشکوک شده بود و ما با نزدیک شدن به ندا گور خودمونو کندیم\_

اما شما که قبل وارد کردن تو گروه تحقیق میکردیم\_

اره ندا تنها نبود چند تا جاسوس دیگه هم داشتیم\_

اها الان کجاست؟\_

لندن بود اما الان ناپدید شده و اکام هم ایرانه\_

نمیدونم چرا فکر میکنم اسم این پسره خیلی برام اشناست\_

اره اشناست\_

میشناسمش\_

کمی تا قسمتی\_

کیه؟\_

تا اومد حرف بزنه تلفنش زنگ خورد

اه اینم وقت زنگ خوردن بود

کیارش\_بله.....اگه مردی ولش کن.....دیگه چی.....خسته میشی

بال بال میزدم تا کیارش بفهمه و بزنه بلند گو

اما نه خیر حواسش اصلا به من نیست

کیارش\_اه لعنتی

چی شد؟؟\_

هیچی تهدیدای بیخودی\_

چرا تهدیدی میکنن؟\_

یه نگاه عاقل اندر سفیه بهم کرد که یعنی خودت نمیفهمی

چون تنها کسی هستیم که این قدر به گروه مافیای اینا نزدیک شدیم\_

خیلی خطرناکن؟\_

دوباره یه نگاه بهم کرد که یعنی بالا رو اجاره دادی

خب منظورم اینه ممکنه به کیاوشم آسیب برسونن یا همش تهدید های\_

الکیه

نمیخوام نگرانت کنم اما اینا هرکار از دستشون بر بیاد انجام میدن هر کار\_

تمام تنم یخ کرد

یعنی....یعنی ممکنه کیاوشمو....نه نمیخوام بهش اصلا فکر کنم

ما باید چیکار کنیم؟؟ \_  
هیچ راهی نیست هیچی \_  
فقط باید بشینیم و تیکه تیکه شدن بچمونو ببینیم؟ \_  
الان اره اما بعدا شاید راهی پیدا کردم \_  
جریان پاسور ها چیه؟ شاید بشه از این راه بهشون نزدیک شد \_  
اونا میدونن من پاسور باز ماهری هستم \_  
از کجا؟ \_  
از همون جایی که خونه زن بچه و تمام چیز های مربوط به زندگی منو \_  
فهمیدن  
خب شاید اینا یه نشونه باشه \_  
اره اما هیچی به ذهنم نمیرسه \_  
پاسور تک پیک و یک پاسور سوخته  
ببینم پاسور سوخته رو دادی آزمایش کنند؟ \_  
اره جوابش رو هنوز نگفتن \_  
تلفنش باز زنگ خورد  
کیه \_  
ارمان \_  
سریع جواب داد  
سلام..... نه.... اره فقط یه زنگ دیگه زدن و سریع هم قطع کردن..... نه \_  
خودم بهش فکر کردم امکانش نیست... به هیچ وجه نمیشه رد یا پیش  
کرد... اره.... خب... نه... جواب آزمایشگاه؟؟ خوبه جواب چی بود... ویلا؟؟ پس  
یعنی شمال هستن؟؟ باشه مرسی فکر میکنم بهت میگم.... خدافظ  
چی شده؟ \_  
پاسوره با فندک سوخته شده از نوع سوختن و اندازه سوختن پی بردن تو \_  
شمال سوخته  
پس یعنی اونا شمال هستن \_  
اره \_  
دیگه چی؟ \_  
توی ویلا هستن \_  
پس فکر کردی توی هتل هستن؟ \_  
نه اخه تک پیکه کمی خاکی شده بود \_  
شاید برای همون موقع بوده چون ما تو خاکی بودیم \_  
نه خاکش قدیمی بود \_  
اوهوم \_

کیارش... ویلا... اونا تو ویلان.. یعنی تازه تهیه اش کرده یا از اول داشته یا داده  
نوجه هسش قبل اومدنش تهیه کنن؟؟ وای خدا مگه میشه همین جوری رفت  
تو تمام ویلا های مردم تا اینا رو پیدا کرد



مگه تو از قبل نمیشناسیش؟  
اره هم خودش هم داداشش هم باباش.  
هوووووو همشون خلافاکارن؟  
اره.  
خب هیچ کدوم از اینا تو شمال ویلا ندارند؟  
کیارش\_کیانا ایول داری الان می فهمم  
گوشیشو برداشت و شماره گرفت  
کیارش\_الو ارمان تحقیق کن بین آکام یا هر کدوم از نزدیکاش ویلا  
نداره....مغز من نبود که کیانا گفت....نه نمیدونه هنوز....شاید زوده...سریع  
خبرم بده..نه قطع نمیکنم تا خبرم بدی...باشه  
کیارش زد بلند گو  
ارمان\_سلام ابجی  
سلام.  
ابجی چرا اینقدر بی حالی؟زدم تو سر میلاد داره میگرده تا چند دقیقه \_  
دیگه جاشونو پیدا میکنیم  
این فقط تیری در تاریکیه اگه هیچ کدوم ویلا نداشتند چی؟  
خدا بزرگه ابجی فکر خودتم باش بین صدات چه گرفته داری ذره ذره اب \_  
میشی  
بچمو بردن میخوای برات بندری برقصم؟  
نه اما تو مثلاً قوی هستی آموزش دیدی برای مبارزه با همین ادما\_  
خوبه خودت میگی مثلاً بینم اگه جای کیاوش من تیدای تو بود بازم \_  
ریلکس همینارو میگفتی  
سکوت  
اره خودشه \_  
چیشد؟  
باباش ویلا داشته \_  
مشکوک میزنه \_  
کیارش\_کجاش مشکوکه؟  
خب اون که میدونه تو ازش اطلاعات داری پس چرا دست به این کار \_  
احمقانه زده و رفته ویلای باباش  
ارمان\_اره اما چه میشه کرد؟  
کمی احتیاط باید بکنیم \_  
کیارش\_بکنیم؟؟  
اره \_  
کیارش\_اشتباه گفتمی باید بگی احتیاط بکنین  
نه خیر درست گفتم \_  
تو با ما نمیای \_  
بچمه باید پیام \_

بچه منم هست \_  
خودم باید باشم میدونی کی کله شقم با شما نیام خودم میرم که \_  
خطرش بیشتره  
تو با ما نمیای خودتم نمیای \_  
ارمان \_دعوا نکنین  
تا حالا به امید شما بودم که هیچ غلطی نکردید و بچم هنوز اون جاست \_  
ارمان با میلاد و خودت و چند تا از پسرای گروه بیاین تا بریم \_  
کیارش \_  
نه کیانا جونت مهمه \_  
من میام \_  
راستی ارمان ترنم و شراره رو هم بیار مواظب کیانا باشن خدافظ \_  
کیارش \_  
گفتم نه \_  
اینو گفت و رفت تا آماده بشه و منو با هزار تا فکر و ترس تنها گذاشت

نگاه ساعت کردم  
یک ساعتی میشد که کیارش و بقیه راه افتاده بودن  
والله ای خدا  
نمیتونم اینجا بمونم و انتظار بکشم  
تلفن خونه زنگ خورد  
کیه اخه این موقع؟  
نگاهی به ترنم و شراره کردم نگاه من میکردن و انگار منتظر واکنش من بودم  
باشه تنبلا خودم میرم جواب بدم \_  
رفتم سمت تلفن  
بدون نگاه کردن به شماره برداشتم  
بله؟ \_  
به به عجبی ما صدای شما رو شنیدیم \_  
سریع به بچه ها اشاره کردم شروع به رد یابی کنند  
بچه سریع دویدن طرفم و دستگاه رو روشن کردند  
تو کی هستی؟ \_  
هه شوهر ننت \_  
بین اشغال حرف دهنتو بفهم \_  
نفهمم چی میشه؟ بین بچه خیلی داغی مثل اینکه یادت رفته بچت \_  
دست منه  
تو کی هستی \_  
شوهرت که خوب منو میشناسه \_  
تو اکامی؟ \_  
بله نکنه تو هم منو میشناسی؟ بعیدم نیست اخه تو هم پلیسی دیگه اما \_



رفتیم تو پارکینگ و پشت در ایستادم  
تو دیگه کجا؟\_  
شراره\_ من همراهت میام  
تو بشین سر جات مثلا حامله ای ها\_  
ترنم\_ شراره تو مواظب تیدا باش من همراهش میرم  
نه\_  
ترنم\_ چرا؟  
چون تو بچه داری نمیخوام اتفاقی برات بیفته\_  
خب تو هم بچه داری\_  
نگاه سریعی به ترنم کردم لبش رو به دندون گرفت  
اخه ابله برای همین که بچه دارم دارم میرم دیگه  
این قدر دعوا نکنین من شوهرم ندارم چه برسه به بچه خودم همراهش \_  
میرم  
با تعجب به اطراف نگاه کردم  
صدای طرلان بود اما خودش که نبود  
تو کجایی؟\_  
پشت در\_  
در رو باز کردم  
تو اینجا چیکار میکنی؟\_  
مطمئن بودم طاقت نمیاری برای همین اومدم با هم بریم\_  
نه تنها میرم\_  
چرا؟\_  
ماموریت سختیه نمیخوام بلایی\_  
پرید وسط حرفم  
شوهر ندارم عاشقم باشه بچه هم که مگر مریم مقدس بشم\_  
اما\_  
بین درسته بچه ندارم و احساس تو نمیفهمم اما منم یه زنم دوستم بودی \_  
و درکت میکنم  
پس ما میزیم\_  
ترنم\_ با هواپیما؟  
اره میزیم فرودگاه اگه شد میزیم نشد مجبورم تخت گارز با ماشین برم\_  
شراره\_ خطرناکه  
نه به خطرناکی جون بچم بین ترنم میتونی نیای من ناراحت نمیشم\_  
تا تهش هستم رفیق\_  
در پارکینگ رو با ریموت باز کردم  
و سریع رفتم بیرون  
ترنم\_ وایستا  
سریع ترمز سیخ زدم



طرلان جلوی در نگران نگاهم کرد  
باید خودمون بریم بدو سوار ماشین بشیم یک ثانیه هم نباید از دست داد\_  
دویدم تا از فرودگاه لعنتی بیرون برم  
برگشتم پشت سرم رو نگاه کردم  
طرلان با بهت نگاهم میکرد  
د بیا دیگه\_  
انگار به خودش اومد چون دوید دنبالم

سوار ماشین شدم  
طرلان هم سوار شد  
وقت ندارم باید هر چه سریع تر حرکت کنم همین الانشم یک ساعت و نیم از  
کیارش عقبم  
ماشین رو روشن کردم و پامو تا اخر روی گاز گذاشتم  
با نهایت سرعت به سمت شمال میروندم  
طرلان\_کیانا یواش تر  
نه\_

انگار فهمید هر چی یواش تر بریم به ضرره برای همین ساکت شد  
طرلان\_کیانا  
ها؟\_  
میریم پیش کیارش و بقیه الان\_  
نه\_  
ویلا رو بلدی\_

حالا پس چه جوری میخوای ویلا رو پیدا کنی؟\_  
به راحتی\_  
خب این به راحتی چه جوریه؟\_  
بزار برسیم\_  
هرچه زود تر باشه بهتره\_  
گوشیمو برداشتم و دادم طرلان  
شماره ترنم رو بگیر\_  
الان؟\_  
اره\_  
گوشی رو از دستم گرفت و شروع به شماره گیری کرد  
بزن بلندگو\_  
طرلان زد بلندگو

یه بوق.....دو بوق...سه بوق

الو چیزی شده کیا؟  
نه  
کجایی؟ با چی رفتی؟  
با ماشین داریم میریم تو راهیم بین اینترنت و لپ تاب یا تبلت و هرچی دم  
دستت هست  
اره چی شده  
اوید راد شماره شناسنامه 345 صادره از تهران بین دقیق کجا ویلا داره  
سریع خبر بده  
باش  
بای  
نگاهی به طرلان که خشک شده بود و منو نگاه میکرد کردم  
چته؟  
تو شماره شناسنامه طرف رو میدونی؟؟؟  
هه این شماره شناسنامه باباشه  
یعنی جد اندر جدشو میشناسی؟  
نه به این مفصلی دیگه  
واقعا خاک تو سرت  
هه میشناسم اما هیچ مدرکی ازش نیست پسر تاجر بزرگه مو لای کارش  
نمیره  
اسمش چیه؟  
آکام راد  
عجب اسمی  
گیر دادیا  
گوشیم زنگ خورد  
کیه؟  
طرلان ترنم  
بزار رو بلندگو  
طرلان تماس رو برقرار کرد و زد بلندگو  
خب چی فهمیدی؟  
دقیق باید بری مازنداران  
خود مازنداران  
نه نرسیده به مامیری چالوس دهستان کوهستان میرسی به یه روستا  
اونجا  
توی روستا؟  
اره  
چرا روستا؟  
خیلی هم عقب مونده نیست اتفاقا خیلی هم پیشرفته هس  
واقعا؟

دهستانی است از توابع بخش مرزن آباد شهرستان چالوس در استان \_  
مازندران.  
جمعیت این دهستان در حدود (۱۳۹۶ خانوار) ۵۱۴۷ نفر است  
ایول اطلاعات\_  
برو بقیشو میسپارم به تو\_  
باشه\_  
طرلان تلفن رو قطع کرد  
پامو روی گاز فشار دادم وتند تر از قبل می روندم  
ذهنم درگیر بود  
یعنی میشه بلایی سرش بیارن؟  
چرا اکام اومد ویلایی که میدونست میشه پیداش کرد و ما پیداش میکنیم؟  
این یه تله نیست؟  
والای خدا گیج شدم اصلا نمیتونم تمرکز کنم  
دستمو بردم سمت ضبط و گذاشتم یه اهنگ بخونه شاید بشه افکارمو  
بعدش متمرکز کنم شاید

گاهی رویدلم مثل فرهاد غمگینه تلخترین ام رویای شیرینه  
یادش تو قلبم هست وقتای دلتنگی راهی ندارم جز اشکای دلتنگی  
شیرین من تا بود دنیا همینجا بود توی نگاه اون دنیا چه زیبا بود  
... یاد کیاوش و شیرین زبونی هاش افتادم یاد  
(الان فلش بکه به عقب)  
مامان بزن لاک پشت های نینجا\_  
نه الان نه\_  
میخوام\_  
نه\_  
چرا\_  
الان مسابقه رقص خردادیانه\_  
من لاک پشت های نینجا میخوام\_  
خب برو بعدا نگاه کن\_  
نه الان میزاره\_  
اگه بزاری نگاه کنم برات سیدی لاک پشت های نینجا رو مخرم\_  
قول؟\_  
قول\_  
ایول مامانی\_  
حالا چرا این قدر لاک پشت های نینجا دوست داری؟\_  
من تو رو دیدم وقتی با بابایی تمرین میکنی درست مثل لاک پشت های\_  
نینجا قوی هستی منم میخوام وقتی بزرگ شدم مثل تو و بابایی و لاک  
پشت های نینجا قوی باشم



قربون بچه ی نینجای خودم برم من\_

از وقتی که اون رفت حال من اینطور شد رویای شیرینم دور از تصور شد  
... رویای شیرینم دور از تصور شد

واای خدا اگه رویای بودن با کیاوشم دور از تصور بشه چی؟؟

فرهاد شیرینم همون شیرین بی فرهاد  
اون که رو من چشماشو بست و دل به دنیا داد  
دنیا بی فرهاد اون آروم و شیرینه  
بیچاره فرهادی که شیرین رو نمی بینه  
... شیرین رو نمی بینه

شیرین من تا بود دنیا همینجا بود توی نگاه اون دنیا چه زیبا بود  
از وقتی که اون رفت حال من اینطور شد رویای شیرینم دور از تصور شد  
... رویای شیرینم دور از تصور شد

خدایا من بدون بچم میمیرم  
ترلان\_چی شدی کیانا چرا گریه میکنی  
دست کشیدم به صورتم خیس بود  
حواست کجاست ماشین\_  
یه لحظه از فکر خارج شدم یه تریلی 18 چرخ با سرعت به طرف ماشین ما  
میامد  
سریع فرمون ماشین رو چرخوندم  
چشمامو بستم  
از میلی متری هم رد شدیم  
نفس صدا داری کشیدم  
زدم کنار بزرگراه  
نگاه ترلان کردم  
هنوز چشماشو بسته بود..خندم گرفت  
ترلان\_  
چته\_  
چشماتو باز کن هنوز زنده ای\_  
مطمئن؟\_  
نه\_  
نگاهم کرد

زدم زیر خنده عصبی نگاهم میکرد و من بلند تر میخندیم آخر خودش هم زد  
زیر خنده  
پیاده شو\_  
چرا؟\_  
تو مثل ادم نمیرونی بزار من بروم\_  
نمیخوام\_  
چرا؟\_  
تو یواش میری\_  
من یواش نمیروم تو زیادی تند میری\_  
باید زود برسیم\_  
خب تند میرم اما نه مثل تو یکم یواش تر\_  
باشه\_  
قبول کردم و پیاده شدم اینجوری بهتره یکم استراحت میکنم یه اونجا  
رسیدیم خسته نباشم  
اره این جوری بهتره  
طرلان ماشینو به حرکت در آورد  
و من فکرم پر کشید سمت کیاوش  
طرلان به نظرت بزنمگم کیارش؟\_  
نمیدونم بزنمگ\_  
میزنمگم اما نمیگم تو راهم میگم میخواستم بدونم کجایی خوبه؟\_  
اره\_  
نکنه رسیده باشن گوشیش بی صدا نباشه من بزنمگم اونا تو ویلا باشن\_  
شناسایی بشن  
کیارش دیگه حرفه ایه از این مبتدی بازی ها نمیکنه\_  
اخه جریان کیاوش اعصابشو خرد کرده فکرشو نمیتونه درست متمرکز کنه\_  
درست مثل من  
خب بزنمگ\_  
اس بدم؟\_  
اگه بی صدا نباشه اس و بزنمگ که فرقی نداره\_  
اینم حرفیه\_  
چشماتو ببند سعی کن بخوابی\_  
ذهنم درگیره\_  
میدونم اما باید بتونی ذهنتو متمرکز کنی\_  
خیلی سخته\_  
میدونم اما کار نشد نداره\_  
اینم حرفیه\_  
چشماتو ببند اره اینجوری بهتره\_  
طرلان اهنگ ها رو رد کرد و یه اهنگ اروم از امین رستمی بود

جونمی، عشقمی، تو تک ستاره ی قلبمی "  
عزیزم میمیرم اگه یه روز من دستاتو نگیرم  
چشمامو رو به چشما ت میبندم و تو روبرومی  
دلخوشیم واسه زندگی تویی تو، تنهایی آرزومی  
مٹ تورو کجای دنیا می میشه پیدا کرد عشقم؟  
من همونم واسه خاطر تو دنیا رو رسوا کرد عشقم  
یه حالتی توی چشما تہ دِ دلم میریزه عشقم  
چه حس خوبیہ وقتی دو تا دستات تو دستامہ عشقم  
هر ساعت، هر لحظه فکرت، عشقت، یادت همرامہ  
بودنت توی زندگیم بهونہ ی قلب تنهامہ  
جونمی، عشقمی، تا دنیا دنیا دنیا باشہ  
"میدونم، اینو میدونی، نباشی تو دنیا میخام نباشہ

خدایا بچمو ازم نگیر  
چشمام گرم شد

چشمامو باز کردم  
اینجا کجاست؟  
چه خوشکله... درختای بزرگ همه طرف بود و همه جا سر سبز بود  
صدایی به گوشم رسید  
این صدای...اره صدای اہہ  
رفتم سمت صدا  
از بین چند درخت رد شدم  
بلہ حدسم درسته اینجا چشمہ هست  
این پسرہ کیہ کہ دارہ دست و صورتشو میشورہ؟  
این...این...کہ...کیاوش...ارہ.. کیاوشہ  
وای کیاوشم تو اینجایی؟ میدونی چه قدر دنبالت گشدم مامانی؟ کی تو رو \_



احتمالا ویلا باید دوربین داشته باشه\_

اره کیانا صد در صد\_

بریم پشت اون خاک ها\_

اونجا چیکار\_

بریم\_

باشه\_

رفتیم پشت یه تپه مانند خاکی

اونجا اصلا توی دید نبودیم

سریع دست بردم سمت کیفم

هواپیمای کوچولوی کیاوشو بیرون اوردم

طرلان\_ شوخیت گرفته؟؟ الان وقت بچه بازیه؟

صبر کن کنترلشو پیدا کنم\_

هه واقعا که\_

کنترلشو پیدا کردم

آی سی که خودم طراحی کرده بودم رو به تبلتم وصل کردم

بسم الله\_

کنترل رو روشن کردم و هواپیما رو به حرکت در اوردم

طرلان\_ چیکار میکنی؟

بین میفهمی\_

هواپیما رو کنترل کردم و

از طریق تبلتم هم فیلم اونجا رو میدیم

اینو خودت درست کردی؟\_

پ نه پ بابام از قبر بیرون اومد دستور ساختشو داد دوباره رفت تو قبر\_

عصبی\_

خفه بمیر ببینم دارم چیکار میکنم\_

چته تو؟\_

تو چرا این قدر حرف میزنی باید تمرکز کنم\_

تمرکزت تو لوزالمعدم\_

سیستم گوارشیت بهم میریزه اونوقتا\_

تو نگران سیستم گوارشی من نباش\_

واای طرلان خفه\_

اه\_

ساکت باش عزیزم تا به کارم برسم\_

باش فقط تو چه طور توی هواپیما دوربین گذاشتی؟\_

به راحتی\_

خیلی ممنون از توضیحت\_

خواهش میکنم\_

میدونستم فقط برای بهتر شدن حال من داره این مسخره بازی ها رو انجام  
میده اما خب من تمرکز میخوام  
هوایما رو به طرف ویلا بردم  
اه اینا که همش دوربین داره\_  
برو اطراف ویلا شاید یه راهی پیدا کردیم چون اگه اینا هنوز اینجا باشن و\_  
خر نباشن بفهمن ما اینجا رو پیدا میکنیم حتما یه راه مخفی هست  
طرلان حرفت کاملا درسته اما اخه عقل کل خودت داری میگی راه مخفی\_  
پس مخفیه و ما نمیتونیم پیداش کنیم اگه در دومی چیزی هم باشه صد در  
صد دوربین و حفاظت داره  
حالا تو این هوایماتو ببر\_  
هوایما رو به سمت اطراف ویلا بردم  
واای لعنتی هیچ راهی نداره که همش سیم خار داره تازه نداشت هم تا\_  
میخواستیم بریم بالا میدیدنمون  
طرلان بزار پشت ویلا رو هم ببینیم\_  
بردمش پشت ویلا  
بیا اینجا هم سیم خارداره که\_  
سیم خاردار باشه\_  
وایسا بینم میخوای از سیم خاردار ها رد شیم\_  
اره چرا که نه\_  
هوایما رو بردم تو ویلا  
خوبه درخت ها فضا رو جوری درست کردن که پشت ویلا مشخص نباشه و\_  
تو دید نیست  
چی تو فکرته؟\_  
این قدر ایه یاس نخون\_  
اخره از سیم خاردار\_  
بریم\_  
ناچارا همراهم شد تا بریم  
راه افتادیم سمت پشت ویلا  
هوایما رو کجا میزاری؟\_  
همین جا رو درخته خوبه تو دید هم نیست شاید باز خواستیم ازش\_  
استفاده کنیم  
نشستیم پشت دیوار  
سریع از کیفم طناب برداشتم و خودمو باهانش بستم  
سر دیگه طناب قلاب بود  
چشمامو بستم و سعی کردم چیزایی که تو دوربین دیده بودم رو به یاد بیارم  
دقیق جلومون و پشت دیوار لوله ابی رد میشد  
تمرکز کردم  
قلاب رو اون طرف انداختم

از طریق هواپیما و تبلت اون طرف رو دیدم  
اه لعنتی کمی باید پایین تر میانداختم  
طناب رو برگردوندم  
دوباره تمرکز و یه بار دیگه  
از طریق تبلت باز نگاه کردم

ایول

همینه دقیق خورد به هدف  
کمی طناب رو کشیدم تا از محکم شدنش مطمئن بشم  
دوباره نگاهی به تبلتم کردم کسی این اطراف نبود  
سیم چینم رو به لباسم وصل کردم و با کمک طناب از دیوار بالا رفتم  
تا به سیم خاردار ها رسیدم  
مکئی کردم  
جای پامو درست کردم  
دستامو ازاد کردم و سیم چین رو برداشتم و مشغول کردن سیم خاردار ها  
شدم  
به اندازه ای کندم که فقط بشه رد شد نه خیلی زیاد که تو دید باشه  
رفتم بالای دیوار  
طناب رو از خودم ازاد کردم و انداختم طرف طرلان  
سریع بیا وقت نداریم\_  
باشه\_  
نگاهی به داخل ویلا کردم  
اه لعنتی از این جا هیچی پیدا نیست  
طرلان بدو\_  
بزار طنابو ببندم\_  
زود\_  
تموم شد\_  
من میکشمت بالا خودتم با پات کمکم کن\_  
باشه\_  
طناب رو کشیدم بالا و طرلان هم با پا به کمک دیوار همراهیم میکرد  
بالاخره اومد بالا  
چون زیاد از سیم خاردار ها رو نچیده بودم تو بغل هم بودیم  
اول من میرم زودی بیا\_  
باشه\_

پریدم پایین طرلان هم سریع پرید  
طناب رو باز کردم تا ردی از مون نمونه  
نمیشد باز بزارمش داخل کولم اخه کولم سنگین میشد  
کجا بزاریمش؟  
توی درخت بین شاخه ها مخفیش کن  
باشه

بین شاخه ها مخفیش کردم  
امکان داره مارو بگیرن پس یه چاقو توی دستم و زیر استین لباسم قرار دادم  
لباسم خاص بود و یه لباس معمولی نبود  
بند داشت و راحت میشد چاقو رو مخفی کرد بدون اینکه کسی چیزی بفهمه  
کلتمو هم آماده به دستم گرفتم  
میتروسم باز از هواپیما استفاده کنم بینمون پس باید هواپیما رو دیگه کنار  
بزارم و خطر کنیم  
اوهوم  
هستی؟  
اره دارمت  
پس بزن بریم  
بریم

اهسته اهسته از پشت درخت ها حرکت کردیم به سمت جلوی ویلا  
طرلان تو حواست بیشتر به دوربین مخفی ها باشه  
باشه وای چرا این قدر این ویلا بزرگه  
هم خوبه هم بد خوبیش اینه سخت تر میتونن پیدامون کنن بدیش اینه راه  
زیاد تری باید بریم  
اره اما اگه دوربین باشه کارمون چند برابره  
اره  
خب بریم  
بریم طرلان مرسی به خاطر من و بچم جونتو در خطر قرار دادی  
وظیفه هست

رفتیم جلو تر  
سریع وایستادم  
..طرلان چی  
نذاشتم حرفش تمام بشه و دستمو بردم جلوی دهنش و نذاشتم حرف بزنه  
در گوشش زمزمه کردم  
ساکت باش  
وقتی مطمئن شدم حرفی نمیزنه دستمو از جلو دهنش برداشتم  
صدای خش خش میامد اره من اشتباه نمیکنم  
سریع پشت درخت قایم شدم و طرلان هم پشت خودم کشیدم





ارمان\_چی؟  
ذل زد تو چشمای من  
همین که شنیدید...چیه فکر میکنی من مقصرم اکام کیاوش رو \_  
دزدیده؟؟پس بزن بزن و خلاص کن  
هنگ کردم  
دستشو برد سمت اسلحم و شلیک کرد  
خشکم زد  
این چرا اینجوری کرد؟؟  
کلاهمو از سرم دراورد  
بعضی وقت ها از مبتدی ها هم مبتدی تری با این طرز گرفتن اسلحت داد \_  
میزد خالیه این جا چیکار میکنی؟  
دیونه یک درصد احتمال داشت پر باشه \_  
به دست یار مردن چه خوش است \_  
دیوانه  
این جا چیکار میکنی؟ \_  
نتونستم طاقت بیارم منتظر بشم \_  
پس بریم \_  
ارمان\_کجا؟  
کیارش\_خونه اقا شجاع بریم ویلا دیگه  
رفتیم سمت ویلا  
اروم و اهسته میرفتیم  
بهتره تقسیم بشیم \_  
کیارش\_کیانا راست میگه منو کیانا...ارمان و شهاب...طرلان و میلاد...ما اول  
میریم داخل ارمان و شهاب شما اطراف را به پایین طرلان و میلاد شما هم  
برین زیر زمین  
رفتیم سمت ویلا  
کیارش کاش میرفتیم زیر زمین \_  
نمیخواد \_  
چرا؟ \_  
مطمئنم تو زیر زمین نیست \_  
چرا؟ \_  
اکام دلش نمیخواد مثل بقیه باشه اکثر ادم بدا گروگانشونو میبرن تو زیر \_  
زمین پست این برعکس عمل میکنه  
انگار این اطراف کسی نیست \_  
بریم داخل ساختمان \_  
اسلحمو پر کردم  
بریم \_

دلشوره عجیبی داشتم خیلی عجیب  
کیارش در رو باز کرد  
چه عجب خوش اومدین\_  
سریع با اسلحه اطراف رو زیر نظر داشتم  
اینجا که کسی نیست\_  
اره احتمالا پیامی چیزیه\_  
تلفن خونه زنگ خورد  
نکنه بمب باشه\_  
نه اون منو زجر کش میکنه یک باره نمیکشه\_  
رفت سمت تلفن  
رفتم سمت در ویلا و بررسیش کردم هه یه سنسور حساس به حذکته  
چون در باز شد سنسور فعال شد و پیامی که اکام برامون گذاشته بود پخش  
شد  
اشاره کردم بزن بلند گو  
زد بلندگو  
به به اقا کیارش چه دور رسیدی فکر میکردم خیلی زود تر از این ها ویلا رو \_  
پیدا کنی واقعا ناامیدم داشتی میکردی  
خفه شو بچم کجاست؟\_  
جاش امنه منو که جشن تولدش دعوت نکردین برو طبقه بالا در اول برات \_  
هدیه تولدشو گذاشتم با با ی  
کثافت\_  
به به ببین کی اینجا هست کیانا کوماندو\_  
خفه شو\_  
باشه حافظ\_

مرگ تدریجی یک رویا  
رفتم سمت اتاق  
باید میفهمیدم اون داخل چیه  
اصلا حال و هوای خودم رو نمی فهمیدم  
زمانی به خودم اومدم که جلوی در اتاق بودم  
من این پله ها رو چه جوری و کی بالا اومدم؟  
دستمو بردم سمت دستگیره در  
دستم میلرزید توان باز کردن دستگیره رو نداشتم  
اگه کیاوشم غرق خون این تو بود چی؟؟  
دستی روی دستم نشست  
نگاهش کردم

نمیدونم تو اون دریای طوفانی چشمماش چی بود که ارومم کرد  
لبخند آرامش بخشی زد  
اومدم لبخند بزخم اما بیشتر شبیه دهن کجی بود تا لبخند  
در رو باز کرد  
نگاهم به اتاق افتاد  
همه جا سیاه بود و چیزی معلوم نبود  
هرچی گشتیم چراغ و کلید برقی پیدا نکردیم  
ناچارا کيارش با چراغ قوه نوری به اتاق انداخت  
پرده ها و دیوار های سیاه بودن و همه جا غرق در سیاهی بود و بعضی از  
قسمت هاش با خون قرمز تزئین شده بود  
پنجره باز بود اما پرده سیاه جلوش کشیده شده بود و فقط باد بود که به  
داخل اتاق نفوذ داشت یک کاغذ به دیوار وصل بود و با حرکت باد تکون  
میخورد رفتم سمتش  
گردن بند الله کياوش که روز تولدش بهش هدیه دادم به کاغذ اویزان بود

نور رو گردفتم رو کاغذ

نوشته بود

کيارش خان باید مرگ تمام رویاهات رو ببینی البته نه همه باهم بلکه مرگ

تدریجی

حالا حالا ها باهات کار دارم به تلافی داداشم و خیلی چیزا

کيارش\_

کیانا هیچی نگو\_

اما من باید بدونم اون چه پدر کشتگی باهات داره\_

بزار به وقتش\_

کی؟؟ وقتی بچم مرد؟؟\_

اون هم همینو میخواد که تو رو از من برونه\_

چی می گی تو؟\_

اون دنبال نابود کردن تمام زندگی منه نه فقط قسمتیش\_

چرا؟\_

باباشو من کشتم\_

تو؟\_

اره تو یه درگیری پدرتم داداششو کشت\_

چی میگی تو؟\_

مگه نمی خواستی بدونی خب منم گفتم\_

همه چی پیچ در پیچ شده\_

از این پیچیده ترم هست\_

چی؟\_

کیانا\_

اه با صدای طرلان کپارش حرفی که میخواست بزنه رو بیخیال شد  
چیه طرلان؟\_  
این جا چرا این شکلیه؟\_  
اروم باش چیزی نیست\_  
پس کیاوش\_  
اونا میدونستند ما میایم این جا زود تر از ما رفتن\_  
از کجا؟\_  
از همون جایی که ما فهمیدیم اونها این جا هستن\_  
پس الان چی می شه؟\_  
نمیدونم.. باید صبر کنیم\_  
اهی کشیدم و رفتم بیرون  
طرلان با من میای یا با بچه ها؟؟\_  
با تو میام\_  
پس بزن بریم تهران.. ارمان مطمئنم چیزی رو این جا نداشتن اما خب شاید \_  
مثل همون پاسور ها این جا هم یه نشونه برای معمای بعدی و بازی دادن ما  
گذاشته باشن همه جا رو خوب بگردین حتی شومینه و دود کش  
ارمان\_ باشه تو برو میخوای خودم برسونمت؟  
نه خودم میرم\_  
ارمان\_ پس مواظب خودتون باشید  
هستیم بای\_  
با طرلان رفتیم داخل حیاط  
طرلان بریم طناب و هواپیماونو هم برداریم و بریم\_  
باشه\_  
رفتیم هواپیما و طناب را برداشتم و داخل کولم گذاشتم  
از ویلای شوم خارج شدیم و به سمت ماشین رفتیم  
سوار شدیم ماشین رو روشن کردم و گاز دادم

اه این اشغال میخواد با بچم چیکار کنه  
وااای خدا چرا من ذهنم این قدر اشفته شده  
خدایا خودت یه راهی بندهاز جلو پام خسته شدم خدا منم ادمم احساس دارم  
اون بچمه نمیتونم بکششم  
تا کی بدبختی بکشم تا کی؟؟؟  
دستمو بردم و ضبط رو روشن کردم  
اره اینجوری بهتره  
خنجر برام بیارین من از تبار دردم

عمری بی طلوعم مثل غروبی سردم  
این داره غربت با ادما غریبه  
هوای چشمای من در حسرت یه سیبه  
تاریکه سرنوشتم فانوس من شکسته  
عمری بغزی سنگین راه گلوم و بسته  
از شب به شب رسیدم از کوچه ها به بنبست  
!!! ای ادمای سرخوش راهی برای من هست  
اه سریع زدم اهنگ بعدی  
.. تو دل خسته ی من یه دنیا غم نشسته  
بغض سیاه حسرت راه گلومو بسته  
.. حکایتی غریبه این سرنوشت دلگیر  
شاید که من تو خوابم خوابی بدون تعبیر  
تقدیر من همین بود.. اشک و غروب و حسرت  
خدا ببین چه جوری موندم تو بهت و حیرت  
.. این منی که میبینی یه خسته ی غریبم  
تو این غروب دلگیر غصه شده نصیم  
.. منی که توی دنیا دیگه امید ندارم  
نمیدونم خدایا چه جور دووم بیارم  
.. خدا ببین چه تنهام  
.. این دل چه بیقراره

انگار تو هفت اسمون نداره یه ستاره  
..سهم دلم سیاهی تو این دو روز دنیا  
تو این شبای گریه حتی میون رویا  
غمگین و بی قرارم.. حال خوشی ندارم  
شکایت دلم رو من پیش کی بیارم  
..تنها نشستم اینجا غریب و بی نشونه  
عجیبه سر نوشتم خدا اینو میدونه  
..به هرکی خوبی کردم غریبه با نگام شد  
گفت منو میخاد اما بغض توی صدام شد  
..طوری که دیگه گریه کاری واسم نداره  
وقتی داره به حال اسمونم میاره  
..خدا بین چه تنهام این دل چه بی قراره

انگار تو هفت اسمون نداره یه ستاره  
اهنگ رو زمزمه میکردم خدایا دنیای منم انگار تو اسمونش نداره یک ستاره  
انگار تو هفت اسمون نداره یک ستاره  
نداره یک ستاره

کیانا جلوتو\_  
سریع دستمو پیچیدم  
وااااای خدا یه بار موقع رفتن نزدیک بود تصادف کنم یک بار هم که الان من  
اصلا حواسم کجاست؟؟  
طرلان تو رانندگی میکنی؟ من خستم\_  
باشه من رانندگی میکنم\_  
پیاده شدم و رفتم سمت طرلان و اون اومد صندلی راننده نشست

سوار شدم و راه افتاد  
اروم و روان میروند  
ظبط رو خاموش کردم  
اره این جوری بهتره  
صندلی رو خوابوندم و چشم هامو بستم و سعی کردم ذهنمو تهی از هر  
چیزی کنم و با آرامش بخوابم  
هه آرامش؟؟چه قدر این واژه برام این روزا غریب شده  
خدایا پسر رو میسپارم به خودت  
کمکش باش  
چشممامو باز کردم  
ما که داخل پارکینگ خونه هستیم  
ما کی رسیدیم؟  
تازه رسیدیم خواستم بیدارت کنم دیدم خیلی خسته ای گفتم زیاد اذیتت \_  
نکنم . بزارم بخوابی  
ترنم و شراره کجان؟\_  
خونشون \_  
تنها؟\_  
نه شراره رفته پیش ترنم گفتم بیان اینجا\_  
شراره بند خدا هم اذیت میشه به خاطر من\_  
دوستشی وظیفشه\_  
اما اون بیچاره بچش یک ماه دیگه به دنیا میاد\_  
نه به روزای اول که دشمن بودید نه به حالا\_  
با یادواری گذشته لبخندی زدم  
کی فکرشو میکرد منو اون روزی دشمن نباشیم چه برسه به اینکه دوست \_  
هم بشیم  
اره خیلی لج بودین\_  
وای نه سال پیش که بعد مدتی اومدم مدرسه یادته؟\_  
اره نممیدونست تو با ما هستی بد حرف زد و تو هم قاط زدی\_  
اون قدر زدمشون تا دلم خنک شد\_  
اما خدایی اونم نامردی نکرد و به مدرسه گزارش نداد وگرنه یه مدتی رو \_  
اخراج میشدی  
اوهوم\_  
دنیا چه زود میگذره\_  
اره خیلی اما الان که بچم پیشم نیست ثانیه ها مثل یک قرن طول میکشه \_  
و همه لحظه هام پوچه  
انیشتین میگه اگه میخواین قانون نسبیت رو بفهمین چند ثانیه دستتون رو \_  
روی آتش بگذارید و در عوض یک ساعت پیش زنی زیبا بنشینید  
الان برای من همون دست روی آتش و اجاق هست اما چند روزه که \_



دستم جلوشه و نمیتونم برش دارم  
میگذره کیانا قوی باش\_  
امیدوارم\_  
امیدت به خدا باشه\_  
بچمو سپردم به خودش\_  
بریم بالا\_  
بریم\_  
از ماشین پیدا شدیم و رفتیم داخل ساختمان

ساختمان خیلی خفه به نظر میامد  
اصلا تحمل ایستادن و نگاه کردن به در و دیوارش رو نداشتم  
راضیه(مستخدمه)تا متوجه آمدنمون شد دوید سمتم  
خانمخانم چی شد؟\_  
جوابم لبخندی تلخ بود  
تلخ تر از زهر  
دیگه حرفی نزد  
واقعا داشت فضای خونه رو منم تاثیر میزاشت و داشتم خفه میشدم  
سریع رفتم سمت پله ها  
پاهام از من فرمان نمیگرفتن و خودشون میرفتند  
زمانی متوقف شدند (پاهامو میگم یعنی پاهاشو میگم زیادی رفتم تو حس  
انگار)که جلوی در اتاق کیاوش بودم  
اشک از چشم هام جای شد  
خدایا خسته شدم  
این بازی لعنتی رو تموم کن  
تمام رویاهام جلوم پر پر داره میشه  
من فقط بچمو سالم میخوام چیز زیادیه؟؟  
در رو باز کردم و داخل شدم  
چی میبینم؟؟کیاش؟؟  
رفتم نزدیک  
اره کیاوشه  
دستمو بردم جلو تا لمسش کنم  
غیب شد  
وااااااای خدا دیوونه هم شدم؟؟اصلا بزار دیوونه بمونم اما کیاوشم رو غیب  
نکن بزار تو عالم دیوانگی خوش باشم  
من واقعیت رو نمیخوام  
میخوام دیوانه باشم اما پیش کیاوشم باشم  
لباس های کیاوش رو برداشتم و با تمام وجودم بو کشیدم

بوی کیاوش تمام وجودم رو پر کرد و منو دل تنگ تر  
خدایا اینم امتحانته؟؟خدایا من بنده خوبه نبودم هیچ وقت اما بنده بده هم  
نبودم

به حرمت همین بنده بده نبودنم ازم بگذر  
بچمو بهم پس بده  
خسته شدم  
منم ادمم منم احساس دارم

کسی در زد  
در باز شد و کسی داخل شد  
حتی به خودم زحمت ندادم ببینم کیه  
[b]/[b]نمیخوام کسی رو ببینم برو\_]  
اما خانم\_  
راضیه برو\_  
خانم چند روزه غذا نخوردین شما خیلی ضعیف شدین باید تقویت بشین\_  
بهت میگم برو یعنی برو نمیخوام\_  
اما اینجوری که چیزی ازتون نمی مونه\_

بهتر\_  
خاااااانم\_  
برو اعصاب ندارم بد باهات حرف میزنم\_  
پس من غذا رو اینجا میزارم و می رم\_  
ببرش\_  
اما\_  
گفتم ببرش\_  
چشم\_

راضیه ظرف رو برداشت و بیرون رفت  
رفم سمت لب تا بم و اهنک احسان خواجه امیری رو پخش کردم

اگه دستم به جدایی برسه"  
اونو از خاطره ها خط می زنم  
از دل تنگ تمومه ادمها  
"از شب و روز خدا خط می زنم"

اگه دستم به اکام برسه به خاطر جدایی که بین من و بچم درست کرد  
زندش نمیزارم

اگه دستم برسه به اسمون"  
با ستاره ها قیامت می کنم  
نمی زارم کسی عاشق نباشه  
"ماه و بین همه قسمت میکنم

به حق افتادم

وقتی گاهی من و دل تنها می شیم"  
حرفهای نگفتنی را میشه دید  
میشه تو سکوت بین ما دو تا  
خیلی از ندیدنی ها رو شنید  
قصه جدایی ما آدم ها  
"قصه دوری ماست از خودمون

خیلی وقته من دیگه خودم نیستم منی که همیشه قوی و پر غرور بودم  
شدم اشک و اه و گریه

دوری من و تو از لحظه ی عشق"  
"قصه سادگی گمشدمون

اره من گمشدم من دیگه اون کیانا نیستم من فقط کیاوشم رو میخوام

اگه دستم به جدایی برسه"  
اون از خاطره ها خط می زنم  
از دل تنگ تموم آدم ها  
از شب و روز خدا خطمی زنم  
اگه دستم برسه به اسمون  
با ستاره ها قیامت می کنمن  
می دارم کسی عاشق نباشه  
"ماه و بین همه قسمت می کنم

خدایا خسته شدم خسته شدم من رو بکش راحتم کن فقط راحتم کن

فصل جدید: اولین ورق بازی (منظور از بازی حکمه)

گوشیم زنگ خورد

بی حوصله ولش کردم کسی کار داشته باشه یا صبر میکنه تا بره رو پیام گیر  
و پیامش رو می زاره و یا دوباره زنگ می زنه

چشم هام رو بستم و سعی کردم یاد چشم های ابی کیاوش بیافتم  
چشم هاش تو ذهنم نقش بست  
موهای طلایش

صورت معصومش

اهی کشیدم

گوشیم رفت رو پیام گیر

بیخیال گوشه

صدا توی اتاق پیچید

به به نیکاه کن تورو خدا این همون کیانابیه که یه عمر هر چی پسر بود \_  
مثل سگ ازش میترسید...میخوام یکم از خاطراتت رو برات یادآوری کنم بعد از  
مرگ پدرت دیگه از خونه بیرون نمی امدی و افسرده و گوشه گیر بودی دقیق  
نمیدونم فکر کنم میشه 5سال پیش یه روز که از قضا علیرضا ازت خوانتگاری  
کرد عصبی از خونه زدی بیرون یادته؟؟

اره یادم بود خیلی خوب یادم بود خیلی عصبی بودم

مکثی کرد و ادامه داد

بیچاره پسره یا بهتره بگم پسرا یه متلک کوتاه بهت گفتن و تو مثل بمب \_  
منفجر شدی و حالشون رو بد گرفتی یا مثلا برگردیم عقب تر خیلی عقب تر  
9 سال پیش زمانی که یه پسر بهت تنه زد و تو مجبورش کردی جلوت زانو  
بزنه

هنگ کردم این این چیزا رو از کجا میدونست

الانم پاشو تو اتاقت چمیره زدی که چی؟من دنبال بازی هستم یه بازی \_  
سخت برای تو و راحت برای من...این بازی داره برام خسته کننده می شه  
هم تو و هم شوهرت در برابرم زانو زدید و هیچ کاری نمیکنید...اگه همین  
جوری ادامه بدی من از بازی خسته می شم و بچه و همه چیزت رو با چند تا  
...سوت ازت می گیرم...پاشو با من بازی کن

بازم مکثی کرد

من ورق دوست دارم تو چی؟؟از ورق بازی هم عاشق حکم بازیم و از حکم \_  
هم عاشق گفتن حکم لازم...من اولین ورق رو زدم زمین و حکم لازم کردم یا  
بشین تا کت بشی(کت تو حکم هست که فردی بدون اینکه حتی یه دور از  
دور ها رو بیره می بازه و تمام ورق ها گیر طرف مقابل میاد)اره یا بشین تا  
کت بشی یا نه رفع کتی کن حتی شده با جونت اما رفع کتی کن تا کت  
(نشی)رفع کتی هم یعنی حد اقل یه دور بردن ورق ها

سریع حمله بردم سمت گوشه

الو وایسا تو از کجا درمورد من میدونی؟؟تو از کجا میدونی من عاشق حکم \_  
..و ورقم؟تو

به خودم امدم صدای بوق ممتد گوشه تو گوشم بود اون خیلی وقت بود که  
قطع کرده بود

اخه اکام دلت خوشه ورق بازی رو الان به رخم میکشی؟؟من الان چیکارم

به ورق و حکم و این چیزا!! من بچمو میخوام  
بازیت گرفته؟؟؟ با جون بچه من؟؟؟ اچه مگه خودت ادم نیستی؟ احساس  
نداری؟

نه تو ادم نیستی حیوانی حیوان  
مثل یه گرگ تو پوست گوسفند  
...اگه بلایی سر بچم بیاره  
نه من نمیتونم

نمیتونم  
دستی به صورتم کشیدم  
خیس بود خیس خیس  
من کی گریه کردم؟؟  
گریم اوج گرفت هق هقم هم شروع شد  
خودم رو روی تخت انداختم و اجازه دادم گریه کنم تا سبک بشم  
یاد قدیم افتادم همیشه میگفتم من قوی هستم اشک نمی ریزم  
اما حالا چی؟؟؟ ای روزگار چه کار هایی که با ادم نمی کنی و چه بازی هایی  
که نداری. اه بازم بازی  
....متنفرم از بازی دیگه

کیانا خانم کیانا خانم\_  
گفتم نمیخورم دیگه راضیه\_  
خانم شما واقعا ضعیف شدین هر روز دارین بد تر میشین باید یه چیزی \_  
بخورین

نمی خوام می فهمی؟ نمی خوام برو بیرون\_  
ناچارا بلند شد و بیرون رفت  
راضیه\_

مشتاق برگشت  
ظرف غذا رو یادت رفت\_  
اهی کشید و به طرف ظرف اومد و برش داشت و از اتاق بیرون رفت  
الان بچم داره غذا چی می خوره؟ اصلا بهش غذا دادن؟ نکنه بی هوشه؟؟  
در اتاقم باز شد

نگاهی نکردم بوی عطرش اومد  
نفس عمیقی کشیدم  
دلم براش خیلی تنگ شده بود  
کیانا با خودت این جور کن عزیزم\_  
کیارش خب چی کار کنم بچم داره پر پر می شه\_  
راضیه می گفت اکام زنگ زده\_  
هه راضیه هم شد جاسوس\_  
چرا موضوع به این مهمی بهم نگفتی؟\_

رو پیام گیر حرفاش رو زد هنوز هست می تونی گوش کنی\_  
کیارش گوشیم رو برداشت و بیرون رفت  
چشمام رو بستم و سعی کردم بخوابم  
یه دفعه صدای فریادش اومد که منو صدا می زد  
سریع رفتم سمتش  
فهمیدم فهمیدم\_  
یاد حرف های اکام افتادم  
سریع رفتم تو بغل کیارش و لبام رو رو لباش گذاشتم و صداش خفه شد  
لبام رو از لباش برداشتم و سمت گوشش بردم و بوسش کردم  
آرام زمزمه کردم  
ما رو زیر نظر داره\_  
خودش جریان رو گرفت  
منو از خودش جدا کرد  
\_اه...  
چی شده؟\_  
فکر کردم پیداش کردم اما نشد\_  
چرا؟\_  
اونو با یه پرونده دیگه اشتباه گرفتم\_  
لعنت به این شانس\_  
من باید برم پیش ارمان شاید فکر هامون رو یکی کنیم بهتر بشه\_  
باشه برو\_  
کیارش رفت و منم اروم رفتم تو اتاقم  
دلم هوای وان و اب کرد  
رفتم حمام و وان رو پر از اب کردم  
لباسام رو در اوردم و تنم رو که پر از خستگی بود به اب سپردم تا شاید  
کمی از خستگی ها و درد هام کم بشه  
نیم ساعتی بود که تو اب بودم گوشیم زنگ خورد  
ولش کردم  
خودمو شستم  
هه تو خونه خودمم امنیت ندارم  
با حوله خودم رو خشک کردم و همون تو حمام پیراهن و شلواری پوشیدم  
و از حمام بیرون اومدم  
گوشیم رو برداشتم طرلان بود خواستم بهش زنگ بزنم که گوشیم زنگ خورد  
بله؟\_  
بهت گفتم اما مثل این که مهم نگرفتیش ورق اول رو انداختم زمین تا کُت \_  
نشدی باید جلومو بگیری برای این که جلومو بگیری باید ورق اولم رو مال  
خودت کنی اما تو داری کمک می کنی تا راحت ببرمت مثل اب خوردن مثل  
....خوردن یه ابجو تو ویلا مثل

و صدای بوق اشغال تو گوشم بیچید  
این چرا این قدر به من می گه نشینم و یه کاری کنم؟  
نکنه واقعا بازی می خواد؟  
باید به حرف هاش فکر کنم و یه سر نخ ازش گیر بیارم  
پیام قبلیش رو صد بار گوش دادم و حرف های صبحش هم کلمه کلمش رو  
تکرار می کردم  
چرا ورق؟  
چرا بازی؟  
چرا حکم؟

باید بیشتر فکر کنم حتما یه سرنخی هست اره همینه  
ان قدر به حرفاش فکر کردم که چشم هام گرم شد و چیزی نفهمیدم

فصل جدید: دومین ورق  
با صدای زنگ گوشی از خواب بیدار شدم  
الو  
وای خانم خوابالو چرا خوابیدی؟  
تو چی می خوای از من  
خودتو خوشکله  
جا خوردم این چی می گه  
چیه مستی زده به سرت؟  
من مواظبم چه قدر مست کنم تا هوشیاریمو داشته باشم  
پس چه مرگته  
نچ نچ نچ پیشی نشو چنگ ننداز بچت هنوز دست منه ها  
چی می خوای تو از زندگی ما؟  
تو رو می خوام خیلی وقته که می خوام  
منو؟  
اره  
برو بابا  
چیه بهم نمیاد؟  
که چی  
که عاشقت باشم  
سگ در صد  
بی تربیت  
تو اصلا از من چی می دونی؟  
همه چی  
همه چی؟  
اره همه چی حتی اینکه اون چیزی که برای خانم هاست برای تو تاریخش  
21 هست

هنگ کردم  
این دیگه کیه  
دیگه کاری به بچت ندارم ورق اول رو باختی کیانا رفتم ورق دوم  
ناخوداگاه نالیدم  
اکام  
جونم عزیزم  
تمام تنم لرزید این خجالت نمی کشه به یه زن شوهر دار این جوری می  
گه؟؟  
وقتی سکوتم رو دید خودش ادامه داد  
بچت رو ول کردم کیارش ادرسش رو پیدا کرده مطمئنم داره می ره \_  
سمتش به شانست شاید زنده بمونه شاید هم نه من دیگه نمی دونم  
دست اولم رو جمع کردم و ورق دومم رو می خوام بزارم زمین پس آماده  
باش الان میتونی جامو پیدا کنی بیا به این ادرس بچت اینجاست هرچند  
کیارش تو راه هست بای عشقم بهت می رسم  
نفسم بالا نیامد سریع با دستگاه ردش رو زدم  
اره جاش رو مشخص کرد  
تو یه بزرگراه زیر پل  
سریع یه مانتو و شال پوشیدم اسلحم رو برداشتم و رفتم سمت در  
بی توجه به راضیه سریع با ریموت در رو باز کردم سوار ماشین شدم در حیاط  
رو هم با ریموت باز کردم و رفتم به سمت به ادرس  
زنگ زدم کیارش  
بعد از چند بوق جواب داد  
بله چیزی شده؟  
کجایی؟  
دارم میرم تو بزرگراه  
چرا اون جا  
یاد یه خاطره با داداش اکام افتادم این جا درگیریمون بود حدس میزنم اونجا \_  
باشه  
منم دارم میام  
ادرس داری؟  
اره اکام داد  
اه لعنتی  
می بینمت بای  
گوشی رو قطع کردم و پامو بیشتر روی گاز گذاشتم  
ماشین رو کنار بزرگراه و پشت ماشین کیارش پارک کردم  
سریع از ماشین پیاده شدم و ریموت رو زدم  
دستم روی کاپوت ماشین کیارش گذاشتم ذاغ بود معلوم بود تازه رسیده





کیاوشم رو بچه عزیزم رو به قصد کشتن زده بودن اخه چرا این طفل معصوم  
که کاری نکرده بود  
اه خسته شدم از این پاسور ها و از این بازی ها  
اگه بلایی سرش بیاد من چی کار کنم؟؟  
خدایا خودت کمکم باش  
بچم رو به خودت می سپارم خدایا!!!!

اه..چرا این قدر این راه طولانی شده؟؟  
نگاهی به کیاوش کردم سر و صورتش پر از خون بود دلم طاقت نیاورد و  
چشم هامو بستم  
واای خدا اگه بلایی سر کیاوش بیاد من چیکار کنم  
ماشین ایستاد سریع چشم هامو باز کردم  
اه لعنت به این شانس اخه این موقع کی ترافیک بود اینجا که حالا که جون  
بچم در خطره جای سوزن انداختن نیست..خدایا انگار تو هم باهام لج کردی  
کیارش کی می رسیم؟؟\_  
اروم باش می رسیم\_  
انداخت توی خاکی و با سرعت حرکت کرد  
گوشیم زنگ خورد  
بله\_  
ترنم سلام کجایی؟  
(..)من تو راه بیمارستان\_  
حالش چه طوره؟\_  
افتضاح\_  
واای نه خدا خیرشون نده\_  
مثل این پیرزنا غر زن واای\_  
باشه ببخشید کیانا\_  
ها\_  
به هوشه؟\_  
نه\_  
واای!!!!!!ای\_  
او قدر بچمو زدن که همه جاش خونیه بی هوشه نبضش ضعیفه فقط دعا\_  
کن ترنم دارم دق میکنم  
کیانا تو که همیشه محکم بودی حالا هم محکم باش نباید سست بشی\_  
خوب میشه ما هم حساب این اکام عوضی رو می رسیم  
باشه رسیدیم بیمارستان خدافظ\_  
حتما خبرم بده چی شد خودمم الان راه میافتم میام اونجا\_

از خونه ما دفترچه و مدارک کیاوشو بیار خدافظ\_  
کیارش سریع رسید جلوی بیمارستان  
قبل از اینکه ماشین بایسته در ماشینو باز کردم و سریع کیاوشو درست بغل  
کردم و دویدم سمت اورژانس  
یکی کمک کنه\_  
یه پرستار سریع اومد سمتم  
بیهوش شده نمیدونم چه بلایی سر بچم آوردن کمکش کنید\_  
یکی از پرستار ها سریع کیاوش رو از بغلم گرفت و رفت سمت یه اتاق  
اروم باش کیانا خوب میشه\_  
کیارش من بچمو سالم ازت میخوام\_  
معلومه که سالم میشه خدا بزرگه نگران نباش\_  
امیدوارم\_  
پرستار\_خانم چرا رنگتون این قدر پریده حالتون خوبه؟  
من خوبم\_  
اما خوب نیستیدا بزارید دکتر چکتون کنه\_  
نه لازم نیست\_  
حالا یه چکاک که بد نیست\_  
میگم نه اههههههههه\_  
هر جور راحتید\_  
پرستار\_همراه این پسر بچه کیه  
کیارش\_منم  
اقا فقط بستگان درجه یک باید باشن لطفا بگید بیان\_  
کیارش\_من پدرشم  
ببخشید فکر کردم برادرش هستید بیاید باید یه سری فرم پر کنید\_  
کیارش\_حالش چه طوره؟  
معلوم نیست سریع بیاید باید فرم پر کنید\_  
فرم چی؟\_  
اجازه عمل\_  
.....وا رفتم..عمل؟؟؟یا ابالفصل  
خانم بچم چشه؟\_  
من نمیدونم گفتن پیام هرچه سریع تر فرم و رضایت عملشو بدم پر کنید\_  
یعنی خیلی حالش.....؟؟؟\_  
به خدا توکل کنید\_  
وا|||||||ای.....کیاو

ترنم\_سلام  
سرمو بلند کردم  
سلام\_

وای کیانا چرا این قدر رنگت پریده\_  
اه چرا هرکی میرسه به رنگ صورت من گیر میده\_  
خب از بس رنگ پریده هس جلب توجه می کنه کیاوش هنوز اتاق عمله؟\_  
اره نیم ساعته بردنش اتاق عمل\_  
نگران نباش تازه بردنش انشاالله خوب میشه\_  
وای نمیتونم این جا وایسم من می رم بیرون آگه کوچکتین خبری شد \_  
سریع منو خبر کنید  
باشه عزیزم تو برو\_  
از روی صندلی بلند شدم  
کمک نمی خوای؟\_  
نه\_  
هوای داخل بیمارستان واقعا خفه کننده بود از ساختمان بیمارستان زدم  
بیرون  
لااقل تو حیاطش همیشه نفس بکشی تو ساختمان که هستی همش افکار  
ناامید کنده میاد سراغت  
سرم انداختم پایین حتی حال اینکه سرمو هم بالا بگیرم نداشتم  
تو عمرم این قدر ضعیف نشده بودم  
به یک نفر خوردم  
ببخشید\_  
خواهش میکنم دخترم\_  
ناخودآگاه دلم با صداس لرزید  
..نگاهش کردم  
یه پیرمرد عادی با لباس های معمولی نه کهنه نه نو...شاید آگه هرجای  
دیگه بهش برخورد می کردم نگاهش نمی کردم اما نمی دونم چرا با همین  
سادگیش و یه برخوردش برام جلب توجه کرد  
خوبی دخترم؟\_  
..خوب؟؟؟هه آگه خوب اینه لابد خوبم\_  
شما جوون ها خیلی کم طاقتید تا یه اتفاق کوچولو میافته از دنیا سیر \_  
میشید. دنیا دار مکافات هه خوب ی دره هم بدی .قرار نیست همیشه خوب یا  
همیشه بد باشه  
بد تر از اینم مگه دیگه می شد؟؟\_  
همیشه خیلی بدتر از اونکه فکر میکنیم وجود داره باید خدارو شکر کرد که \_  
بدتر از این نشده  
مثلا بد تر از این چی میخواست بشه؟\_  
بهترینش اینه که الان سالمی\_  
حاضرم جونمو بدم اما پسرم سالم بشه\_  
..هرچی خدا بخواد میشه نه هر چی ما\_  
حاجی ولم کن بزار به درد خودم بمیرم\_

پسرت الان زندس؟\_  
الان زیر تیغ جراحیه\_  
بجای ترک دنیا و قهر و دوری از خدا الان باید نزدیکش بشی و بچتو از اون \_  
بخوای  
اما..\_  
اما نداره برو دخترم..یکم دیگه مستقیم و بعد سمت چپ برو یه نماز خانه \_  
اونجاست برو با خدات راز و نیاز کن  
روم نمی شه..فقط تو مشکلاتم میرم سراغش\_  
خدا بخشندهست برو دخترم\_  
...بی حرف حرکت کردم یکم مستقیم و بعد سمت چپ  
نماز خانه با یه پارچه به دو قسمت تقسیم شده بود خالی خالی بود  
بی اختیار رفتم سمت چادر های گوشه نماز خانه و یکیش رو پوشیدم  
آخرین باری که چادر پوشیدم کی بود؟؟؟اصلا چادر پوشیدم؟؟؟  
خدایا!!!!اره این منم بنده ی گناه کارت..بنده ی فراموش کارت زیاد طرفت  
نیومدم..اره خیلی سختی کشیدم تا به اینجا رسیدم...پدرمو از دست دادم  
از عشقم دو بار دور شدم بچه دار شدم و از همه مخفی کردم...اوه...اگه  
بخوام زندگیمو برات تعریف کنم زیاده خودت این چیزا رو میدونی لازم به گفتن  
نیست  
خدایا بچمو بهم برگردون..دلم میخواد یه بار دیگه چشم های قشنگشو ببینم  
صدای قشنگشو بشنوم...خدایا من هرچی باشم یه مادرم دل دارم...بچمو  
ازت میخوام  
مهری برداشتم و سجده کردم  
خدایا وضو هم ندارم که نماز بخونم  
سجدمو قبول کن..از ته دلم دارم زجه میزنم بچمو یه بار دیگه بهم برگردون  
اشکام انگار خشک شده دیگه نمی باره..خدایا کمک کن  
...عاجزانه ازت کمک میخوام..روم رو زمین نزار  
میگن خدایی بزرگی بخشنده ای بهم نشون بده این بزرگیتو  
خدا!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!!\_

نگاهی به ساعت کردم  
سه ساعت گذشته؟؟  
چه زود گذشته..واقعا صحبت کردن با خدا آرامش میاره  
وای پس را ترنم به گوشیم زنگ نزد؟  
سری بلند شدم  
چادر رو روی چوب لباسی گذاشتم سریع بیرو رفتکفشم رو پوشیدم و به  
طرف ساختمان حرکت کردم  
ترنم روی صندلی نشسته بود  
چی شد؟\_

تو کجایی؟؟ می دونی چه قدر دنبالت گشتیم؟؟ \_  
خب به گوشه زنگ می زدید \_  
خاموش بود \_  
گوشیم رودراوردم..اره خاموش بود  
کیاوش چی شد؟ \_  
دکتر داره با کیارش صحبت میکنه \_  
عمل چه طور بود؟ \_  
من نمیدونم چیزی نگفت \_

اه \_  
کیارش امد  
کیارش چی شد؟ \_  
چی مشخص نیست.. باید صبر کنیم اگه به هوش بیاد امروز خوبه \_  
اگه نه چی؟ \_  
به هوش میاد \_  
ای یعنی چی؟؟ \_  
اروم باش کیانا \_  
اروم باشم؟ بچم علوم نیست به هوش میاد یا نه من چه جوری اروم \_  
باشم؟؟

گوشی کیارش زنگ خورد  
بله؟..سلام مادر جان..نه..نه بابا هنوز.....چی؟ دروغی ندارم که \_  
..بگم.....واقعا؟..اره..بد نیست.....بیمارستان  
کی بود؟ \_

تو به مامانت خبر دادی میری دنبال کیاوش؟ \_  
.میخواستم خوشحالش کنم \_  
اه لعنتی..الان میاد اینجا..این مرده همون دکتر کیاوشه \_  
اقا..اقا \_

بله خانم \_  
میتونم بچمو ببینم؟ \_  
.. کیاوشو؟ نه بزارید \_  
پریدم وسط حرفش  
.مدت هاست ندیدمش لطفا \_  
باشه \_

خیلی ممنون \_  
با اجازتون \_  
...خدانگهدار \_

سلام \_  
کیارش \_ سلام

من ستوان احمدی هستم\_  
کیارش\_بفرمایید در خدمتم  
شما والدین این بچه هستید که به من گزارش دادن؟\_  
کیارش\_بله..بفرمایید امرتون  
شرمنده شاید بد موقعه مزاحم شدم اما گزارش شده به بدترین شیوه \_  
شکنجه شده  
کیارش\_پسرمون رو گروگان گرفته بودند  
با پلیس در ارتباط گذاشته بودین این مسئله رو؟\_  
نه\_  
چرا؟\_  
اونا ما رو تهدید کرده بودند که اگه پای پلیس وسط کشیده بشه بچمون رو \_  
میکشن و ما هم ترسیده بودیم  
خانم این که دلیل موجهی نیست\_  
جون بچم در خطر بود\_  
الان نیست؟!\_  
.....  
احمدی\_چی در عوضش میخواستن؟  
کیارش\_پول  
چه قدر\_  
پانصد میلیون\_  
دادینشون؟\_  
اره گفتن زیر یه پل بزارید ما هم گذاشتیم اونجا رو تحت نظر داشتن گفتن \_  
بعد ادرس دادن گفتن اونجا بچه رو پیدا می کنید ما رفتیم و کیاوش رو  
اینجوری پیدا کردیم  
درس اونجا رو بهم میدید؟\_  
کیارش\_بله حتما یه کاغذ بدید من یادداشت میکنم براتون  
اگه پول میخواستن پس چرا بچه رو به قصدکشت زدن\_  
کیارش\_من باید بدونم؟؟یعنی فقط دستم به این اشغالا نرسه  
با کسی خصومتی چیزی ندارید؟\_  
کیارش\_نه  
به کسی مضمون نیستید؟\_  
کیارش\_نه  
شما چی خانم؟\_  
نه\_  
خب خیلی ممنون باز هم مزاحمتون میشم لطفا باهام همکاری کنید و \_  
هرچیزی یادتون امد حتی چیزای جزئی و کوچیک هم که باشه بهم بگید تا  
بتونم مجرمین رو به سزای عملشون برسونیم این شماره منه  
کیارش\_چشم حتما..شما هم تحقیقاتتون رو ادامه بدید حتما بهمون خبر

بدید  
چشم حتما\_  
ممنون\_  
با اجازه\_  
خدانگهدار\_  
ماموره به همراه سرباز همراهش رفتند  
کیارش؟\_  
جونم؟\_  
چرا در مورد اکام\_  
پرید وسط حرفم  
اسم این عوضی رو نیار پیش من\_  
چرا در موردش نگفتی؟\_  
اون ادم با نفوذیه بالا دستیا باهاش به هیچ وجه مجرم شناخته نمیشه و\_  
نمیزارن هم بشه برای همین فایده نداره.. تازه باید خودم به اشد مجازات  
برسه عفو و بخششی تو کارش نباشه  
چرا ادعا می کرد عاشق منه؟\_  
چون عاشقته\_  
چی؟\_  
برو پیش کیاوش\_  
از سر بازم نکن تا حالام همین جوری کردی که وضعیتمون این شده\_  
اگر قضیه ها رو می فهمیدی با احساس عمل میکردی از اینم بد تر\_  
میشد خدافظ  
کجا\_  
دنبال اکام.. خبری شد بهم بگو\_  
..باشه برو اما یادت نره نگفتی بهم\_  
خدافظ\_

رفتم سمت اتاق.. از شیشه نگاهی به اتاق پر از لوله و تخت کیاوش کردم  
..دستم لرزان بود.. تا حالا برای هیچی دستم نمی لرزید حتی ادم کشی  
بسم الله\_  
در رو باز کردم و وارد شدم  
سلام عزیز دلم.. این چند روز چی بهت گذشته؟ دیدی باز مامانی اومد\_  
پیشت؟؟ بدون نگاه کردن به لاک پشت های نینجا چه جوری خوبت برده  
مامانی؟؟ می دونی مامان بدون تو چه قدر سختی کشیده؟ یه وقت نری  
..مامانی رو تنها بزاریا.. مامانی بی تو میمیره



رفتم سمت تختش  
بغلش کردم  
اشکم جاری شد  
کیاوش این تخت خیلی برات بزرگه.. واقعا حیفه تو هس.. خیلی خیلی برات \_  
بزرگه.. کیاوش یادته شر بودی همه جا؟ یادته با هم پایه می شدیم بابایی رو  
اذیت می کردیم؟ بابایی مدتی ناراحته.. اخه کسی نیست اذیتش کنه.. به  
..... اذیت هات عادت کرده گناهی نداره  
(فلش بک به عقب)  
کیااوش میکشمت دعا کن دستم بهت نرسه\_  
کیاوش سریع دوید و پشت من پناه گرفت.. کیارش با حوله حمومی ومو های  
خیس اومد جلو  
کیارش چته باز الکی گیر دادی به بچم؟\_  
الکی؟؟ نه خدایی الکی؟؟\_  
تو چرا سر و وضعت این شکلیه؟\_  
از بچت بپرس\_  
کیاوش؟\_  
کیاوش.. من که کاری نکردم که  
چی کار کردی؟\_  
خب چیزه\_  
چی کار کردی؟\_  
شامپوی بابایی تموم شده بود\_  
خب؟\_  
رفتم.. یه چیزی ریختم توش تموم نشه\_  
چی؟\_  
وایتکس\_  
چی؟؟؟\_  
... یه نگاه به کیارش کردم و زدم زیر خنده  
بزن قدش\_  
مرض تو چرا وایتکس ریختی تو شامپو؟؟\_  
خب بابایی تو کفشام پنس گذاشته بود\_  
کیارش؟؟\_  
کیارش.. خب کیاوش تو مهمونی نوشابه ریخت روم از عمد یادته که  
کیاوش.. خب بابایی  
پریدم وسط حرفاشون  
بسه بسه.. دیوونم کردین.. حق جفتتونه که تنبیه بشید.. کیاوش تبلت و\_  
کامپیوتر تعطیل تا یه هفته.. کیارش تو هم تا یه هفته باید شام درست کنی و  
با هم ظرف هارو بشورید بدون ماشین ظرف شویی  
.. کیاوش و کیارش.. نه

پریدم وسط حرفشون\_ همین که گفتم  
...کیاوش\_ مامانیه اخمو  
یه لحظه از خاطرات بیرون اومدم..چه زود گذشت انگار همین الان بود..کاش  
...به همون زمان بر میگشتیم..کاش  
خانم این جا ملاقات ممنوعه\_  
دکتر خودش گفت\_  
بله اما نه بدون لباس مخصوص بعد هم پنج دقیقه نه بیشتر اصلا شما چه \_  
جوری امید داخل  
وقت تعویض پرستار ها بود\_  
بفرمایید بیرون\_  
یه بار دیگه نگاه کیاوش کردم  
اهی کشیدم و از کنارش بلند شدم  
رفتم بیرون از بخش مراقبت های ویژه ولی دلم همان جا ماند  
نمیدونم چه قدر وقت گذشت و کی اصلا دکتر رفت داخل و کیاوش رو معاینه  
کرد  
زمانی به خودم امدم که دکتر صبحی داشت از اتاق بیرون می امد  
دکتر\_  
بله خانم رستمی\_  
تهرانی هستم\_  
اها ببخشید همسرتون رستمی بودند ولی شما بازم می شد رستمی\_  
من شخصیت و منه خودم رو دارم پس تهرانیم\_  
اوف همیشه بدم میاد از این که مرد ها خودشون را بالا تر از زن ها بدونن  
دکتره نگار از این بحث لذت می برد  
اما\_  
پریدم وسط حرفش  
بیخیال پسرم چه طوره\_  
نگاهی به اطراف کرد پرستار ها با شیطنت نگاهمان می کردند  
این جا خوب نیست بیاید اتاق من\_  
وای خب یه کلام بگو خوبه یا نه مردیکه ی هیز  
پشت سرش وارد اتاقش شدم  
خب\_  
بفرمایید بنشینید\_  
من نیامدم گپ بزنم پسرم چه طوره یه کلام خوبه؟\_  
خانم\_  
پریدم وسط حرفش  
رک\_  
جا خورد اما خودش رو جمع و جور کرد فهمید من از اوناش نیستم  
مشخص نیست\_

مگه شما دکتر نیستی؟ \_  
باید دعا کرد اگر به هوش بیاد که باید چکاب امل بشه تا ببینیم چی میشه \_  
شاید حتی فراموشی بگیره یا حتی فلج  
اینا چه ربطی به هم داره؟ \_  
خب سرش و نخاعش هردو آسیب دیدن \_  
وا رفتم  
... یعنی فلج \_  
اگه به هوش بیاد \_  
یعنی ممکنه به هوش نیاد؟؟ \_  
دعا کنید \_  
سریع از انجا خارج شدم  
فضای بیمارستان واقعا غیر قابل تحمل بود از بیمارستان خارج شدم  
و رفتم  
مهم نبود کجا  
فقط راه می رفتم  
مغزم شدید درگیر بود  
هیچ حسی نداشتم فقط کیاوش جلوی چشمم بود  
درد شدیدی در دلم احساس کردم و دیگه هیچی نفهمیدم

دختر گلم بخواب فداتشم \_  
...نمو خوام \_  
چرا عزیزم؟ \_  
تیاوشبتهلین دوشتمه یهنی تنها دوشتم بود(کیاوش بهترین دوستمه یعنی \_  
تنها دوستم بود)  
خب کیاوش برمیگرده \_  
اما ملیضه حتی نموتونم بلم بینمش ماتازه موخاسیم با ماشینش بازی \_  
کونیم(اما مریضه حتی نمی تونم برم بینمش ما تازه میخواستیم با  
(ماشینش بازی کنیم  
..قطره اشکی از گوشه چشمم چکید  
بیچاره کیاوش.. با اون قیافه مثل شاهزادههای قضاها بود ..بیچاره  
کیارش...بیچاره تر کیانا  
..ریزش اشک هام شدت گرفت  
مامانی حلف بد زدم؟ گلیه نکن \_  
..و خودش هم زد زیر گریه  
ا..ترنم این چه وضعیه جلو بچه؟ واقعا که پاشو خودم می خوابونمش \_  
نگاه قدر شناسانه ای به ارمان کردم..اراملند شدم و به سمت دست

شویی رفتم..ابی به صورتم زدم ابی به صورتم زدم..اتوماتیکوار از دست  
شویی خارج شدم و به طرف اشپزخانه رفتم  
اخه این چه مصیبتی بود..همیشه دوست داشتمکیانا راحت و شاد باشه  
همیشه مراقب اطرافو اطرافیاننش بودم درسته کاری از دستم بر نمی امد اما  
رفیقم بود...کیانا همیشه ازجان برا رفیق هاش می گذاشت خیلی حق به  
گردنش دارم...اما همیشه بدشانس آورد..شایدزندگی مرفع که داشت باعث  
شد چشمش بزند...هی...تازه پنج سال بود که بعد از هزارانبدبختی داشت  
..رنگ آرامش رو می دید..یه دفعه همه آرامش پرید  
...صد درصد بر می گرده به شغل کیارش که رییسگروه هست  
یک لحظه تنم لرزید ..نکنه این بازی رو باما هم شروع کنند..؟!وای نه خدا من  
صبر کیانا رو ندارم..به اندازه ی اون هم قوینیستم..خدایا خودت به دادمون  
برس..همین جوریش دارم از غصه کیانا می میرم  
صدای زنگ تلفن بلند شد..به طرف تلفن رفتمنگاهی به شماره انداختم  
..شماره ی طرلان

بله\_

سلام\_

سلام طرلان چیزی شده؟\_

تو از کیانا خبری نداری؟\_

صبح پیشش بودم\_

..نه از عصر تا حالا\_

نه چه طور چیزی شده؟\_

هر چی زنگ می زنی جواب نمی ده\_

زنگ می زدی به کیارش خب\_

خر نیستم زدم\_

خب\_

هیچی خاموش\_

...یا امام هشتم\_

چیه؟\_

نکنه\_

نکنه چی؟\_

نکنه اکام دزدیدتش\_

اگه می خواست بدزده چرا اون شب که کیاوشرو دزدید ندزدید\_

وای نمی دونم از این روانی هر چیزی برمیاد\_

گفتم شاید ازش خبر داری که زنگ زدم\_

نه خبر ندارم وای خدا\_

ارمان\_چی شده؟

یه لحظه گوشه ی طرلان\_

از کیانا و کیارش خبری نیست\_

ارمان\_ باشه الان می رم بیمارستان  
نه من طاقت ندارم منم میام\_  
بچه چی\_

به سیمین خانم(خدمتکار خانه)می سپارم مواظبش باشه دزدگیر هم \_  
میزنم به مامانم میگم بیاد پیش بچم  
نمی خواد مامانت رو به زحمت بندازی\_  
نمی تونم این جور\_

خب سیمین خانم هست\_  
اونجوری مطمئن تره\_

باشه بریم\_

سریع به سمت اتاق خواب رفتم و اولین لباسی که دستم اومد پوشیدم به  
مامانم هم زنگ زدم  
بله؟\_

سلام مامان\_

سلام مامان خوبی\_

مرسی شما خوبین\_

منم خوبم ارمان خوبه؟نوه عزیزم چی؟\_  
همه خوبن\_

کیاوش چی؟\_

مامان با پیش دخترم من باید برم جایی\_  
چیزی شده؟\_

نه عجله دارم زود بیاین بای\_

سریع قطع کردم و پایین رفتم

سیمین خانم\_

بله خانم\_

تا مامانم میاد مواظب دخترم باش\_

چشم خانم\_

خداحافظ\_

و به سمت بیمارستان رفتیم

یعنی چه اتفاقی افتاده؟وای خدا من اصلا گنجایش یه اتفاق شوم دیگه  
ندارم.خدایا خودت کمک کن

اصلا نفهمیدم چه جوری به بیمارستان رسیدیم ..سریع از ماشین پیاده شدم و  
به سمت بیمارستان دویدم

به طرف قسمتی که کیاوش بود رفتم..اما پشتدر کسی نبود.اجازه ی ورود به  
..داخل هم به کسی نمی داند

نگرانیم به اوج خودش رسید کیانا اینجا روبه هیچ وجه ول نمی کرد

چون خیلی نگران شدم و استرس داشتم سر درد شدیدم شروع شد

از درد چشم هام رو بستم

چهره ی کیاوش موقع بازی و شیطنت جلوی چشمهام نقش بست  
اشک هام دوباره جاری شدند  
یعنی چه بلایی سر کیانا امده؟

پاشو بریم\_

کجا؟\_

پیش کیانا\_

چی شده کجاست؟\_

کیانا حالش بد شده بردنش\_

وای یا خدا\_

پرستار گفت حالش خوبه\_

ما کجا بریم؟\_

بخشی که بستری هست\_

بستری؟\_

بی هوش شده\_

کیانا و بی هوشی... وای خدا چه بلاییداره سرمان میاد\_

به پرستار پول دادم می برتمان پیشش ولیجلو اون و کیارش اینجوری نکن\_

چرا پول دادی؟\_

خانم الان وقت ملاقات نیستا\_

مرسی\_

بریم\_

بریم\_

پشت سر پرستار راه افتادیم رفتیم بخش زنان.. وا اینجا؟

پرستار با پرستار اونجا حرف زد و امد پیشما

اتاق 111 شانس آوردین خصوصی هست\_

لبخند عمیقی به ارمان زد

اصلا وقت تجزیه و تحلیل نخ دادن دختره نبودم اما نمی شه ساکت هم

باشی

ارمان برو بریم زود بچمون تنهاستا\_

ارمان با تعجب نگاهم کرد... کمی نگذشت که تعجب جاش رو به لبخند عمیق

داد

چشم عزیزم بریم پیش کیارش و زنش\_

داخلشدیم

کیانا روی تخت خوابیده بود و کیارش بالایسرش روی صندلی نشسته بود و

سرش رو بین دست هاش گرفته بود با امدن ما سرش رو بلندکرد و با تعجب

نگاهمان کرد

تازه متوجه سوتیم شدم.. اخ بدون در زد نوارد شدم

وای ببخشید اخه یه دفعه خبری ازتون نبوداومدیم اینجا گفتند کیانا حالش \_

بد شده این قدر هل بدم یادم رفت در  
ارمان پرید وسط حرفم  
داداش کیانا چه طوره؟\_  
کیارش تازه به خودش آمد و بلند شد لیخندنیمه جانی زد  
خوش امیدید.. کارتون به این جا نکشه تا آخر عمر\_  
مرسی کیا خوبه؟\_  
پوزخندی زد  
کدوم کیا؟\_  
قطرهاشی از چشمم افتاد  
خودش بدون حرف بزمن ادامه داد  
نمی دونم\_  
نگران شدم  
چی شده؟\_  
دو ماهه بارداره\_  
با تعجب به کیارش نگاه کردم  
چه طور امکان داره بعد از اون درگیری\_  
برای همین قضیه ها ضعیف شده\_  
مبارک باشه\_  
مشکلات روحیش خیلی زیاده برای همین از هوش رفت اگه حالش بد بشه\_  
هم برا خودش هم بچش خطرناکه وضعیتش نرمال نیست  
غصه تمام وجودم رو پر کرد  
کیاوش چه طوره؟\_  
همون طور مثل روز اول بهتر نشده که هیچ\_  
..حرفش رو ادامه نداد فکر کنم سهت بودگفتنش برای یک پدر  
..ارمان و کیارش یه نگاه معنی دار به همکردند و از اتاق خارج شدند  
حدس زدنش سخت نبود در رابطه با اکام هستاما چرا از همه مخفیش می  
کنند؟؟  
...وای خدا  
...چشم هام رو باز کردم  
سلام بیدار شدی؟\_  
بچم\_  
کدومش؟\_  
...ترنم حوصله ندارم\_

این قدر خودت رو زجر نده بچه دومت همبخت نیاز داره\_

بیاد تو این دنیا که چی؟\_

ا کیانا..اینم بچته ها\_

..بچه ای که بخوان سوراخ سوارخشکنند..بندازنش رو تخت بیمارستان\_

...کیانا اروم باش\_

..به بچم چیزی هم می دادن بخوره؟یا غذاشخون بدنش بوده\_

کیانا الانجاش امنه\_

..امن؟کجاش؟معلوم نیست زنده هست یا نه\_

..اروم باش\_

..معلوم نیست\_

یه دفعه در با شدت بیدار شد

کیا\_

چی شده کیارش؟\_

کیاوش\_

چی شده؟\_

به هوش اومده\_

راست می گی؟\_

پاشو بریم\_

..سریع از جا بلند شدم سرم اخرش بود از دستم کشیدم



بریم\_

و به سمت بخش مراقبت های ویژه دویدم

..نمی شه بری داخل\_

می خوام برم\_

به هوش آمده..باید وضعیتش چک بشه\_

خدایا مرسی\_

...لبخندی زدم

نمی دونم چرا بازم زیاد اروم نشدم...هیخدا...تهش چی می شه؟

..وای چرا زمان نمی گذره

دکتر بیرون امد

حالش چه طوره؟\_

لبخندی زد

اگر بیدار نمی شد...به موقع به هوش امد\_

خوبه؟\_

اره می تونید ببیننش یه مدت بگذره بهتریشه شاید تا چند روز دیگه بره \_  
بخش بستگی به جواب آزمایشاتش داره

مرسی\_

رفتم سمت لباس ها و پوشیدم

سریع رفتم سمت تخت کیاوش

سلام عزیز دلم می دونی چند وقتهندیدمت؟قربونت برم زود خوب شو دارم \_  
دق می کنم مامانی داره برات یه نی نی دیگهمیاره ها نمی خوای باهاش  
بازی کنی؟

خوابیده بود

چه قدر می خوابی فداتشم..؟خسته نشدی؟\_

اهی کشیدم

پرستار\_خانم..زیاد نمی تونید این جابمونید

هنوز بیدار نشده\_

بیدار شد اگه شیفت من بود صداتون می زنم\_

مرسی\_

...امدم بیرون کیارش ایستاده بود

..چه قدر ازش غافل شدم...سیبیل هاش بلندشده

..چه قدر غمگینه

...نگاهم کرد

چه قدر دلم اغوش آرامش بخشش رو می خواد

از چشم هام حرف هام رو خوند...اغوشش روباز کرد

...رفتم تو بغلش و بعد از مدت ها آرامشدم

خوابیده بود\_

بیا ببرمت خانه لباس هات رو عوض کن یهدوش بگیر بیدار شد مثل \_  
همیشه باشی

..بریمرفتم خانه...سریع رفتم حمام\_

..دلم برای زندگی معمولی تنگ شده بود

...لبخند غمگینی زدم

هی خدا.. چرا هیچ وقت زندگی مثل بقیه‌نشده؟

مو هام رو چنگ زدم

مشکل از کجاست خدا؟

شانس؟ قسمت؟ شغل؟ کار؟ نترسی؟ ع شق؟ هوس؟

..خدایا.. هوامو داشته باش درست مثل امروز

به ایینه نگاه کردم

این منم؟؟ این دختر غمگین نه ... این زنافسرده که ابرو هاش پر شده  
چشم‌اش زیرش سیاهه و کمی گود... این زن منم؟

از حمام بیرون امدم

بهتره کمی ارایش کنم.. باید برا بچم خوب باشم

..کمی کرم زدم تا رنگ پریدم بره

..لبخندی زدم بچم به همه چیزم حساس بود

..کمی ریمل و یک برق لب

همین بسه.. بیشتر این حوصله نیست

..یه تاپ سرخ و یه شلوارک مشکی تنگپوشیدم

موهام رو شانه زدم و دم اسبی بستم

بریم؟\_

خودت\_

لبخند زد

ریش هام رو میزنی؟\_

با کمال میل\_

کیارش به سمت حمام رفت

از حمام بیرون امدم ...دیگه وقتشه برم پیش عزیز دلم

سریع سوار ماشین شدیم و به بیمارستان رفتیم

الان کیاوش کجاست؟

جای قبلیش که نیست؟ بردنش بخش مگه نبردن؟ به این زودی؟ ! نه باید

پپرسم

اینا دکترش داره میاد رفتم پیشش

سلام پسرم کجاست؟\_

متاسفم\_

ها؟\_

...متاسفم خانم\_

بیخشید فکر کنم اشتباه گرفتید هنوز من رو نشناختید؟ پسرم بهتر شده-

متاسفانه می شناسم-

چی می گید شما؟؟من بچم خوب شده\_

لطفا اروم باشید\_

چی چیو اروم باشید میگم کو بچم من بچم رو می خوام چیز زیاده\_

خانم این جا بیمارستانه ساکت\_

این جا بیمارستانه هه نه این جا تیمارستانم نیست این جا ادم کشیه بچم \_

سالم بود یعنی چی متاسفم

خانم لطفا اروم باشید\_

بچتو غیب کنن خودت ارومی اقا؟\_

بچتون هست\_

پس چی؟ ببریدم پیشش\_

جسمش هست\_

یعنی چی؟ می خوام بینمش\_

باید بره کالبد شکافی\_

چی؟بچم؟\_

جسمش...اون ک سالم بود ... نه..

دارین دروغ میگین اون سالم بود خودم دیدمش داشت میامد تو بخش من \_

شکایت می کنم من بچم رو می خوام نمی زارم بدنش رو هم نابود کنید

کیانا اروم باش بینم چی شده\_  
با تعجب به کیارش نگاه کردم  
بینید اقا بچه شما را می خواستند بیارن توی بخش اما قبل آوردن یک\_  
دفعه حالش بد شد و  
ادامه نداد حرفش رو  
کیارش\_ و چی ؟  
فوت\_  
کلمه تو ذهنم منعکس شد  
فوت...فوت...فوت...فوت...مرد...مر

. پاسور...شاه دل  
اینم شاه دلت..مثل باباش سگ جون بود وگرنه باید زود تر از اینا می مرد، «  
خیلی عقبی حق هم داری عشقم اخه کیارش اون قدر نامرد و خودخواه  
هست که چیزی در مورد من بهت نگه..فقط یه راهنمایی میکنم حکم دله و  
بی بی دل دست تو حد اقل رفع کوتی رو بگیر گلم این راهنمایی هم برای  
«این که دوستت دارم

صد بار خوندم...مغزم اجازه ی هیچ گونه فهمیدنی نمی داد..خدا اینا یعنی  
چی؟ بازی بدیه خدا من بازی نمی خوام چرا قرارم دادی تو یه بازی که نمی  
خوام که هیچی نمی دونم..که همه چیزای خودمو ازم می گیره..که باز  
نمی دونم...نمی دونم...نمی دونم...اه...خدا یه کاری کن..یعنی کیاوش  
...رفت؟ به همین راحتی؟ مگه میشه اخه؟ چرا؟ خدا  
...پاسور رو تو دستم له کردم..لعنتی چرا بچم  
دستی دورم حلقه شد..پسش زدم...برای اولین بار کیارش رو پس زدم  
کیارش با تعجب نگاهم می کرد  
کیانا نگو که می گی مقصر منم\_

.....  
..یکم انصاف داشته باش لعنتی\_  
..بی توجه بهش از اتاق بیرون زدم  
از بیمارستان هم  
کجا می رم؟ این دفعه دیگه مهم نیست  
کیا چرا ناراحتی\_  
مامانی هیچی\_  
کیاوش دروغ؟\_  
اشکات تبلت داره\_  
خب اون نباید می خرید\_  
هی بهم می گه مامان بابات دوستت ندارن دوست ندارن پیشرفت کنی\_  
همش چیزای الکی برات می خرن منم گفتم نه هر چیزی به وقتش گفت  
عرضه نداری بهونه میاری

تو نباید به حرف بقیه اهمیت بدی وقتی صد درصد حرفت درسته\_  
از کجا بدونم حرفم درسته\_  
از انجایی که هدیه وایسادن پای حرفت رو الان میگیری\_  
ماشین رو پارک کردم و با هم وارد مغازه موبایل فروشی شدیم  
یه تب لت\_  
مامانی عاشقتم\_  
خندیدم  
خدا دل گیرم ازت بد جوری\_  
کیاوش من بدون تو چه جوری با خواهر یا برادرت کنار بیام عزیزم؟ چه جوری؟  
خانم حواست کجاست ؟ از وسط خیابان برو کنار من وسط خیابانم؟ چرا \_  
.. نفهمیدم؟ بدرک  
خانم مگه کری؟\_  
پوزخندی زدم  
...میری کنار یا\_  
اگه مثل گذشته بود برای جبران غمم دعوا می کردم اما الان دعوا هم حال  
خرابم رو خوب نمی کنه  
اروم اروم کنار رفتم  
بگو یا جت حرکت کن\_  
خفه مردک خفه\_  
نه بابا یه چیزم طلب کار شدیم\_  
..اون دهن گالت رو ببند کره\_  
هرزه\_  
..تا مردای هرزه ای مثل تو هست زنایی مثل من به چشم نمیایم هری\_  
و از انجا رفتم  
..مردک..هه اگه حامله نبودم که بهت می گفتم  
..یه حس خاص بهم دست داد ..دست گذاشتم رو شکمم  
مامانی تو کی هستی؟ چی هستی؟ داداشتو کشتن مامانی...بدجوری \_  
هم کشتن..مامانی تو بگو چیکار کنم..من کم اوردم..مامانی میای دوتامون  
بریم پیش داداشی؟من که موافقم ..تو چی؟ تو هم داداشی رو دوست  
..داری؟ اگه میدیدیش عاشقش میشدی موافقی؟ پس بزن بریم  
..یه بزرگراه...بهتر از این نمیشه  
..سریع رفتم به سمتش  
..مامانی نترسیا ..غصه هم نخور الان می ریم پیش داداشی\_  
..چشم هام رو بستم  
کیاوش داریم میایم تنها نباشی  
با چشم های بسته شروع به حرکت کردم  
..صدای ترمز شدید...و صدای برخورد  
..چی شد؟ چرا سالمم؟ نکنه در جا مردم اخه مرده ها می گن درد ندارن

.. چشم هام رو باز کردم... دو تا ماشین تصادف کرده بودند  
اخه چه جوری؟  
کیانا خوبی؟\_

تو\_

این چه کاری بود\_  
تو این جا چی کار می کنی\_  
داشتم می رفتم دنبال تو بگردم خانم\_  
چه جور من نمردم\_  
آمد سمتم دستم رو گرفت

به من دست نزن\_

کیانا خوبی؟\_

چرا نذاشتی بریم پیش پسر؟ ازت بدم میاد بدم میاد بدم میاد\_

شروع کردم به مشیت زدن تو سینش

با هر مشتم چشماشو می بست و سعی می کرد چیزی نگه و درد رو  
تحمل کنه و منو اروم... اما من .. من فقط می خواستم برم پیش بچم  
اقا برای چی آمدید تو سینه من\_

میلاد\_ اقا برو خدا رو شکر کن اگه میامده بودم و تصادف نمی کردیم که یه  
نغرو زیر می گرفتی

من خسارتمو می خوام\_

باشه الان چک می کشم چه قدر؟\_

هه مگه الکیه\_

چی می خواید پس\_

باید پلیس بیاد\_

مگه نمی بینی خانم حالش خوب نیست\_

به من چه اصلا شما چیکارشی\_

نخیر.. شما دنبال دردسری .. چک رو از لباسش در آورد\_

به اندازه ای نوشته شده که خرج ماشینت کنی و دو سال هم فقط بخوری \_

و بخوابی پس برو

...مرد نگاهی به قیمت کرد.. خندید

خدافظ\_

و رفت

میلاد منو بغل کرد

..کیانا ارجی کوچیکه اروم باش عزیزم.. اروم باش\_

..و من گریه کردم

ازت بدم میاد.. تو طرلان رو بازی دادی تو نامردی تو خیلی بدی\_

من اونو بازی ندادم اون منو بازی داد\_

نه نه\_

الان وقتش نیست بیا بریم\_

تو دروغگویی من با تو نمیام۔  
کیانا۔

ولم کن ازت بدم میاد۔  
اگہ راستش رو بگم میای؟۔  
اره۔

طرلان با من بود ولی به پوریا اس می داد خودم اس های عاشقونه پوریا رو ۔  
بهش خوندم خودم دیدم تا زنگ زد جوابشو داد و از کنارم رفت خودم دیدم این  
اس ها کار همیشه هست اون نامردی کرد نه من  
نه۔

من طرلانو خیلی دوست داشتم ولی اون کاری کرد که الان از هرچی و ختر ۔  
هست متنفرم حتی به خودشم حس قبل رو ندارم  
اما۔

بسه.. باید بریم کیارش نگرانته۔  
هه کیارش۔

اون دوستت داره۔  
.. نه نداره.. من دوستش ندارم.. من نمیخوام۔  
بریم۔

.. نمیام۔  
کیانا ابجی اروم باش بیا بریم۔  
.. نمیخوام۔

کلافه گوشیش رو در آورد و از من دور شد کمی حرف زد و قطع کرد و  
برگشت پیشم  
باشه بیا سوار شو نمی برمت پیشش۔

قول؟۔  
قول۔

سوار ماشینش شدم بخاری که بهم خورد تازه فهمیدم چه قدر  
.. سردمه.. چشم هام رو بستم و صندلی رو خواباندم

چشم هام رو باز کردم  
میلاذ خیلی آرام و با آرامش رانندگی می کرد  
تو که داری می ری سمت خونه ی ما۔  
خونته۔

نمی خوام نگه دار پیاده می شم۔  
کیانا از چی فرار می کنی؟۔  
نگه دار۔

... باشه دور می زنم۔



..دور زد و از ان جا دور شد  
من یک ثانیه اون خونه رو بدون پسرمن تحمل کنم؟ محاله... چشم هام رو  
بستم... (نمدونم اگه این این قدر چشماشو نبنده نمیشه!!!! بچم تو شوک  
(بچشه ولش کن... البته سنم به مادر بزرگا نمیخوره که.. بیخی بریم ادامه  
یعنی واقعا کیاوشم رفت؟ نه... نه... نه... نمی خوام بهش فکر کنم فکرشم  
سخته فکرشم غیر ممکنه.. (چرا فکر واقعا ببینه خو مرده دیگه چیه انتظار  
داری منم مثل رمانا معجزه کنم زنده بشه؟ نه من معجزه نمی کنم تا عادی  
(باشه این روزا عادی بودن خاصیت می کنه  
قطره های اشک راه خودشونو پیدا کردن... بیچاره کیاوشم.. بیچاره من..  
(بیچاره تو.. اون دیگه مرده برو بین کی کشته بچه نازتو چرا کشته من چه  
(قدر امروز حرف میزنم  
همه این ها یه طرف دل دردم هم یه طرف... وای خدا اخه چرا؟ (دل دردت با  
..... مرگ بچت یکیه؟..... واقعا ک)  
..... \*\*\*\*  
.....

مامانی...  
جونم کیاوشم...  
مامانی کمک کن...  
کجایی چرا نمی تونم پیدات کنم؟...  
... بیا مامان...  
دویدم به سمتی که فکر کردم صدا از انجاست... از جنگل رد شدم. جلو ترم  
..یه پرتگاه بود.. چند نفر سیاه پوش کیاوش رو گرفته بودند  
...ولش کنید نا مردا...  
با سرعت بیشتری به طرفشون دویدم  
با بچت خداحافظی کن...  
..انداختنش پایین تا رسیدم افتاد پایین و برای سرعت زیاد منم افتادم  
مامان...  
نه...  
نشستم روی تخت ... این جا کجاست؟ چرا این قدر گرمه... عکس میلاد روی  
شاسی دیوار روبروم خودنمایی می کرد... لبخند بی رمقی زدم پس نبردم  
...خونه سر قولش موند  
وای خدا کیاوش.. گریم گرفت... چرا کمک می خواست؟ من باید چی کار کنم  
خدا؟ منم که باهش سقوط کردم.. هه همین جوریم اون رفت منم رفتم اون  
سقوط کرده تو دره ی مرگ منم تو دره زنده ها سقوط کردم.. مرده ی متحرک  
که بد تر از مرده واقعیه  
هق هق راه نفسم رو گرفت  
مگه جات خوب نیست پسرمن؟ چرا کمک خواستی پس؟  
!زندگی بدون کیاوش.. اخ خدا چه جویری؟

..اون قدر گریه کردم که دیگه چیزی نفهمیدم

...

..کیانا\_

چشم هام رو باز کردم

کیارش\_

..کیانا\_

کیاوش... (ای مرضا . کیاوش کیارش کیانا خسم کردید .)\_

کیانا با خودت این جورى نکن عزیزم\_

..از این جا برو\_

کیا\_

برو نمی خوام بینمت\_

..اما\_

فقط برو\_

..یعنی\_

می گم برو\_

باشه هر جور تو راحت باشی عشقم\_

خواست لباشو رو لبام بذاره..سریع سرم رو برگردوندم

هی...خدا فط\_

از اتاق بیرون رفت

رفتنش با فرور ریختن من یکی بود

نفس کم اوردم...هق هقم به اوج رسید

الان...بهت ...نیاز دارم...لعنتی...تو..نباید بگی...هر جور راحتی.. من ...من

به اغوشت...نیاز دارم...من به تکیه گاه بودنت...کاش این ها را می

..فهمیدی...اه..لعنت به من..لعنت به تو..لعنت به این زندگی

وسط تخت های یک نفره"

!!گریه می کردم و به چیزت بود

پرت شد دست هایم از دستت

عاقبت عشق کار دستم داد

مثل خواب پرنده ای می رفت

روسری زنی میان باد

مثل یک زخم کهنه بر سینه

رفته ای و نمی روی از یاد

عاقبت مرد قصه خورد زمین

"عشق، کنج پیاده رو افتاد

(سید مهدی موسوی)

میلاَد\_  
بله\_  
برو به طرلان بگو از اتاقم لباس برام بیاره\_  
اما\_  
برو\_  
باش خدافظ\_  
ماشینم هم بیار\_  
باشه\_  
صدای بسته شدن در رو شنیدم  
زدم زیر گریه  
یعنی واقعا امروز پسرَم خاک میشه؟  
نمی تونم درک کنم... نمی تونم تصور کنم... نمی تونم هیچی نمی فهمم  
...هیچی  
.. قفسه سینم تیر کشید... دستم رو روش گذاشتم  
دردش خوب شد اما سریع معده درد جاش رو پر کرد  
مامانی تو هم برا داداشی ناراحتی؟\_  
...هق هقم راه نفسم رو بست  
...خودم رو به حمام رسوندم  
با لباس اب رو باز کردم و چشم هام رو بستم  
خدایا... چرا نتونستی خوشبختی من رو ببینی؟ خدایا جرمم چی بود؟ کجای  
کارم؟  
لباسام بدنم رو سنگین کرده بود  
...نه توان بلند شدن داشتم نه حتی تلاشی برای بلند شدنم کردم  
..کیاوش قربانی شد... قربانی اشتباهات کیارش  
..نمی دونم چه قدر گذشت.. یک ساعت.. دو ساعت  
اب یخ شد.. اما اون قدر بی حس بودم که فقط میلرزیدم و تلاشی برای تغییر  
رویه نمی کردم  
کیانا کجایی؟\_  
..صدای طرلان بود... پوزخندی زدم.. حتی بیخیال جواب دادن شدم  
...از این بی خیالیم ترسیدم  
..چرا لین قدر بیخیالم؟ حتی اشکم هم بند آمده بود  
حتی اشکم هم بیخیال شده بود  
...میلاَد صدا از حمامه\_  
خب چی کار کنم عجب غلطی کردم تنهاس گذاشتم\_  
در رو بشکن\_  
شاید وضعیتش بد باشه\_  
می گم بشکن زود باش\_  
باشه باشه\_  
باشه باشه\_

در باصدای بدی باز شد  
..چشم های میلاد بسته بود..حتی بیخیال پوزخند و لبخند شدم  
کیا\_

...  
میلاد بیا کمک کن\_  
اخه\_

چیزی نیس می تونی چشم هاتو باز کنی\_  
میلاد چشم هاش رو باز کرد و با دیدن من سریع سمتم دوید  
..ابجی ..ابجی\_

طرلان اب رو بست و میلاد بغلم کرد و بیرون بردم  
من میرم شوفاژ رو روشن کنم داره میلرزه تو لباس هاش رو عوض کن\_  
باشه\_  
کیانا\_

بی رمق نگاه طرلان کردم  
..اشک از چشم هاش جاری شد  
چه سخته ادم دیگه دلش هیچی نخواد...کم کم دارم این واژه رو درک  
..میکنم  
..دل دردم شدید بود  
..نه من هنوز به این واژه نرسیدم..هنوز نه  
..باید به خواسته هام برسم...باید تحمل کنم  
.. از جا بلند شدم  
..سرم گیج میرفت..دستم رو به دیوار گرفتم  
به سمت لباس ها رفتم نه این ها اون چیزی که میخوام نیست  
رفتم بیرون  
میلاد رو دیدم سمتش رفتم دستم رو دراز کردم  
کلید ماشینم\_

بهرتیه تنها نباشی لباست رو عوض کنه\_  
..دستم رو همون طور جلوش گرفتم و بهش زل زدم  
لااقل بزار طرلان همراهت بیاد\_  
کلید رو توی دستم گذاشت سریع از خونه خارج شدم  
مواظب خودت باش\_

حرفی نزدم..سوار ماشین شدم و به طرف خونه رفتم..اون قدر تند رفتم که  
راه نیم ساعته ده دقیقه ای طی شد..پوزخند زدم..خوبه هنوز زمان از دستم  
در نرفته  
..سریع پارک کردم پارچه های سیاه فراوان خونه بدجور رو نروم بود  
..در خانه هم باز  
بی صدا وارد خانه شدم یه بنر بزرگ از عکس کیاوش جلوی در ورودی.  
..هه..بداز این همیشه

اوه..چه شلوغ..همه هستن که..انگار من و کیاوش کم بودیم فقط  
بی صدا و تند وارد اتاقم شدم و در رو قفل کردم  
پرده ها رو انداختم  
سریع لباس هام رو دراوردم

از ماشین پیاده شدم..علی در را قفل کرد و جلو تر از من حرکت کرد..خیلی  
اروم و با آرامش حرکت می کرد  
...بی صدا همراهش حرکت کردم  
چرا این قدر دور...  
پارک کردی رو دیگه نگفتم  
یکم پیاده روی برات خوبه..در ثانی زود می رسیدی علاف می شدی \_  
بیخودی

خدا...یعنی الان واقعا دارم میرم پیش پسریم؟ یعنی می خوام با دست های  
خودم بزارمش زیر خاک و تمام؟ خدا این جوان ناکام هم نبود..خردساله ناکام  
...بود مامانه دق کردش بود خدا..این دیگه بی علت بود  
...اشک هام دوباره راه خودشون رو پیدا کردن  
پیاده روی کار خودشو کرد..دوباره اشکا شروع شد  
آی خدا داشتیم...ولی تا این حد؟  
رفتم سمت قبرستان...تک تک اسم ها رو خوندم..کم ترین سن 20-  
...30سال...پنج سال رو کجای دلم بزارم خدا...رفتم سمت قبر های خالی  
خدا می شه من زود تر پسریم بمیرم؟  
...خودم رو داخل یکی از قبر های آماده انداختم و خوابیدم  
علی سریع ب طرفم برگشت  
تو چشم هاش نم اشک رو دیدم  
چه قور شبیه بابامه...چیزی که الان مشخصه جای خالی بابامه..اگر بود این  
...نبود

کیانا ابجی پاشو عزیزم...  
بلندم کرد و شروع به تکاندن لباس هایم کرد  
یه شیر اب کمی ان طرف تر بود به ان جا بردم و با اب خاک ها را  
تکاندم...دوباره حرکت کردیم اما این بار از جاده اصلی...هر چه نزدیک تر می  
شدیم دلم بی تاب تر میشه دل دردم شدید تر..و هق هقم بیشتر...اشکام  
کامل جلوی دیدم رو سد کرده بود  
از دور مامانم رو دیدم که به سر و صورت خودش می زد...این مامان منه؟ چرا  
چند روزه این قدر پیر شده؟ قبلا خیلی جوان تر بود مثل ابجیم بعد فوت بابام  
شد مادر و الان الان واقعا نمی شناسمش..مامان اینا هم رسیدن..پس  
..وقتشه  
با رسیدنم به در اصلیش صدا ها اوج گرف هم زمان کیاوش آوردن..پاهام به

زمین قفل شدن.. تنها چیزی که میدیدم امبولانس بود و جسد کوچک  
داخلش.. جسد؟ این قدر کوچک؟ بی اراده روی زمین زانو زدم و به نقطه ای  
نامعلوم زل زدم اشکم بند آمد حتی پلک هم نمی زدم یه نفر سریع بازوم رو  
گرفت و صدام زد هیچی نمی فهمیدم هیچی دنیا در حال سیاه شدن بود و  
همه چیز دورم می چرخید  
یک سیلی محکم به گوشم زده شد  
یکی با زور بلندم کرد  
طاقت بیار ابجی هنوز زوده برا شکستن..  
زود؟؟ زود؟..

هر ثانیه فریادم بلند تر می شد  
خودم رو از دستش رها کردم و به سمت امبولانس رفتم جیغ می کشیدم  
فریاد می زدم همه رو میزدم کنار  
برین کنار برین کنار دست به بچم زنید نامردا دست به بچم زنید آشغالا \_  
بچم بلاخره اومده پیشم من چند شبه براش لالایی نخوندم چه جوری  
خوابیده؟ برید کنار برید کنار می خوام بیدارش کنم الان فیلم لاک پشت ها  
شروع میشه برید کنار نامردا میخوام چشم های ابیش رو بوس کنم  
..شالم از سرم افتاد موهام خیس بود و باد سر میامد  
همه کنار رفتن سریع رفتم جلو افراد امبولانس خواستن جلومو بگیرن اما  
پشیمان شدن و کنار رفتن سریع داخل شدم و پارچه ها رو از روی بچم  
کشید

مامانی کیاوشم چرا این جا خوابیدی؟ چرا بی لالایی من؟ کیاوش چرا این \_  
قدر کوچیکی برا این جا  
این مامان نامردت باید جات باشه  
بغلس کردم

کیا تو که این قدر سرد نبودم پسرم؟ چه جوری گرمت کنم؟ هنوز زخم ها رو \_  
بدن و تنته که گلم  
یکی کیاوش رو ازم گرفت  
بده من بچم رو نامرد بده من بچم رو قاتل تو کشتیش کثافت بده من \_  
دست بهش نزن قاتل کیارش بچم رو بده  
کیانا\_

خفه شو بده من..  
دستی از پشت بازوهام رو گرفتم و من رو تو اغوشش کشید  
برگشتم و شروع به زدنش کردم..  
علی بگو بچم رو بده..

..اشک رو توی چشم های کیارش و علی دیدم  
این ها که هیچ وقت گریه نمی کردند حتی تو مرگ بابا... بدرک.. بچم پیشمه  
من فقط اونو میخوام  
علی کیاوش رو گرفت و کیارش اومد

..سمت من...صدام دیگه در نیامد..اما از ته دل فریاد زدم  
..دست به من نزن عوضی..تو پسر من رو کشتی\_  
کیانا اروم باش..بچه منم بود\_  
..دست به من نزن کثافت برو نمی خوام ببینمت\_  
..هر ثانیه هق هقم بیشتر می شد و نفسم تنگ تر  
..بچم رو گرفتم  
نگو این آخرین دیدارمونه  
نگو پاییز در راهه بازی تمومه  
نگو این پنجره روبه غروب  
صورتش رو غرق بوسه کردم...هرچی بوسش می کردم دل تنگیم تمام نمی  
شد...یعنی دیگه نمی تونم بوست کنم پسر من؟  
نگو آخرین ثانیه هاست خوشی حرومه  
نگو برات نگم قصه ی مردم  
نگو که سهم تو برام تمومه  
نگو که حقه عشق تو جنونه  
نگو داری میری غصم می گیره  
اخه تو نیسی کی برام شیرین زبونه؟  
( !شعره اگه چرت شد شرمنده ان لاین همزمان با تایپ رمان از خودم شد )  
بچم رو ازم گرفتن  
بهش بگین ای مرده شور آرام بشور این تن به دور از خاطره هاست...ای \_  
مرده شور آرام بشور این تن پر از گله هاست...ای مرده شور آرام بشور این  
طفل که گنهی نداشت ای مرده شور آرام بشور من موندم و خاطره  
هاش.ای مرده شور آرام بشور  
و من پشت در ماندم  
...زجه می زدم  
کیاوش یه بار دیگه میخوام بغلت کنم چون مامان عمر مامان من چه جوری \_  
ازت دل بکنم مامان؟؟  
..مامانم حالش بد شد سریع بردنش  
..غرق در غصه ی بی تو...فکر من فقط همینه  
...زندگی من فقط تو! بی تو اصلا معنا نمیده  
...عشق من بمون عزیزم بری مامانی می میره  
دست من نیس اخه عشقم کار این دله اسیره  
فکر کنم رفتم تو حس هی شعر ان لاین میاد اشکامم میاد دلمم بابت یه ( )  
جریان خونه فک کنم پستای قشنگی شد همه دست به دست هم دادن تا  
(اشکا شما هم در بیاد  
..بالاخره آوردنش بیرون  
زمانی که میخوای زمان باایسته تند تر میگذره ..مثل سرعت صوت...مرده ای  
که نفهمیدم کی شسته شد..نمازی که نفهمیدم کی خوانده شد..و به عزت

و شرف لاله الا الله.. حتی سنگ قبر آماده... کفن.. همه چیز حاضر است به  
...جز من

یه دفعه به خودم ادمم  
تو رو خدا بزایید بغلش کنم یه بار دیگه کیارش جون خودت یه کاری کن \_  
کیارش می خوام بغلش کنم تو رو خدا تو رو جون هر کی می پرستی کیارش  
..یه کاری کن

تو رو خدا نزار یه امشبم با گریه های من تموم شه... قراره دیدنت اخه از  
...امشب ارزوم شم

..کیارش اجازه ادامه کار نداد و کیاوش رو بغل گذاشت  
کیاوش عزیز دل مامان.. می خواهی بدون لالایی برا همیشه بخوابی؟! مگه \_  
..مامان میذاره حسرتش تو دل پر حسرت کوچولوت بمونه قربونت برم  
اشکام اجازه دیدن پسر من رو نمیدادن یه نفس عمیق کشیدم  
...لالایی کن عزیزم دنیا زشته... همه چی توی دست سرنوشته \_  
...لالایی کن نبینی اشک من رو.. نبینی خون دل رو زخم تن رو  
...لالایی کن که شاید توی رویا... قشنگ تر شن همه رسم های دنیا  
...لالایی کن که تو بیداری نفرت... رو احساس همه دل ها زده خط  
...لالایی کن تا من اروم بگیرم... شاید وقتی که خوابیدی بمیرم  
...لالایی کن منم با تو می خوابم... که مثل عکس کهنه توی قابم  
...لالایی کن چشات مثل ستاره... داره خاموش میشه از غم دوباره  
...لالایی کن که تب داره نگاهت... مته من بگذر از بخت سیاهت  
...لالایی کن دل غمگین و رسوا... بزار راحت بشی از درد دنیا  
...لالایی کن نترس که پیشتم من... بزن این بغض تنهایتو بشکن  
...لالایی کن شدی پژمرده و زرد... که لعنت به کسی که با تو این کرد  
...لالایی کن با هم اروم بگیریم... با هم وقتی که خوابیدی بمیریم  
لالایی کن

این لالایی رو یه دوست خیلی عزیز برام خوند و اهنگ گذاش روش و (   
ویرایشش کرد هرشب گوشش میدم و دیونه صدا و اهنگ و متنشم.. دمش  
( گرم )

...کیاوش رو ازم گرفتن و اروم توی قبر خواباندن  
تو بخواب اما روح منم با تو مرد کیاوش... روح من رو هم با تو دارن خاک می  
کنن کیاوش... کیانا کی می خواهی بفهمی من گناهی ندارم؟! من مجبور  
شدم من نمی خواستم اون بچه منم بود اخه بی انصاف  
این صدای کیارش... چشم هام رو باز نکردم و خودم رو خواب نشون دادم  
من امادگی دوباره دیدن کیارش رو ندارم

کی می خواهی بفهمی من خودم نابودم یه مردم که پسرش رو از دست \_  
داده زندگیش بهم ریخته بچه دیگش در خطر مرگه زنش در خطر زنش داره  
خودشو نابود می کنه  
آهی کشید



کی می خوام بدونی تو و پسر همه زندگیم بودید کیانا کیانا کیانا \_  
کیانا کی می خوام بدونی من الان به بودنت نیاز دارم به هم دردت نه من  
رو مقصر دونستن کیا من بد تر از تو ام کاش این رو می فهمیدی  
جلو تر امد..لباش رو رو لبام گذاشت  
گیج حرفاش بودم باز هم حرکتی نکردم  
تا اکام رو نکشم اروم نمی گیرم ولی الان که دستم بهش نمی رسه کاش \_  
می دونستی هر شب دیدن زنت وقتی خوابه و بعد تا خرخره عرق و تو  
خیابونا قدم زدن یعنی چی...خدافظ  
چشم هامو بستم از کنارش رد شدم...چشم هاشو بسته تا نبینه بد  
...شدم  
کیارش \_  
با تعجب برگشت و بهم نگاه کرد  
این کیارش منه؟ با این ریخت؟ سیبیل ها همه در آمده چشم ها قرمز و  
خستگی از تمام بدنش می بارید  
کیارش \_  
جونم عشقم \_  
من رو ببخش \_  
از تو دلگیر نیستم \_  
من بد کردم \_  
حقم بود \_  
نه تا این حد \_  
مهم نیست \_  
کیارش دلم بغل میخواد \_  
مامانت بیرون منتظره \_  
ببرش خونه \_  
باشه الان اژانس میگیرم براش \_  
کیارش رفت  
گریه من هم شروع شد  
..صدای در امد  
..چه زود برگشت  
خانمی گریه نداشتیما \_  
کیارش \_  
جونم عزیزم برو اونور تر جای منم بشه خب \_  
لبخندی زدم بعد از مدت ها سرم رو روی سینه کیارش گذاشتم  
ارامش تمام وجودم رو گرفت  
بخواب عزیزم \_  
تو هم بخواب \_  
اول تو \_

من تا الان خواب بودم اول تو\_  
من بوسم رو میخواملباشو بوسیدم\_  
اخ جون حالا میخوابم\_  
لبخندی زدم و چشم هام رو بستمچشم هام رو باز کردم  
سلام مامانی خوبی عزیزم؟\_  
سلام مامان جونم کیارش کجاست؟\_  
صبح زنگ زد به من وقتی امدم گفت کار داره باید بره\_  
چه کاری\_  
نمی دونم\_  
مرسی\_  
پاشو پاشو یه چیزی بخور\_  
گشتمه اما اصلا غذا نمی خوام\_  
خیلی وقته با سرم تغذیه کردی نوم گناه داره خو\_  
نوه...یه حس شیرین بهم دست داد...تو بیا...خدا اگه کیاوش رو ازم گرفت تو  
رو بهم داد مامانی تو دیگه مواظب خودت باش منم مواظبتم قول میدم  
باشه می خورم\_  
مامانم لبخند زد و ظرف غذا را جلوم گذاشت و من مشغول خوردن شدم  
...باید تو رو بسازم مامانی این تنها کار من در الانه  
مامان دیگه غصه نخور الان مهم اینه که این بچه سالم بمونه من نمی \_  
خوام ناراحت ببینمت مامان  
چشم دخترم\_  
لبخندی زدم اول تو سالم به دنیا بیا تا بعد برم سراغ بقیه کارای نیمه تمام  
به به خانم خوش خواب\_  
سلام ترنم\_  
اوضاع احوال؟\_  
می گذره\_  
بایدم بگذره؟\_  
به چه قیمتی؟\_  
نی نی جدید\_  
عجب\_  
بله فقط چهار پنج ماه دیگه یه نی نی خوشمیل داریم\_  
امروز سونوگرافی دارم\_  
باشه پس بزن بریم با اجازه مامان خانم\_  
مامان\_صاحب اجازای  
پاشو بریم\_  
به آرامی بلند شدم راه افتادیم...خیلی دور نبود چند اتاق ان طرف تر  
سلام سونو داریم\_  
بفرمایید\_

روی تخت خوابیدم  
چند ماهته \_

چهار؟ \_

چرا شکمت کوچیکه؟ \_

برا همین اینجام \_

برا همین اینجام \_

توی دستگاہ نامفهوم بود

چیه؟ \_

یه خبر دارم هم خوبه هم بد \_

ترسیدم

چی؟ بچم سالمه؟ \_

بچه ها \_

ها؟ \_

دو قلو اند \_

وا ما که کسی رو نداریم دو قلو باشن \_

از اقوام شوهرتون چی؟ \_

نمی دونم \_

خبر بد چیه \_

خانم شما چهار ماهه هستی برا یه قلو هم شکمت کوچیکه ضعیفی وای \_

به حال دو قلو اصلا سالم موندن این ها در حد معجزه هست اما این جوری

... پیش بری

مواظبم \_

برات برنامه غذایی می نویسم باید اجرا بشه تغذیت باید بالا بره وزنت \_

خیلی کمهدارو های مکمل هم می نویسم تا جبران بشه این مدت اما دیگه

به هیچ وجه سهل انگاری نکن

چشم \_

خوبه موفق باشی \_

ممنون \_

از اتاق بیرون امدیم

!اقوام کیارش دو قلو داشتن؟ چرا هیچ وقت از خانوادش نمی گه؟

وای خدا دو قلو \_

کوفت ترنم \_

خدا یکی برد دوتا آورد \_

هه \_

ناشکر نباش بین بچه هات هم فرق نزار تا حالا به اون که رفته رسیدی \_

حالا به اینا برس

که اینا هم برن؟ \_

اتفاقا برعکس که اینا دیگه نرن \_  
تا حالا که هر چی بی توجه بودم سالم موندن اونی که توجه کردم رفت \_  
پس اینا خودسو بی توجه سالم ترن  
چرت نگو کیا اینا زندن چون خدا خواسته جای کیاوش باشن \_  
اما من کیاوشم رو می خوام \_  
اون دیگه رفته اما اینا هنوز نرفتن \_  
این ا هم میرن کافیه وابستشون بشم \_  
این دو تا هستن کیاوش یکی دو تا رو قربانی یکی نکن \_  
نمی تونم ترنم نمی تونم بفهم \_  
بیا برو اتاقت من دارو هات رو بگیرم \_  
تو چرا بگیری نمی خواد \_  
تعارف نداشتیما خوبه دوست ده بیست سالتم شایدم بیشتر دیگه امارش \_  
از دستم در رفته  
تو هستی ارمان که نیست \_  
اونم داداش 5-6سالته \_  
هه.. داداش شاید \_  
چته تو \_  
هیچی فقط دلم گرفته همین \_  
امیدوارم همین باشه \_  
من برم پیش مامانم \_  
برو تا منم به دارو گرفتم و کارام بای \_  
خدافظ \_  
خدافظ نه فعلا \_  
وارد اتاقتم شدم مامان نشسته بود و اشک می ریخت  
قربون اون اشکای نازت بشم من یه خبر خوب بهت میدم گریه نکن \_  
بگو \_  
اول اشکاتو پاک کن \_  
اشکاش رو پاک کرد  
تو نوه نداری \_  
رنگش پرید  
ی..یع.. یعنی چی؟ \_  
هول نکن مامان جونم یه نوه نداری دو تا داری \_  
... یعنی چی من ک جز تو بچه ای ندارم و ب جز کیاوش \_  
دو قلو ان \_  
با تعجب نگاهم می کرد  
دو قلو؟ \_



اره از من و تو بهتره\_  
پس چرا اون شب خواب دیدم که کمک می خواست\_  
تو به خودت کمک کنی روح اون هم آرامش پیدا می کنه\_  
و تو چی؟\_  
هنوز کلی کار دارم\_  
خوبه خستم\_  
بخواب عزیز دلم\_  
...چشم هام رو بستم و سعی کردم بخوابم  
.....  
..این جا دیگه کجاست..چه قدر درخت  
مامان\_  
این...این صدای کیاوش هست  
این...این صدای کیاوش هست  
کیاوش کیاوش کجایی پسرم\_  
مامان\_  
جون مامان کجایی مامان\_  
وای خدا صدا از کدام طرف میاد؟چرا این قدر گیجم...به سمت صدا  
دویدم...چرا هر چی می رم نمی رسم؟ چرا ؟  
مامان\_  
دوباره دویدم نه نباید خسته بشم..از جنگل کامل دور شدم..پرتگاه...چه قدر  
..این جا اشناست  
چند نفر کیاوش رو گرفته بودن  
مامانی کمک\_  
تند تر از قبل به سمتش دویدم  
با بچت خدافظی کن\_  
کیاوش رو ول کرد به سمت پایین  
چون سرعتم زیاد بود منم پرت شدم  
مامان\_  
نه\_  
اروم باش کیانا عزیزم\_  
چشم هام رو باز کردم... اه.. بازم کابوس  
بازم کمک می خواست چرا کمک می خواد وای خدا\_  
اروم باش عزیزم اروم باش مامانی خواب بد دیدی\_  
کیارش کجاست؟\_  
صبح رفت\_  
نفس عمیقی کشیدم  
به به احوال خانم خوابالو\_

سلام\_  
سلام گلم بهتری؟\_  
نگاهی به مامان کردم  
خانم همیشه چند دقیقه بیرون باشید میخوام دختر گلتون رو معاینه کنم\_  
باشه خانم دکتر\_  
مامان نگاه با استرسی بهم کرد لبخندی زدم بیرون رفت  
خب چرا آشفته ای؟\_  
چندین شبه که کابوس می بینم\_  
چه کابوسی؟ از کی؟\_  
کابوس مرگ بچم و خودم تا نصفه بیشتر\_  
از کی\_  
از وقتی بچم رو کشتن\_  
چون زیاد تو فکرشی هست\_  
نمی دونم\_  
می گم یه روان پزشک\_  
میان حرفاش پریدم  
لازم نیست\_  
اتفاقا لازمه صبحانت رو هم بخور دارو ها رو هم تا زود تر مرخص بشی\_  
وای یعنی امروز مرخص نمی شم؟\_  
این قدر از ما بدت میاد؟\_  
از شما نه از محیط این جا\_  
برات لازمه کمک کن فکر و خیال نکن تا زود تر مرخص بشی نا سلامتی دو \_  
تا بچه تو شکمت داری

...\_  
خب من دیگه برم روان پزشک رو امروز می فرستم پیشت بای\_  
صبحانه کره و مربا...هه تو خونه که صد برابر این بود  
خب مامانیا وقت تغذیه مامانیه خخ\_  
شروع به خوردن کردم مامان داخل شد  
چی شد؟\_  
چی چی شد؟\_  
نتیجه معاینه\_  
هیچی\_  
هیچی؟\_  
ببخشید شما رو از مراسم عزاداری نوه گلتون کشوندم بیمارستان کلا من \_  
بدبختی دارم  
چرت نگو دختر\_  
...اگه من نبودم\_  
بسه\_





خب؟\_  
دیدت خیلی هم بد نیست\_  
تظاهرم بهتره\_  
تظاهر؟\_  
فکر نمی کردم به این سرعت بیاید\_  
آمده بودم دوستم رو بینم شانسیدشد\_  
خب\_  
تو باید شروع کنی\_  
شما باید ادم سنج باشی نه من\_  
ادم سنج؟\_  
اره یه جورایی { یه اعتراف فکر کنم امتحانا بهم فشار آورده اثارش شده اینا\_  
واژه ارایی و ادم سنج اهم سنج ولت سنج و خدا به خیر کنه باقی رو  
{ خخخخ  
خیلی باحالی\_  
بودم\_  
ها؟\_  
روحم با بچم خاک شد\_  
بچت؟\_  
..پنج سالش بود\_  
مگه تو چند سالته\_  
24\_  
جالب شد\_  
داستان نمی گم که جالب باشه خانم سرگذشت یه انسانه\_  
ببخشید\_  
مرسی روز خوش خستم\_  
اما\_  
به اندازه گپ زدیم\_  
نمی خوای حرفی بزنی؟\_  
نه از اولم نمی خواستم\_  
اما\_  
هیس..مرسی وقتتون رو\_  
گذاشتید پولش چه قدر می شه؟  
نه لازم نیست\_  
چه قدر\_  
گفتم که\_  
پس دست خدا خوش گذشت\_  
ملافه رو روی صورتم کشیدم

تو سختی کشیدی اما سعی کن به خودت مسلط باشی و با پشتکار...  
پریدم وسط حرفش  
خانم لطفا از خورت نباف تو یه کلمه نمی دونی فقط بچم ..اینم همه می \_  
دونن پس نه احساس هم دردی هم نه حرف و شعار ردیف کن هر وقت جای  
من زندگی کردی فکرت من بودم حق داری تز بدی خدافظ دیگه نمی خوام  
چیزی بشنوم  
خیلی گستاخی...  
بیرون...  
.. دیگه چیزی نگفت فقط صدای در آمد

هه این می خواد به من راه کار بده این خودش تو کار خودش مونده هی خدا  
...به کجا رسیدیم حواست نیست

سلام علیکم  
سلام ترنم...  
سلام خانمه دو قلو دو قلو...  
کوفت طرلان...  
سلام...  
با تعجب به شراره نگاه کردم  
..به بچه ها نگاه کردم  
کیانا تازه فهمیدم...  
اومد تو بغلم و شروع به گریه کرد  
بیخیال دختر...بیخیال تو دیگه نمک رو زخمم نپاش بیخیال...  
کیانا...  
هیس برا بچت غم بده برا بچه هام بده پس هیس...  
اما کیانا...  
بیخیال ابجی تقدیر من همین بوده...  
خیلی قوی هستی خیلی...  
...پوزخندی زدم قوی...کاش می دونست این ها همش تظاهره کاش  
وای دو قلو جنسیتشون معلوم نیست؟...  
نه چون دو قلو هستن ماه دیگه...  
اها به سلامتی...  
شهاب خوبه؟...  
شراره...اره اونم پیش کیارشه صبح تا شب منم میرم پیش مامانم  
ارمان چه طور؟...  
ترنم...اونم همین طور  
کیارش چی تو فکرشه...نمی خوام این بچه هام رو هم از دست بدم  
نه...نمی خوام و نمی زارم  
بچه ها سعی می کردن خودشون رو شاد نشون بدن اما بازم مثل گذشته



بخواب\_ کيارش پنج ماه صبر کن پنج ماه فقط پنج ماه\_  
با دکتريت صحبت کردم فردا معاينت می کنه اگه پيشرفا داشتی مرخصی\_  
کيارش\_...هيس\_  
کيارش جون من\_  
قسم نده قسم نه کیانا\_  
هه\_  
بيخيال\_  
هه\_  
دارم بهش می رسم گند نزن توش\_  
تو به اون نمیرسی اون به تو میرسه\_  
بين عشقم من یه مرد هستم غرور یک مرد خانواده یک مرد همه ی\_  
زندگيشه من الان هيچی ندارم  
من دو تا بچه تو راهت\_  
برای شماست که میخوام برم\_  
اما\_

فردا خیلی کار داریم بخواب گلی\_  
لب هاش رو لب هام گذاشت و اجازه حرف بیشتر نداد و بعدم خوابید  
سکوت و سکوت و سکوت و ديگر هيچ

از خواب بيدار شدم  
چه ارومم منی که یک ثانيه نمی نشستم الان چند روزه رو تخت بیمارستانم  
..و حتی برام مهم نیست  
این سردی و ارومिम داره می ترسوئتم...چی به سرم داره میاد؟ مگه مهمه؟  
...صبحانه رو خوردم بازم کيارش نیست هی  
دارو های مکلم هم خوردم  
سلامم مامان دو قلو ها\_  
سلام\_  
چه طوری؟ به به شکمت بزرگ تر شده\_  
دکتر معاينم کرد  
وضعيت نسبت یه قبل عالیه اما بازم باید مواظب باشی می تونی مرخص\_  
بشی  
ممنون\_  
مصرف داروهات فراموش نشه راستی شنیدم با پریا خوب رفتار نکردی\_

خوشم نیومد ازش\_  
چی بگم والا\_  
خدافظ\_  
از تخت امدم پایین و لباس هام رو پوشیدم..حالا کجا برم؟خونه ی سیاه  
پوشم؟؟؟  
هی خدا  
اماده ای؟\_  
تو این جایی کیارش\_  
بریم\_  
کجا\_  
خونه وسایلت رو جمع کردم می برمت مسافرت\_  
مسافرت؟\_  
اره..  
چهلم\_  
تو لازم نیست باشی\_  
اما\_  
بدو\_  
باهاش از بیمارستان خارج شدم  
سلام مامان\_  
سلام عزیزم برو جلو بشین\_  
سوار شدیم و کیارش حرکت کرد  
کجا میری؟\_  
خواستم از کشور خارجت کنم اما سفر با هواپیما برات خوب نبود گفتم\_  
بریم شمال اما هم نزدیک بود و هم هواش خوب نیست میریم شیراز  
اشنا داری؟\_  
اره خالم\_  
خالت؟\_  
اشنا می شید حالا\_  
...این یعنی دیگه خفه  
قرص های مکملم خواب اور بود برای همین دوباره چشم هام رو بستم تا  
بخوابم..پاشو پاشو ناهار نخوردیم ولی شام و عصره یکی میشه  
..از خواب بیدار شدم یه رستوران دنج سنتی  
وارد رستوران شدیم و روی یکی از تخت ها نشستیم  
من دیزی موخام\_  
یاد کیاوش که ابگوشت میخواست افتادم سریع بلند شدم و به سمت دست  
شوویی رفتم  
قطره های اشک یکی یکی روی صورتم روان بود  
...ابی به صورتم زدم چه قدر تپل شدم این چند روزه

مو هام رو درست کردم و بیرون رفتم  
کپل جون بیا بغل عمو\_  
نه جونت بیش تر بغلت حال می کنه\_  
از اونجا دور شدم و سمت میز رفتم غذا ها رو آورده بودن خوردیم و بی صدا  
سوار ماشین شدیم  
مامان تو مواظب کیارش باش نخوابه من بخوابم\_  
باش\_

شب شده بود کیارش اهنگ گذاشت  
...دوباره شب رسیدش منم و خودم و خدات"  
...یه کامه ته نشینش بدن شل رو دوپام  
...بذار این لش بمیره وسط هرچی گناه  
...بذار این تن بگیره بوی کاغذای دلار  
...من و خدات دوتا دیوونه ایم  
...یه خونه داریم اون بالا و بیرون کره ایم  
تو زندگی با زاویش تو روح من با قافیش  
...تو شهر پوچ و حاشیش تو عقربش تو ثانیث  
...لباس میکنم شیشه هارو میشکنم...زمین میفروشم آسمون میخرم  
...یه خنده کج به راست با دوتا چشم ریز  
...رو گردن خدات میشم یه سینه ریز  
...به جای کلتون فریب و میخورم  
...صعود و می بینم مسیر رو میدویم  
...با این حال هستم حاجی اونقدی که گفتم  
...این خیلی حرفه مشتی کس بشی تو غربت

.....  
...یه کمی صبر کن  
...من هنوز اینجا کلی کار دارم  
...یه کمی صبر کن  
...یه کمی صبر کن  
...من سوال نیستم جواب دارم  
...یه کمی صبر کن  
...یه کمی صبر کن  
...یه خورده واستا  
...یه کمی صبر کن  
...آه....

.....  
...تو که دیدی اینارو ازم  
...خل و چلی، بیدار و نسخ  
...دنیا مون چی داره اصلا

...هی میگی کافیه نزن  
...هنوزم لقم هنوز مثل برگم  
...میرم به دست باد و اونجا هم که حق هست  
...واقعی شد اذعام  
...گم شدم تو ازدحام  
...شدم قطره قطره آب  
...پرم قد لحظه هام  
...له شدم تو همین وضع  
...شیر شدم تو همین وضع  
...اونقدی که نشن هضم  
...اونقدی که بشیم جذب

...  
...خدا می دونه که تو دلم چیه  
...میدونه می پرم از رو پرچینش  
... میدونم می گیره دستم یه روز  
...و میکشه پرده از رو تصویرش  
...لخ و لخ پات روی خش و خش برگا  
...فصل هر وکره رفت و باز رسیده سرما  
...همه چی خاص تو یه روز عادیه  
...روت احساس و یه روی مادی

...  
...یه کمی صبر کن  
...من هنوز اینجا کلی کار دارم  
...یه کمی صبر کن  
...یه کمی صبر کن  
...من سوال نیستم جواب دارم  
...یه کمی صبر کن  
...یه کمی صبر کن  
...یه خورده واستا  
...یه کمی صبر کن  
"...آه..."

...کارش چیه؟ کشته شدن اکام؟ یا خودش  
...نمی تونم بزارم نمی تونم...وای خدا  
...کیارش\_  
...هیش\_  
...من اگه تو رو هم از دست بدم\_  
...اگه نکشمش با مرده فرقی ندارم یه کم درکم کن\_  
...پس من چی بچه هات چی\_  
...

دعا کن زنده بمونم همین\_ اما\_  
دیگه در موردش حرف نزن\_  
چرا این ور میری شیراز که اون طرف بود\_  
یه ماشین داره تعقیمون می کنه\_  
اروم از اینه به پشت سرمون نگاه کردم یه ون مشکی جاده خلوت بود و به  
جز ماشینی نبود  
کلتم کجاس؟\_  
جلو مامانت؟ دیونه شدی\_  
برا نجات بچه هام هر کاری می کنم\_  
تو داشبرد\_  
..کلتم رو برداشتم...کلت طلایی خوش دستم  
صدا خفه کن رو بهش وصل کردم  
در عرض یک ثانیه خارج شدم و به لاستیک شلیک کردم  
ایول خورد به هدف  
تند کن سرعتت رو\_  
کیارش تا اخر پاش رو روی گاز گذاشت از پشت بهمون شلیک میکردن  
این صدای چیه؟\_  
سریع اسلحه رو مخفی کردم  
نمی دونم\_  
از اولین فرعی پیچید و به طرف شیراز حرکت کرد  
نفس عمیقی کشیدم  
و چشم هام رو بستم تا اروم بشم و هیجاناتم کم بشه قبلا این قدر تحت  
...تاثیر قرار نمی گرفتم  
خانم پاشو پاشو آش سبزی شیرازی بخور  
چشم هام رو باز کردیم  
ما کجاییم؟\_  
دروازه قران پاشو بیا بیرون از مناظر لذت ببر آش هم بخور\_  
از ماشین پیاده شدم با هم یه جا نشستیم و غذا خوردیم  
شیراز جای با صفایه\_  
مامان\_اره خوبه  
..کیارش تو فکر بود چیزی نگفتم  
کیارش\_خب بریم  
...همه سوار ماشین شدیم کیارش حرکت کرد  
شهر قشنگیه\_  
مامان\_شیراز کلا یه جای خاصه از همه نظر  
عید نزدیکه\_  
کیارش جلوی یه خونه باغی نگه داشت



بفرماید\_  
در زد یه دختر جوان بیست ساله در رو باز کرد و با دیدن کیارش بهش زل زد  
ببخشید شما\_  
سلام مهیا\_  
کیا تویی؟\_  
چیه انتظار نداشتی؟\_  
بعد این همه سال\_  
سریع پرید تو بغل کیارش  
دختر خاله بیخیال بابا احساسی نشو تو که منو تا دو دقه پیش نمی \_  
شناختی  
خب شک کردم دیوونه\_  
نگاهش روی ما ثابت شد  
گونه ی کیارش رو بوسید  
راهمون نمیدی داخل؟\_  
ها اها بفرما داخل\_  
بفرما نه و بفرماید\_  
چی؟\_  
کیارش در رو کامل باز کرد و به من و مامان نگاه کرد  
بفرماید\_  
اول مامان و بعد هم من داخل شدم  
دختره که فهمیدم مهیاست هم چنان چسبیده بود تو بغل کیارش..حس  
خوبی نداشتم اما حسه حس بد داشتن هم نبود  
داخل حیاط ایستادم و به کیارش زل زدم  
سنگینی نگاهم رو احساس کرد نگاهی به دختره و اون انداختم پوزخندی  
زدم  
وقت گیر آورده؟  
کیارش اعتنایی نکرد و داخل شد  
بفرماید\_  
...هه مرسی اینم جالبه  
یه خانم دیگه بیرون امد  
مهیا کی.....کیارش تویی؟؟\_  
سلام مهسا جون خودم\_  
مهسا سریع امد تو بغل کیارش و بوسه بارانش کرد  
ما هم که کلا ادم نیستیم  
چه خبرا پسر چرا بی خبر چرا این جورى\_  
خاله یکی یکی مفصله\_  
اخی پس این دیگه خالسه  
با دقت نگاهش کردم یه زن چهل ساله قیافه عادی و مهربونی داشت چشم

ها قهوه ای موهاش هم قهوه ای کرده بود و تپیش هم یه کت دامن شیک  
یاسی بود  
کیارش نگاهی به ما کرد  
این جا واینستید بفرمایید داخل\_  
به سمتم آمد کمرم رو گرفت و باهم وارد خانه شدیم  
دیگه مثل چند ثانیه قبل از دستش دلخور نبودم  
بودی تو بغل دختر خالت حالا\_  
ا..حسود خانم\_  
واقعا که\_  
کاری نکن جلو همه اینا لب گرفتن رو اجرا کنما\_  
مرض\_  
هنوز نفهمیدی تک عشقمی؟\_  
تک عشقتم که هستم قرار نیست لاس بزنی\_  
خب این چیزا عادیه تو خانواده من\_  
تو خانواده منم عادی بود ولی تو نداشتی علی رضا\_  
باشه تسلیم\_  
مهیا\_ معرفی نمی کنی ؟ همکار هستن؟  
به دختره دقت کردم چشم مشکلی موهاش شرابی قد و اندام متوسط  
صورت جذابی داشت اما خوشکل نبود دماغ عملی و لبای پروتز شده گونه  
...هم که کاشته  
همسرم و مادرش\_  
دختره خیلی واضح جا خورد و ناراحت شد  
بگو دوست دختر چرا باکلاسش می کنی\_  
دوست دخترم نیست\_  
یعنی نامزد؟\_  
نه\_  
پس جاست فرند\_  
پنج ساله ازدواج کردم\_  
ماشالله بهش ساخته عجب شکمی داره زیادی تپیش کردی\_  
دو تا بچه هم تو راه دارم برای همین گفتم اب و هوا شیراز بهتره\_  
یعنی\_  
همسر من نقص نداره اینم که می بینی چهار ماهشه و دو قلو داره\_  
مهسا\_ واقعا تبریک می گم کیارش  
دستش رو به طرفم دراز کرد  
من مهسام\_  
منم کیانا\_  
مهسا\_ چه اسم هاتون بهم میاد  
مهیا\_ تا حالا حامله نمی شده؟

کیارش\_ ما یه بچه پنج ساله داشتیم  
مهیا\_ پس بچه عامل ازدواج بوده  
کیارش\_ نه کیانا تک عشقمه بچه بعد از عقد بود  
مهسا\_ داشتید؟  
کیارش\_ بیخیال  
مهسا\_ خسته هستید برید استراحت کنید  
دو تا از اتاق های پایین رو بهم بدید\_  
مهیا خوش حال شد\_ بیا اتاق من  
اتاق تو تخت یه نفره هست من بدون کیانا خوابم نمی بره\_  
خوش حالش پرید\_ اولالا ولی نباشی فردا یکی دیگه جاته  
کیارش\_ من به کیانام اعتماد مطلق دارم  
حماقته\_  
تجربه هات رو برا خودت نگه دار\_  
بلند شد و من رو بلند کرد و به سمت یکی لز اتاق ها رفت  
در رو قفل کرد

کیانا خیلی خستم خواب خوابم بریم بخوابیم\_  
باوشه\_  
روی تخت دراز کشیدیم سرم رو روی سینه کیارش گذاشتم دستش رو توی  
مو هام کرد  
نمی خوای حرف بزنی؟\_  
نه الان نه\_  
پس کی؟\_  
اکام رو می شناسم\_  
از کجا\_  
اونم من رو می شناسه\_  
اخه\_  
با بابام مشکل داشتم شدید... یه شب جلوش وایستادم ده سالم بود تا\_  
میخورد زدم دیگه نمی تونستم نفس بکشم.. دلم انتقام خواست شدم بچه  
خوبه و تو فیس بوک با بابات آشنا شدم بعد گند زدم تو کار های بابام و عموم  
و شوهر عمه هام و فرار کردم به تهران رفتم و بابات کمکم کرد همیشه  
... حامی من بود از پدرم بیش تر می خواستمش  
خب؟\_  
خوابم میاد روز خوش\_  
بوسم کرد و چشم هاش رو بست منم چشم هام رو بستم و دیگه چیزی

نگفتم\_مامان  
کیاوش تو کجایی\_  
صدا از کدام طرفه؟ وای خدا..به سمت صدا دویدم  
چه قدر درخت این جا هست هیچ جا رو نمی شه درست دید  
مامان کمک\_  
...دارم میام عزیزم دارم میام\_  
چه قدر این جا اشناست قبلا چند بار این جا امدم  
از جنگل خارج شدم  
به پرتگاه رسیدم  
چند نفر کیاوش رو گرفته بودن  
مامانی\_  
ولش کنید کثافتا\_  
به سمتشون تند تر از قبل دویدم  
با بچت خدافظی کن\_  
کیاوش روپایین انداخت منم برا سرعت بالام پایین پرت شدم  
مامان\_  
نه\_  
اما زمان متوقف شد  
چرا سقوط نمی کنم؟ چرا معلقم؟  
...دستی محکم کمرم رو گرفته بود  
...برگشتم سمتش  
..اوه خدای من  
از خواب پریدم..اه..بازم کابوس..این بار ادامه داشت...اون مرده رو دیدم...کی  
...بود؟ چرا هیچ چی یادم نمیاد؟! چرا؟! وای خدا  
مهسا\_سلام  
...یه در هم بد نیست  
سلام\_  
خوبی؟\_  
اره\_  
من صدات رو شنیدم چرا کابوس\_  
میان حرفش دویدم  
بیخیال دیشب بد خواب شده بودم\_  
بیخشید دخترم باهات بد رفتار کرد\_  
خواهش به هر حال فکر کرد من پسر خالش رو از چنگش در اوردم\_  
دراوردی\_  
پس شرمنده اما داستان ما برا یک روز و دو روز نیست بحث نه ساله چیزی \_  
نبود که بر سر ما نیاد  
کیارش ناراحت بود\_  
\_

..این روز ها طبیعیه \_  
چی شده؟ \_  
خیلی چیز ها به دخترتون بگید ما به اندازه بدبختی داریم چشمش دنبال \_  
شوهرم نباشه  
اون بچه هست نگرانش نباش \_  
مرسی \_  
خواهش می کنم بیا یریم ناهار \_  
کیارش کجاست؟ \_  
رفت بیرون \_  
بیرون رفتیم و با مهسا و مامان غذا خوردیم  
حالا این اقا کیارش چرا نمیاد؟  
زنگ زدم به گوشیش  
بله \_  
کجایی \_  
خیابان \_  
چی کار \_  
کار دارم \_  
چی کار؟ \_  
به وقتش بهت می گم \_  
ناهار خوردی؟ \_  
نه \_  
پس لااقل بیا غذا تو بخور \_  
کارم تمامه چشم \_  
خدافظ \_  
خدافظ \_  
چرا این قدر سرد بود؟! لابد سرش شلوغه..چه تلخ تو هیچ یک از مراسم  
پسرم نبودم...خیلی سخته خیلی  
رفتم داخل حیاط وقتی که امیدم مهیا حواسم رو پرت کرده بود خونه رو دید  
..نزد  
یه حیاط کوچیک ولی پر درخت بود..جیز خاصی نداشت فقط یه تاب قدیمی  
زیبا کناری بود  
...چه قدر دلم برای بابام تنگ شده  
زنگ در به صدا در امد رفتم و در رو باز کردم  
سلام عشقم \_  
سلام \_  
چرا بیرونی \_  
همین جوری \_  
همین جوری یا دلت گرفته؟ \_

تو که می شناسی من رو سوالت برای چیه\_  
اطمینان\_  
کلمه قشنگیه\_  
بهم نداری؟\_  
به سالم موندنت نه\_  
باز شروع نکن خواهشا\_  
چشم خفه می شم\_  
خبر خوب\_  
بگو\_  
خیلی وقته دلم با چیزی خوش نمی شه  
یه خونه خوب پیدا کردم تا از شر اقوامم خلاص شی\_  
دیگه؟\_  
رد اکام رو زدیم\_  
اون خودش از عمد سر نخ به جا می زاره پس بدون یک دامه\_  
...حالا\_  
کیارش\_  
برم به خاله بگم\_  
رفتیم داخل  
صدای زنگ آمد خاله در رو زد و این بار مهیا پیداش شد  
کیارش\_خاله ما دیگه باید بریم  
به این زودی مگه می زارم؟ مگه برا بچه هات نیومدی این جا\_  
تصمیم عوض شد دوست دارم بمونم اما یه کار فوری پیش آمد باید برم\_  
تهران  
خب تو برو برگرد\_  
من بدون کیانا نمی رم\_  
اما اخه من تازه پیدات کردم\_  
مرسی لطفا از اقوام راجع به برگشتنم چیزی نگید حوصلشون رو ندارم\_  
خودتون هم فراموش کنید من به شما اعتماد کردم که امدم در ثانی این جا  
خونه من بود  
خاله رنگش پرید  
باشه حتما\_  
مهیا تو هم هم چنین\_  
با....باش\_  
وا این خونه مال اینه؟  
وسایلمون رو جمع کردیم و از اونجا خارج شدیم  
در ثانیه های اخر هم مهیا با خشم نگاهم می کرد\_چرا گفتی از این جا می  
ریم  
جامون رو اشتباهی بدونن بهتره\_

چرا امدی پیششون \_  
تا خونه پیدا کنم بهتر از اینا کسی نبود اخه خونه اینا مال منه برای همین \_  
به خرفام گوش می دن مثلا این دختره مهیا فکر کردی من رو دوست داره؟  
نوچ چشمش دنبال ثروت منه وگرنه با صد تا پسر بوده و به دختر بودنش هم  
شک دارم  
اووووووف \_  
این تازہ بهترین اقوام من بودن \_  
پورخندی زدم وای به حال بقیه پس  
سمت دیگه شهر وارد یه مجتمع پر درخت و سر سبز شد و جلوی یه  
اپارتمان شیک ایستاد  
بفرماید \_  
وارد لابی شدیم خدمتگزار سلام کرد  
وارد اسانسور شدیم  
طبقه 14 اسانسور متوقف شد از اسانسور خارج شدیم جلوی یه واحد  
ایستاد  
کلید انداخت و در رو باز کرد  
.. اپارتمان شیک سه خوابه یه نمای تمام پنجره هم به بیرون داشت خوبه  
خوبه \_  
قبلا از اپارتمان بدت میومد میگفتی من ورجه وورجه می کنم همسایه ها \_  
...شاکمی می شن  
...اون زمان دلم خوش بود  
کی میری؟ \_  
فردا \_  
اگه نخوام بری \_  
تا کی \_  
چند ماه \_  
روش فکر می کنم \_  
وارد اشپزخانه شدم قهوه ای شکلاتی بود خیلی شیک و مدرن بود و نور  
پردازای های جالبی داشت  
در یخچال رو باز کردم... همه چی داشت  
.. کابینت ها رو هم چک کردم تمام اثاثیه بوده  
.. مواد لازانیا رو بیرون کشیدم و مشغول اشپزی شدم  
اشپزی دو ساعت طول کشید.. غذا ها رو روی میز غذاخوری چیدم  
بیاین شام \_  
به به دست زنم درد نکنه \_  
دخترم غذا درست کردن هم بلده؟ \_  
من یادش دادم \_  
وا شوهر یاد زن بده؟! چه زشت \_

خخخ بیخیال مادر من\_  
مشغول خوردن شدیم  
بعد از تمام شدن غذا میز رو جمع کردم و ظرف ها رو داخل ماشین ظرف  
شویی گذاشتم  
کیا من میرم بخوابم\_  
شب بخیر مامان\_  
رفتم داخل سالن کپارش داشت فوتبال می دید  
کجا و کجا\_  
چلسی و رئال\_  
با اسم رئال یاد کپاوش افتادم قطره ای اشک ناخواسته پایین چکید  
برا همین اشکای یه دفعه ای و غم تو نگاهت هست که می گم بزار برم\_  
نه\_  
باوش\_  
نمیری؟\_  
فعلا نه\_  
مرسی\_  
خواهش\_  
روز بعد 19

کپارش\_  
من تنهایی می رم\_  
اما بی انصاف\_  
برا سلامتیته اما قول می دم سالگردش بدون ترس اکام بری سر مزار\_  
من سنگ قبرش هم\_  
هیس هیس\_  
..لباش رو رو لبام گذاشت..اه... نمی خوام  
به فکر دو قلو ها باش\_  
...چه سخته اجبار  
پس اول بزیم سونوگرافی\_  
باشه بعد اون من و مامانت می ریم چهلم کپاوش\_  
می گید من کجام\_  
بیمارستان\_  
هه...  
برو آماده شو تا آماده می شم\_  
سریع لباس پوشیدم و بیرون رفتم..هنوز تمام لباس هام سیاه هست حتی  
جوراب و کش مو...کپارش هم آماده شد. از خانه خارج شدیم وارد اسانسور  
.... شدیم  
...پارکینگ...



...بی صدا سمت ماشین رفتم و سوار شدم  
کیارش هم سوار شد و با سرعت شروع به گاز دادن کرد..حرص خودش رو  
سر گاز خالی می ورد ده دقیقه ای جلوی مجتمع پزشکان بودیم  
وارد شدیم..مطب شلوغ بود  
سلام خانم تهرانی هستم وقت قبلی داشتم\_  
بله بعد این سه نفر نوبت شماست چون پرونده ندارید این برگه ها رو پر \_  
کنید  
...شروع به پرکردن برگه کردم  
چه قدر چرته بعضی سوالاش..وضع مالی شما چه طور است خخخ کی  
می زنه عالی که سرکیسه بشه؟  
خانم نوبت شماست\_  
وارد اتاق شدم کیارش هم  
سلام سونو داشتم\_  
اقا می شه لطفا بیرون\_  
نه می خوام باشم\_  
باشه\_  
دستگاه رو رو شکمم گذاشت..سالم و شیطون دو قلو دختر و پسر  
..لبخندی زدم  
وضعیتشون چه طدری؟\_  
نرمال\_  
مرسی\_  
...خوش حال به سمت خانه حرکت کردیم  
..کیارش بالا نیامد مامان هم پایین منتظرش بود و رفتند  
وارد اسانسور شدم سرم رو به شیشه تکیه دادم  
صدای زنه رو مخم بود  
..طبقه ی چهاردهم  
وارد خانه شدم  
سلام\_  
با تعجب به ترنم و طرلان و شراره نگاه کردم  
شما این جا\_  
امدیم خودمون با هم مراسم بگیریم\_  
..لبخندی از سر غم زدم و اشکام جاری شد  
...فیلم های سه بعدی کیاوش رو می گذاشتم و هرچهار نفر گریه می کردیم  
دیگه نمی تونستم خودم  
رو تحمل کنم...کیاوش..دلم برات لک زده کابوس ها ولم نمی کنن کیاوش یه  
بار دیگه دلم می خواد بغلت کنم  
حالم داشت بد و بد تر می شد  
..ترنم قرصی بهم داد و در اتاق خواباندم

با فریاد از خواب بیدار شدم اه.....بازم کابوس...بازم معلق بازم صورتی که  
...دیدم و فراموش  
همه دخترا با ترس نگاهم می کردن  
ببخشید\_  
ترنم\_یه جوری عادی حرف می زنی انگار عادیه  
...  
طرلان\_عادیه؟  
شراره\_خب برو دکتر روانی  
اره روانیم\_  
نه کیا من منظورم این نبود\_  
اما منظور خودم همین بود\_  
ترنم\_بیخیال  
تیدا خوبه؟ سخت نیست نیاوردیش؟ لعنت به من\_  
ترنم\_مرضا تو هم  
من جز بدبختی چیزی ندارم\_  
تو بودی که من رو با ارمان شهاب و شراره اشتا کردیم\_  
هه برعکسش میلاد و طرلانم من اشنا کردم\_  
طرلان\_چرا فقط جنبه های منفی رو می بینی  
چون منفی هسم\_  
شراره\_تو خودتو کور کردی فقط دیدت به بدی ها و کم و کاست هاست  
خوبی ها بیشتره  
خوبی بچه پنج ساله زیر خاکم؟\_  
ترنم\_دو قلو های توی شکمت  
من همون کیاوش کافیم بود ولی بود\_  
طرلان\_بسه  
شما چه جوری امید؟\_  
طرلان\_وقتی کیارش گفت مراسم نمیای ما امیدم  
مرسی\_  
ترنم\_وظیفه بود امروز می ریم دکتر  
یه بار رفتم بسمه خودش نیاز به مشاور و روان پزشک داشت\_  
شاید اون خوب نبوده\_  
حوصلش رو ندارم\_  
باید بری\_  
باید...؟\_  
شری\_اره باید  
هه کارم رسید به باید..بهم قرص می تونه بده که اونم ترجیح میدم بعد\_  
زایمان و شیردادنم باشم  
دیگه چیزی نگفتن

کیارش کی میاد تا کی این جا هستید\_  
ترنم\_ فکر کنم یه هفته  
پاشین بریم هفت خوان یه چیزی بخوریم\_  
شراره\_ پایه هستم عجیب  
همه آماده شدیم  
زنگ زدم اژانس  
شری\_ چهلم تمام شد بدو بدو لباس رنگی  
هیس بریم\_  
سریع از خونه بیرون امدم و وارد اسانسور شدم  
ترنم\_ یه دنده  
این یکی شرمنده\_  
نه که اون ها رو قبول کردی\_  
اژانس امد سوار شدیم  
کجا\_  
.. هفت خوان\_  
بالاخره ماشینه رسید به هفت خوان.. پیاده شدیم و وارد رستوران شدیم  
طرلان\_ اگه شیراز بودم این جا رو می کردم پاتوقمون  
خخخ چشم رنگی می خوای؟\_  
طرلان\_ وای نه اونا برتر از گل اند  
نخیر الاغ و عقاب و بقیش یادم نیس\_  
ترنم\_ گربه نر ها  
طرلان\_ گربه های افسانه ای  
زدیم زیر خنده  
یادش بخیر\_  
شری\_ نامردای تنها خور  
به من چه تو دشمن خونیم بودی اون موقعه ها\_  
غذا خوردیم و به سمت خونه حرکت کردیم  
وارد خونه شدیم و یکی لش تر از دیگری روی مبل ها افتادیم  
شراره\_ اسم بچه هات رو چی میخوای بزاری  
چمدونم\_  
ولی من موندم شمیم.. شیما.. شیوا.. شعله.. شمین.. شیدا.. شیده.. شرلین\_  
اینا ثمین و مرلین نبودن\_  
شراره\_ا... واقعا؟  
همه بهش خندیدیم  
طرلان\_ من که شیپور صداس می کنم  
شری\_ غلط کردی بچم  
شادان.. شاداب.. شقایق.. شادی.. ش\_

"ماه بعد 4"  
تلفن کيارش زنگ خورد کيارش داخل دست شويی بودم جواب دادم  
بله\_  
سلام کیانا خوبی؟\_  
مرسی چیزی شده آرمان؟\_  
نه کيارش هست؟\_  
الان میاد آرمان چی شده\_  
..هیچی ابجی\_  
ترنم چه طوره؟\_  
پیش شراره هست\_  
چرا\_  
دیشب بچه اش به دنیا امده\_  
مبارک باشه چرا زود تر نگفتن؟\_  
وقت نشد\_  
کيارش کیه  
ارمان\_  
کيارش بده من  
خدافظ اقا ارمان\_  
خداحافظ ابجی\_  
گوشی رو به کيارش دادم  
سلام داداش...چه خبر...خب...خب...ایول...همینه..پس جور شد...من الان\_  
حرکت می کنم...به امید خدا...اره اره ...ادامه بدید تا پیام...خداحافظ  
وسایل رو بده\_  
کجا\_  
تهران رد کامل اکام رو زدن\_  
اما کيارش\_  
وسایل\_  
اسلحه و لباس و جلیقه ضد گلوله و طناب و تمام وسایل ماموریتش رو آماده  
کردم  
...مواظب بچه هام باش\_  
مواظب بابای بچه هام باش\_  
اون رو باید خدا مواظب باشه\_  
نه خودت مواظب باش کیاوش رو گفتم اون مواظب باشه کافیه\_  
اروم باش عزیز دلم یادت نره دیونه وار دوستت دارم عشقم\_  
...اشک هام راه خورش رو پیدا کرد  
لب هام رو بوسید...دلم نمی خواست از اغوشش بیرون پیام. حس خیلی  
...بدی داشتم. مثل حس ندیدن برای یه مدت خیلی خیلی طولانی  
خدافظ\_  
\_

... و بدون یه نگاه به عقب کنه رفت  
با خودم زمزمه کردم  
... یه کمی صبر کن  
... من هنوز این جا کلی کار دارم  
... یه کمی صبر کن  
... من سوال نیستم جواب دارم  
... یه کمی صبر کن  
... یه لحظه وایسا  
... یه کمی صبر کن  
.. اه

مامان\_رفت؟  
امیدوارم برگرده فقط همین\_  
مامان بغلم کرد و بلند تر برای عشق رفتم زجه زدم ان قدر که همان جا  
خوابم برد  
. کمرم رو گرفت نگاه صورتش کردم  
یه مرد غریبه  
تغییر قیافه داد شد میلاد  
دوباره تغییر قیافه داد شد ارمان  
خدایا چرا این جوری می شه  
از ترس می لرزیدم  
شد علی رضا  
شد کیارش  
خندید  
از پرتگاه و پرت شدن نجاتم داد  
از خواب پریدم  
خدایا یعنی چی  
مامان\_کیانا خوبی دختر؟  
نمی دونم\_  
چی شده؟\_  
خواب دیدم\_  
بیخیال یه گوسفند نذر کن همه چیز به خوبی تمام بشه\_  
امیدوارم\_  
رفتم حمام... پنج مین زیر دوش شاید حالم رو بهتر کنه  
بعد از ده دقیقه از حمام بیرون امدم.. دوباره بی حسی.. حس و حال حمام  
.. هم نیست  
بیا غذا\_  
لباس چی بپوشم؟  
یه تاپ مشکی و یه شلوارک مشکی

کیانا\_  
جونم مامان\_  
می دونم سخته می دونم نمی شه می دونم از یادت نمی ره\_  
خب\_  
اما برا بچه های جدیدت فکر نمی کنی لازم باشه سیاه نپوشی\_  
یه کمی صبر کن مامان... من هنوز کلی کار دارم\_  
کیانا\_  
ماکارانی اووووووم خوبه دستت درد نکنه مامانی\_  
بحث رو\_  
بیخیال مامان چه خبر از عمو اینا\_  
ناراحت علی هستن خونه نمیدان این روزها تنهاست گفتن تو باهاتش\_  
صحبت کن  
در مورد؟\_  
تنها نمودنش\_  
علی صلاح خودش رو بهتر می دونه\_  
فقط تویی که می تونی راضیش کنی\_  
خونه نمیدان... پس علی هم دنبال اکام هست اگه اکام برنده بشه تمام  
زندگیم رو می بازم  
گوشیم زنگ خورد  
بله؟\_  
سلام\_  
تبریک مامان کوچولو\_  
خفه من باید بزنگم؟\_  
بودنم پیشت برات خطرناکه وگرنه میامدم\_  
فدای سرت ولی زنگ زدن که خطرناک نیست؟\_  
نمی دونم\_  
!تا این حد..؟\_  
تا همین حد\_  
اسمش چی شد اخر؟\_  
شرمین\_  
از چی شرم زده شده\_  
خخخ از کارهای ننش\_  
خجالت بکش\_  
دخترم به جام میکشه\_  
دیونه\_  
خوددی\_  
کوفت خوددی تیکه کلام منه\_  
نموخام\_

اینم که تیکه کلام منه\_  
خفه دلم موخاد\_  
خعلی پرویی خعلی\_  
خعلی دلم موخاد\_  
کثافت بیشور خافظ\_  
خافظ بیشور\_

تلفن رو قطع کردم  
رفتم تو اتاقم و در رو بستم  
بدجوری دلم گرفته نگرانم می دونم اتفاق بدی خواهد افتاد ولی بد تر از اون  
اینه که هیچ کاری نمی تونم انجام بدم هیچ کاری  
..اخ بابا کجایی

..علی رضا...بهترین گزینه هست  
شمارش رو گرفتم  
جانم ابجی خانم\_  
علی جریان چیه\_  
جریان همان چیزی است که در پریز است\_  
علی\_

والا\_  
علی اذیت نکن\_  
اگر لازم بود بدونی می دونستی\_  
برای ندونستنم بچم رو از دست دادم\_  
....

علی نمی خوام شما ها رو هم از دست بدم\_  
نمیدی\_

شک دارم\_  
نداشته باش\_  
نمی تونم\_

بین من باید برم\_  
علی\_

مواظب دو تا عشق هام باش\_  
علی\_

کوفت\_  
علی\_

مرض\_  
علی\_

خدا فظ\_  
نرو\_

مجبورم\_ مجبور نیستی\_ کیانا هیچی نگو خدافظ\_ بوق اشغال توی گوشم صدای مرگ میداد تلفن رو قطع کردم و شروع کردم به گریه کردن امشب می خوام بری بدون من خیس خیس چشای نیمه جونه من این دفعه دیگه کاملاً نابود می شم من داغ تک پسر رو نتونستم تحمل کنم حالا داغ عشقم و داداشم و تمام پشت و پناه هام رو هم ببینم؟ وای خدا یه کاری کن من دیگه کم آوردم نمی خوام حرفام نمی شه باورت چی کار کنم خدایا راحت داری می ری که بشکنم عشقم بزار نگات کنم یکم شاید بامن بمون ای قصه ی باد... خدا اگه این بارم اتفاق بد بیافته وای خدا خدا خدا خدا به جون تو دیگه نفس نمونده واسه ی من نرو تو هم دیگه دلم رو نشکن وای خدا نفس کم آوردم این بار هزارمه خدا تا این حد؟ خدا تا این حد؟ به خودت قسم تا این حد حقم نیست خدا... حقم نیست دلم جلو چشمات داره می میره خدا دارم نابود می شم دارم از پا می افتم خدا مگه نمی بینی من رو خدا||| نگان نکن بزار دلم بمونه روی پاهاش فقط یه ذره آخه مهربون باش خدا ببین چه جور داره میره خدا یه بار صدات زدم بدجوری نابودم کردی خدا دوباره از ته دل صدات می زنم این بار نابودم نکن آره تو راست می گی که بد شدم آره خدا تو راست می گی خوشیام طرفت نیومدم اما شکرت کردم اما به بنده هات کمک کردم خدا این ها منت نیست اما این ها هم حق من نیست آروم میگی که جون به لب شدم خدا من جون به لب شدم امشب بمون اگه بری چیزی درست نمی شه



کیارش اگه بری همه چیز بد تر می شه درست نمی شه کاش این رو می  
فهمیدید  
ساده نمی شه بی خبر بری عشقم  
بگو نمی شه بگذری از من  
بگو کنارمی همیشه  
کیارش دیگه نمی بینمت...؟! برا انتقام از من گذشتی...؟! من و بچه هات  
!مهم نبودیم..?  
تو رو خدا  
بین چه حالیم نگو که می ری  
دلم می خواد که دستامو بگیري  
وای خدا دارم می میرم نمی تونم نمی خوام دارم می میرم دادم جون می  
کنم کیاوشم پر پر شد کم غمی نیست حالا عشقم و داداشم هم می حوان  
پر پر شن  
نرو بدون تو شکنجه می شم  
پیشم بمون  
خدا خدا خدا خدا خدا خدا خدا کم اوردم به خدا  
دیگه چیزی نمی گم آخریشه  
کسی واسم شبیه تو نمی شه  
بمون  
الهی من واست بمیرم  
درد شکمم لحظه به لحظه بیش تر می شد  
درد تمام وجودم رو گرفت فقط درد مطلق رو می فهمیدم  
با بدبختی شماره کیارش رو گرفتم  
...دستگاه مشترک مورد نظر در دسترس نمی باشد لطـ  
سریع قطع کردم و شماره علی رضا رو گرفتم  
..دستگاه مشترک مورد نظر خاموـ  
گوشی رو انداختم  
مامانم به در میزد و صدام می کرد  
کشون کشون خودم رو به در رسوندم  
هیچ کی نمی تونه بفهمه...دارم از پا می افتم"  
"هیچ کی نمی تونه بفهمه...نمی کشم در حال فوتم  
( shima.es...باز متن گفتنم اومد خخخ )  
با بدبختی دستم رو دراز می کردم تا در رو باز کنم اما نمی شد  
یه بار دیگه دستم رو سمت در دراز کردم  
"قفل باز شد و سیاهی مطلق"ترنم  
تیدا غذات رو بخور تا بیرمت پیش نی نی خاله شرارهـ  
baby نی نی چیه بگوـ  
وا بچه تو این رو از کجا یاد گرفتیـ

تی وی \_  
تی وی؟ \_  
بله \_  
از دست تو روانیم کردی \_  
گوشیم زنگ خورد  
نگاه کردم خاله دلشوره گرفتم  
سریع برقرار کردم تماس رو  
جونم خاله \_  
سلام ترنم پاشو بیا \_  
چی شده \_  
حال کیانا بده من دست تنهام \_  
باشه الان میام \_  
بین بیا بیمارستان مادر و کودک \_  
باشه باشه الان میرم \_  
اصلا نمی خواد بیای خودم یه کاریش می کنم یادم نبود شیراز هستیم \_  
شما تهران بیخشید خدافظ  
الان میرم دنبال بلیط خاله نگران نباش \_  
نه نیا دختر به بچت برس به خدا یادم نبود فاصله زیاده \_  
مهم نیست خاله خدافظ \_  
زنگ زدم مامان  
مامان خونه ای؟ \_  
اره \_  
پس باش تا تیدا رو بیارم \_  
سریع اولین لباسم رو پوشیدم و کیفم رو برداشتم  
یه زنگ زدم طرلان  
بله \_  
آماده شو بریم شیراز الان میام \_  
چی شده \_  
کیانا حالش بده \_  
وای الان آماده می شم \_  
خدافظ \_  
سریع لباس تیدا رو عوض کردم و سوار ماشین شدیم  
گاز دادم و ده دقیقه ای جلوی خونه ی مامانم اینا بودیم  
سریع زنگ زدم  
به به به به ابجی خودم \_  
شایان وقت ندارم بیا تیدا رو ببر \_  
چی شده \_  
حال کیانا بده باید برم شیراز \_

بلیط داری؟\_

نه\_

پس رسما زحمت کشیدی\_

در رو بزَن\_

واپسا آماده شم بیام\_

تو دیگه کجا\_

خره اشنا دارم بلیط بده\_

وای پس بدو\_

بیا تو\_

در رو زد

سریع رفتم داخل

تو که هنوز وایسادی بدو آماده شو\_

واپسا خب سلام عشق دایی\_

شایان\_

تیدا رو بوسید

نزن نزن رفتم\_

مامان\_ چی شده؟

کیانا حالش بده\_

چش شده\_

نمی دونم\_

شاید چیزیش نباشه\_

هست هست دو قلو داره وضعیتش خوب نبود فشار عصبی و ناراحتی و \_

ضربه و وزن کم وای خدا

خوب می شه چند ماهشه\_

فکر کنم 8\_

شاید می خوان به دنیا بیان\_

نمی دونم\_

شایان امد

خدا فظ\_

با هم بیرون رفتیم رفتم سمت ماشینم

خانم راننده ماشینت رو بزار تو حیاط\_

وقت گیر آوردی\_

بدبخت دارم کمکت می کنم\_

در رو باز کرد ماشین خودش رو بیرون آورد ماشینم رو داخل گذاشتم

به ارمان گفتی؟\_

نه\_

در رو بستم و سوار ماشینش شدم

برو خونه طرلان اینا\_

این دوست ترشیت نمی خواد شوهر کنه؟\_  
توی ترشی نمی خوای زن بگیری\_  
به من چه که عاشق نمی شم\_  
به اون چه که عشقش نمیداد\_  
اها که این طور\_  
گوشیم رو دراوردیم و به ارمان زنگ زدیم  
دستگاه مشترک مورد نظر خاموش  
اه لعنتی  
اس دادم من میرم شیراز  
پیچید داخل خیابان طرلان اینا  
جلوی در طرلان منتظر ایستاده بود  
سریع سوار شد  
سلام\_  
سلام\_  
سلام خانم ترشی\_  
شایان\_  
دیگه حرفی نزد و تند به سمت فرودگاه حرکت کرد  
ماشینش رو کنار پارک کرد  
با هم داخل شدیم  
به سمت یه باجه رفت  
سلام بر نوکر گرام\_  
نوکر عمته\_  
اون که کلفتی\_  
چی می خوای\_  
قربون ادم چیز فهم سه تا بلیط برای اولین پرواز به شیراز\_  
کمت نباشه\_  
نه به اندازه هس\_  
.....از تو\_  
پسره نگاهش به ما افتاد و ادامه حرفش رو خورد  
زلیل مرده کثافت بگو همراه همراهته\_  
نفهم گفتم که سه تا\_  
مدارک\_  
بیا زباله\_  
پرواز نداریم\_  
چیز خوردی\_  
چه چیز\_  
همون چیز\_  
برو بتمرگ یه ساعت دیگه پروازه\_  
\_

یک ساعت چه قدر دیر\_  
خفه شو برو\_  
چشم عشقم\_  
قبلش باید خرم می کردی نه بعدش که خرت از پل گذشت خره\_  
الان من خرم یا تو خری\_  
هر دو\_  
نچ فقط تو\_  
ای خدا خوبه کارش راه انداختم این جوری می کنه راه نمی انداختم چی \_  
کار می کرد  
هیچی عشقوم این جا رو سرت خراب می شد همین\_  
کثافت\_  
روی صندلی نشستم تا نوبتم بشه  
..چشم هام رو بستم و با دستم سرم رو ماساژ دادم  
باز فکر کردی سر درد شروعید؟\_  
امیدوارم کیا خوب باشه\_  
چش شده\_  
نمی دونم\_  
ارمان کجاست\_  
نمی دونم\_  
کیارش هم باهاش هست؟\_  
نمی دونم ولی پیش کیانا نیست\_  
اوف عجب بدبختی\_  
شایان\_ترشی برات خواستگار  
پیدا شده کی بیان  
طرلان\_برو بابا تو هم  
نیان؟گناه دارن همین کارا می کنی ترشی موندی\_  
طرلان\_تو هم همین دلک بازی ها رو می کنی زن بهت نمی دن  
کی گفته ندادن اتفاقا همه ارزوشونه خودم خوشم نمیاد بدبخت بشم\_  
طرلان\_عجب  
شایان عاشق کیانا بود اما خواستگاری نکرد بعد از اون هم فقط دوست دختر  
عاشق نشد و نخواست  
می دونم الان هم نگرانه کیاناست که داره میاد وگرنه این قدر بی قید و بند  
هست که پا نشه با کسی جایی بیاد  
بیچاره داداشم  
جدی گفتم دوستم از تو خوشش اومده\_  
بگو نیاد\_  
کاره دلشه گناه اون نیست\_

هه با يه نگاه عاشق شد؟\_  
اره\_

با يه نگاهم متنفر مي شه\_  
نه بابا\_

اره بابا\_

پس اين عشق در يك نگاه چيه؟\_  
چرته چون عاشق صورتنه نه خودت\_

بابا اعتماد به كهكشان\_

مسافرين پرواز شيراز\_

پاشين پاشين\_

شايان رفت سمت همون باجه

بده بياد\_

بفرما اينم مدارك\_

خدفظ\_

چيه چي شد\_

نچ\_

نچ\_

به من چه خو\_

بحرفم؟\_

بعدا الان يوخ\_

اوكي باي\_

خدفظ\_

سوار هواپيما شديم من و طرلان کنار هم و شايان پشت سرمون يه دفعه

شايان سرش رو آورد جلو

شايان\_تا ما برسيم شيراز كه بچه هم به دنيا اومده تمام شده

طرلان\_بازم بهتر اين هست اين جا باشيم دق كنيم

شايان\_عجب

ترنم\_زنش

شايان\_عمش

همون بهتر كه زن نمي گيري عمه نمي شم\_

از لچ تو هم كه شده مي رم زن ميسونم\_

قشنگ حرف بزن بابا ابرومون رو بردي\_

فداي سرم\_

سنگ پا\_

اقا مي شه درست رو صندليتون بشينيد ميخواد هواپيما پرواز كنه\_

شايان\_واي من اين قدر مهمم تا نشينم پرواز نمي كنه

اگه مي خواي مسخره بازی دربياري همين الان بيرون\_

وااي باشه نزن حالا\_

سریع نشست  
خانم هواپیما که پروازید به شوکول بهم بدید قندم می افته \_  
شوکول؟ \_  
شکلات \_  
اها باشه \_  
میسی \_  
شایان درد بگیری ابرو برام نذاشتی \_  
هواپیما پرواز کرد مهماندار برای شایان شکلات آورد  
آخ خانم دستت طلا فقط ببخشید می شه به سوال بپرسم \_  
نه ازدواج کردم نه قصد ازدواج دارم \_  
من و طرلان دیگه از خنده غش کرده بودیم  
وا از کجا فهمیدید سوالم اینه \_  
اقا خجالت بکش \_  
ولی جون شما سوالم به چیز دیگه بود \_  
چیه؟ \_  
الان نشینم از هواپیما پرتم می کنید پایین؟ \_  
اقا مسخره بازیت رو تموم کن \_  
نچ بد اخلاقی خواستگاری تعطیل اصن اخمویی می ترسم از این به بعد به \_  
اون یکی خانم خوشم تره بگو بیاد طرف من  
زنه از عصبانیت قرمز شده بود  
شایان الان از هواپیما پرت می شی پایین \_  
دختره رفت  
شایان دستش رو گرفت بالا  
دختره به اون یکی چیزی گفت این دفعه به دختر دیگه امد ولی اون دختری  
که شایان گفت نبود  
وا چرا شما امید من با اون یکی خانم کار دارم \_  
چرا مسخره بازی درمیارید \_  
کار داشتن مسخره بازیه؟ \_  
بستگی به نوع کارش داره \_  
سر کار بودن... عامل شادی بودن... بامزه بودن... جذاب بودن... مثل شما \_  
خوشکل و مهربون و با شخصیت دختره لبخند زد  
شما لطف دارید \_  
حالا می شه اون یکی خانم رو صدا کنید \_  
علاوه بر من و طرلان دیگه تمام هواپیما به شایان نگاه می کردند و می  
خندیدند  
واقعا که اقا \_  
خب کارش دارم \_  
دختره رفت و این دفعه همون دختر خوشملمه امد

شایان یواش گفت  
اوا قلبم رفت تو شوووووووورتم وای نرو در نرووووو میگم نرو عجا \_  
چیزی می خواید اقا؟ \_  
اره نسکافه از دست شما خوش مزه تره از دست اونا تلخه \_  
وا \_  
والا \_  
باشه الان میارم \_  
مرسی دارید شما \_  
وظیفست اقا \_  
بله پولش رو می گیرید کلفت \_  
این زو یواش گفت  
چیزی گفتید \_  
گفتم چه قدر شما خوبید گلید از اونا مهربدن ترید خیلی خیلی باشخصیت \_  
هستید  
مرسی عزیزم \_  
شایان عشقم زن می خوی \_  
عشقمو کوفت دوس مخمل می خوام \_  
اوکی داداشی موفق باشی \_  
شایان بلند شد  
اقا کجا \_  
دلیو \_  
اها بفرمایید \_  
با هم رفتن  
ترلان \_ از دست این داداشت  
  
ترلان \_ بالاخره رسیدیم  
شایان \_ اخ منم به مراد دلم رسیدم  
مردات یا لیلیت؟ \_  
شایان \_ اسمش سحر بود چشم سبز دوست دارم خو  
دیوانه \_  
شایان \_ خب کجا بریم؟  
بیمارستان مادر و کودک \_  
اقا دربست \_  
شایان \_ بیمارستان مادر و کودک  
بفرمایید \_  
همگی سوار شدیم و به سمت بیمارستان حرکت کردیم  
ترلان \_ وای خدا چه قدر یواش میره  
شایان \_ اخی تند دوست داری؟



تو از اون جلو هم می شنوی؟\_  
اقا تند برو که خشه خشه (خوشه خوشه)\_  
باشه داداش پس بشین تا بریم\_  
راننده تند رفت و چند بار لایی کشید  
بالاخره رسیدیم بیمارستان  
دیگه واقعا طاقتم تموم شده بود  
دویدم سمت اتفاقات  
بخشید خانم بیماری به اسم کیانا تهرانی دارید؟\_  
پرستار شروع به چست و جو کرد  
بله قسمت زنان و زایمان هست طبقه دوم\_  
سریع رفتم طبقه دوم تو راهرو خاله رو دیدم  
خاله\_  
می گن حالش خیلی بده باید بچه هاش به دنیا بیاد چون خطر ناکه امضای\_  
شوهرش رو میخوان  
می گفتید شوهرش ماموریه معلوم نیست کی بیاد\_  
گفتم گفتم من مادرشم من امضا می کنم گفتند قبول نیست\_  
شایان\_ بدید من امضا می کنم به جای کیارش  
تو\_  
اره بهتر اینه که دست رو دست بزاریم\_  
خاله\_اره تو امضا کن پسرم  
شایان سمت اتاق رفت پرستار جلوش رو گرفت  
می خوام امضا کنم زنم عمل بشه\_  
پرستار چند تا برگه بهش داد و اون امضا کرد  
...کیانا رو آماده کردند و به اتاق عمل بردند و ما یک ثانیه هم ندیدیمش  
خاله چرا کیا این جوری شد؟\_  
کیارش رفت هرچی کیانا گفت نرو رفت اولش گریه کرد بعدم این جوری\_  
نکنه ...وای خدا برای همین ارمان هم جواب نمی داد من و طرلان با ترس  
نگاه هم دیگه کردیم  
اوف همین بدبختی ها این وسط کم بود  
دوباره به ارمان زنگ زدم  
...دستگاه مشترک مورد نظر خام\_  
اه لعنتی به کیارش زنگ زدم  
..دستگاه مشترک مورد نظر دردست\_  
لعنتی لعنتی لعنتی  
خاله شماره علی رضا رو داری؟\_  
اره چی کارش داری؟\_  
من هیچی کیانا کارش داشت گوشیتون رو می دید بهش زنگ بزنم؟\_  
خاله گوشیش رو داد بهش زنگ زدم

...دستگاه مشترک مورد نظر خامو\_  
اه...  
خاله خاموشه\_  
طرلان میلاد رو بگیر\_  
من؟\_  
بدو\_  
طرلان شماره میلاد رو گرفت  
دردسترس نیست\_  
...وای خدا دارم دق می کنم چرا هیچ کدوم چی شده وای خدا خدا نکنه که  
شایان\_چی شده؟  
ارمان و کیارش و علی رضا خاموش هستن نکنه رفتند برا انتقام از گروگان \_  
کیاوش  
شایان\_خب؟  
گروگانه خیلی زرنگ بود خیلی نگرانم\_  
نگران نباش ابجی هر چی خدا بخواد\_  
همین طور جلوی در اتاق عمل رژه می رفتم  
وای چرا نمیاد بیرون\_  
شایان\_این قدر راه رو اعصابی  
برو بیرون\_  
باشه\_  
شایان رفت بیرون  
...نشستم و سرم رو با دستام گرفتم  
اه .. لعنت به این زندگی  
رفتم بیرون...یه گوشه تو حیاط شایان وایساده بود  
از چیزی که دیدم هنگ کردم  
شایان..... کنت ....یه پاکت...فندک...نخ پشت نخ  
!باسگار روشن می کنه سیگار بعدی رو...شایان دلک من؟! سیگار؟..  
شایان برگشت و چشم تو چشم شدیم  
سرش رو انداخت پایین  
اشک من هم افتاد پایین  
رفتم جلو در یه قدمیش  
داداشی\_  
...  
نکن.نسا.نکش\_  
قطره های بعدی تند تند و بدون فاصله از چشمم سر می خوردن و پایین می  
آمدند..  
برگشتم به سمت داخل برم  
بازوم رو گرفت

گریه نکن ابجی گریه نکن فداتشم گریه نکن باشه دیگه نمی کشم\_  
پاکت رو سطل اشغال انداخت  
گریه هام تمامی نداشت رفتم تو بغلش و بلند بلند گریه کردم  
گریم به هق هق تبدیل شد اما دلم اروم نشد  
دلم می دونست اشوب در راه هست این ها چشمه های کوچیکشه  
اروم شدی؟\_  
هیچ چیزی اغوش داداش بزرگ ترت نمی شه با این کارات ازم نگیرش \_  
خواهش می کنم  
اشک هام رو با انگشتش پاک کرد انگشتش بوی گند توتون می داد  
بریم داخل\_  
با هم داخل بیمارستان شدیم  
چی شد؟\_  
طرلان\_هیچی  
همون لحظه پرستار

بیرون امد  
خانم چی شد؟\_  
صبر کنید از پزشکش پرسید با اجازه\_  
و سریع رفت  
اه بازم هیچی به هیچی  
تا کی باید این جا صبر کنیم اخه  
پزشک بیرون امد  
همه دویدم طرفش هیچ کس توانایی پرسیدن نداشت  
طرلان-دکتر خوبه حالش دیگه؟  
حال کی؟-  
اه مسخرمون کرده این وسط  
شایان-بیمارتون که اتاق عمل بود  
بچه هاش خوب هستن یه کم زود به دنیا امدن اما وضعیتشون نرماله الان -  
میارنشون  
خودش چی-  
هنوز در حال عمله البته با یه پزشک دیگه-  
دکتره رفت  
دوباره سکوت  
درباز شد و پرستار ها دو تا چرخ مخصوص بچه ها آوردند  
سریع یکی تز بچه ها رو بغل کردم  
وای خدای من چه قدر ناز و کوچولو هست  
اون یکی رو هم خاله بغل کرد  
طرلان-وای فداتون بشه خاله نانا

لبخند به لب همه آمد اما سریع جمع شد خود کیانا چی می شه  
شایان بچه رو ازم گرفت حسرت رو از چشم هاش خوندم  
به به گل پسر دایی عجب مرد کوچکی بزرگ شو پسر بشی پایه ی دایی  
محکم زدم تو سرش  
شایان-آخ.. چرا میزنی ملعون؟  
از کجا فهمیدی پسره؟-  
چون خودش رو لوس نمی کنه جنترمن هس-  
باز زدم تو سرش  
دیگه چرا میزنی-  
بشه پایه تو؟می خوای مثل تو خنگ بشه؟-  
خیلیم دلش بخواد-  
بچه رو داد به من و اون یکی رو از طرلان گرفت  
وای دخمل لوس زودی بزلگ شو برای دایی زن بگیر تا اینا از حسودی -  
بمیرن  
با چشم های از حدقه درآمده نگاهش می کردیم  
خاله- تو بچت باید با اینا ازدواج کنه تازه می خوای اینا برات زن بگیرن؟  
زن هرچی جوان تر بهتر اصن دوستای همین لوس خانم کوچولو بزرگ شد -  
می گیرم  
دوباره زدم تو سرش  
پرستارا با صدای بلند خندیدند  
وا اینا این جا بودن  
یکی از پرستارا خیلی خوشگل بود چشم و مو مشکی خوش اندام و جذاب  
شایان خیره خیره نگاهش کرد  
نه نمی خوام نظرم عوض شد زن باید چشم و مو مشکی باشه پرستار -  
باشه  
من و طرلان زدیم زیر خنده  
پرستاره هی سرخ و سفید می شد  
شایان از نگاه کردن بهش دست برنمی داشت  
شایان-تا ازش تعریف کنی سرخ و سفید بشه  
جلوی خانواده و همکارش که شاید دوستشم باشه بهش بگی من از تو -  
خوشم آمده  
پرستاره-مبارک باشه با اجازه  
از ما جدا شد و شایان هم پشت سرش رفت و ما فقط می خندیدیم  
خاله دو تا تراول پنجاهی به پرستار داد  
یکیش هم برا اون یکی خانمه-  
شایان-حق زن من رو ندید به اون  
با تعجب به شایان و دختره که بغل دستش بود نگاه کردیم  
!مخ زنی به چه سرعت...؟

شایان پنجاهی رو از دست پرستاره گرفت و با ناز و ادا و عشوه داد به دختره  
ما دیگه از خنده داشتیم غش می کردیم خیلی باحال ادا در میاورد  
خاله-لباس بچه ها و پتو داخل این ساکه شما دو تا بچه ها رو ببرید تا من  
بینم کیانا چی می شه  
نه خاله شما برید من می مونم خبری شد میارم-  
طرلان-من بچه داری بلد نیستم می ترسم خیلی کوچیک هستن من می  
مونم شما برید  
حرفش منطقی بود  
هرچی شد سریع خبر بده-  
چشم هاش رو به نشانه باشه بست  
بچه رو سرش جاش گذاشتم و حرکت کردم  
یه لحظه وایسادم  
طرلان خبر خوش بیار-

طرلان

پرستاره-اقا شایان

هوم؟-

چیزی لازم ندارید-

نه-

مطمئن؟-

نه-

چی می خوای عزیزم-

این که از این جا بری رو اعصابی-

دختره با دهان باز نگاهش می کرد

خواست جواب بده که شایان پیش دستی کرد

لطفا هیچی نگو و برو-

دختره به شایان زل زد

اما-

لطفا-

دختره بی صدا رفت شایان بالای سرم رژه می رفت...هه این همون بود که

به ترنم گفت بالای سرم رژه نرو

من شایان رو همیشه یه ادم سر خوش دیدم این اشفتگی الانش رو نمی

فهمم

وقتی هم به این پرستاره هم سحر مهمان دار هواپیما پیشنهاد داد ازش

متنفر شدم اما واقعا یه موجودیه که ادم رو جذب می کنه نمی شه ازش

متنفر بود اما بعد از رفتن ترنم نگاه پرستاره هم نکرد با وجودی که بهش پا

داد نمی فهمم نمی فهممش  
شایان-  
بله؟-  
می شه بالا ی سرم رژه نری؟-  
بی صدا روی صندلی نشست حاضرم قسم بخورم هر زمان دیگه بود به این  
راحتی سکوت نمی کرد  
شایان-  
دیگه؟-  
دلیل این اشفتگی و تظاهر هات چیه؟-  
اینایی که گفتی یعنی چی-  
خودتی-  
چی؟-  
همونی که من رو فرض کردی-  
سعی کن تو نخ مردم نری و سعی نکنی خودت رو عقل کل بدونی-  
دوسش داری؟-  
کی رو؟-  
کیا-  
خودم از حرفی که زدم دهنم باز موند  
همه فهمیدن جز خودش-  
اما اون-  
می دونم شوهر داره اما علاقه من برای قبل از ازدواجشه شاید مقصر -  
خودمم زمانی که باید  
د پا پیش نگذاشتم فکر می کردم می دونه نمی دونستم تنها کسیه که  
نمی دونه پس تو قلبم چالش کردم چون زن مردمه اما عذابم میده شوهرش  
الان این جا نیست عذابم میده من اینجام و اون مال من نیست  
کیارش دوسش داره-  
تا حالا با همین که خوشبخته دوسش داره زنده موندم اما پس کجاس این -  
اقا کیارش  
بعد از کشته شدن بچش-  
انتقام از زن و بچش مهم تر نبود چرا کیانا باید به خاطر شوک عصبی زود تر -  
...بچه هاش به دنیا بیان و خودش  
کیارش نمی دونه-  
اما می دونست زنش حاملس-  
نمی دونم شاید دلیلش قانع کننده باشه-  
نه به اندازه جون زن و بچش الان چهار ساعته کیانا تو اتاق عمله-  
این اتفاقا همه رو داغون کرده بیش تر از همه کیانا و کیارش هممون کم -  
آوردیم  
حالا سحر خوشکل تره یا شبنم؟-

شب‌نم؟-  
همین پری ستاره-  
پری..ستاره؟اینا دیگه کین-  
چون ترشی هستی این قدر خنگی-  
تو ترشی تری-  
پسر ترشی نمی شه-  
هیچ فرقی نداره-  
خیلیم داره-  
من سحر دارم شب‌نم دارم-  
پری و ستاره داری-  
این دو قلم رو ندارم خدایی-  
خودت الان گفتی-  
می گم خنگی می گی نه منظورم این بود که شب‌نم همین پرستاره-  
بلند خندیدم  
پری ستاره یعنی پرستاره وای از دست تو وسط جدی و غم جک می شه -  
خیلی باحاله خوش به حال زنش  
زنوم می شی-  
واااای همه حرفام شنیدی-  
بعله-  
پرستاری با عجله بیرون امد رفتم جلوش  
خانم چی-  
سریع پسم زد و تند دوید  
استرس بدجوری تو قلبم افتاد  
پرستاره با سه نفر دوید تو اتاق  
مات و مبهوت به در اتاق عمل زل زدیم  
یه پرستار دیگه خارج شد  
چی شد-  
متاسفم-  
متاسفم متاسفم متاسفم متاسفم متاسفم متاسفم  
این کلمه مدام تو ذهنم تکرار می شد  
شایان با عجله از بیمارستان خارج شد  
بلند شدم و از اون جا خارج شدم ترنم به سمتم میامد ترسید  
چی..چی...ش...د...ه-  
گفت متاسفماین روزها پارو را رها کرده ام و دراز شده ام کف قایقی معلق -  
! که به هیچ کجا نمی رود

...چشم هام رو باز کردم  
دیگه انگار جزو زندگی روزمره من شده که هیچی نفهمم و بعد تو بیمارستان

...چشم باز کنم  
آه.. لعنت به این زندگی... آخه خدا جون قربونت برم تو که تا نصفه ی راه می  
..بری تا تهش پیر خلاصمون کن خب  
نه نبر کیارش دق می کنه بچه هام  
با یاد اوری کیارش باز عصاب زد به معدم دست گذاشتم رو معدم وا چرا  
!احساس می کنم دلم خالیه..؟  
حرف های دکتر تو ذهنم تداعی شد ماه های آخر برای کسی که دو قلو داره  
اونم وضعیت تو خطرناکه باید به دور از استرس و در آرامش مطلق باشی  
اشکم روی گونه هام روان شد.. یعنی هم کیارش رو از دست دادم که الان  
نیست هم بچه هام رو؟  
...نه تحمل این یکی دیگه خارج از توانه  
طرلان وارد اتاق شد  
این چرا این شکلیه؟! ریملمش کامل ریخته بود زیر چشمش صورتش زرد بود  
بی حال قدم برداشت  
نکنه... نکنه برای کیارش و بقیه... نکنه بچه هام.. خدا همه عزیزام رو با هم  
!گرفتی؟  
طرلان-  
با تعجب بهم نگاه کرد  
!به هوش امدی؟-  
-...  
کیا حوبی؟-  
-...  
!چرا هیچی نمی گی؟-  
!قطره ای اشک از چشمم چکید خدا تا کجا صبر؟  
کیانا تو که ما رو دق مرگ کردی-  
-...  
یه چیزی بگو-  
بچه هام-  
حالشون خوبه الان میارنشون-  
با تعجب به در اتاق نگاه کردم مادر و بعد از اون ترنم وارد شدن دو بغلشون  
بچه بود  
لبخند زدم  
سالمن؟-  
ترنم- دختر تو نمی دونی چند ماهته؟ فکر کردیم هشت ماهته بچه ها باید  
برن تو شیشه و بدبختیا اما هشت ماهت تموم شده بود سالم بودن  
اولین بچه رو مامانم بهم داد  
!طرلان- به نظرت دختره یا پسر؟  
پسر-



ترنم-از کجا فهمیدی  
حالا-  
بگو-  
شانسی-  
چون مامانم به یاد کیاوش پسرشو بغل کرده  
طرلان-اسمشون چیه  
باید نظر کیارش رو هم بدونم-  
!طرلان-این همه مدت نپرسیدی؟  
این قدر مشغله بود وقت این چیزا نشد-  
همه سکوت کردن  
بچم رو به بدنم چسباندم  
بوی کیاوش رو میده  
چشمه‌هاش رو باز کرد...ابی با رگه های عسلی موهاش هم مشکی بود  
بوسش کردم گریه کرد  
بهش شیر دادم  
..آرامش داشتم بعد از مدت ها  
خیلی زود خوابید دادمش مامانم دخترم گریه می کرد از ترنم گرفتمش  
چشم هاش بسته بود موهاش طلایی بود لژخندی زدم و بهش شیر  
دادم...کمی شیر خورد...شیر خوردن رو رها کرد و به من ژل زد تمام تنم لرزید  
وای خدا این کیاوشه..این کیاوشه  
...کیا-  
مامان-دختره  
قطره های اشکم روان شد...همه ساکت بودند  
چشم هام رو بستم (می ره به قدیم)  
وای جیگر بابا عسل بابا وای یعنی من پدر شدم وای فدات بابا-  
پس من چی؟-  
فدای زن خودم با این جیگری که به دنیا آورده موهاش به تو چشم هاش به -  
من مثل همین خارجی هاست ایرانی نمی خوره اصلا  
بده بینمش-  
تو اینو بیش تر من دوست داری-  
تو هم اینو بغل کردی من رو نه-  
پیشونیم رو بوسید و بچه رو تو بغلم گذاشت  
چه نازه عزیزم-  
اسمش رو چی بزاریم-  
کیاوش-  
!کیارش و کیاوش مثل هم نمی شن؟-  
نه خوشمله-  
کیارش-باشه خانمی کیارش و کیاوش و کیانا

لبخندی زدم  
!خبری از کیارش نشد؟-  
طرلان-نه  
پس چرا چشم هاتون قرمزه چرا وضعتون اینه-  
نگاهی به هم کردند انگار تازه قیافه تابلو هم رو دیدن  
ترنم-ما این جوری امیدم وحشت نکردی  
کم نه-  
طرلان-مفصله  
می شنوم-  
طرلان-من که نمی تونم بگم ترنم تو بگو  
ترنم-دیدم چند ساعت گذشت و خبری نشد  
خیلی نگران شدم بچه ها خوابیده بودن به خاله گفتم من برم اب بخورم به  
سر به طرلان هم بزنم  
اونم دلش شور می زد گفت به منم خبرش رو زود بده داشتم می رفتم  
جایی که اتاق عمل بود که وسط های راه یه دختری که زانو زده بود رو زمین  
دیدم رفتم کمکش با ناباوری دیدم طرلانه فقط گفت متاسفم اشک هام  
میامد و زل زده بودم به دهان طرلان هیچی نمی فهمیدم کم کم دیگه  
داشتم از حال می رفتم که یه پرستار آمد -! خانم شما این جا هستید؟! کل  
بیمارستان رو دنبالتون گشتم  
بی توجه بهش گریه می کردم  
نمی خواید برید پیش همراحتون؟-  
طرلان با صدای بغض دار-اشتباه گرفتید خانم  
نه خانم کیانا تهرانی زنده هس داره میره به بخش با نا باوری نگاهش می -  
کردم یعنی ... یعنی  
طرلان-شما خودتون گفتید تاسفم  
من نبودم یه خانم دیگه بود ما هم نا امید بودیم اما شوک اخری دوباره -  
ضربان قلبش رو برگرداند  
یعنی خوبه؟-  
ترنم چشم هاش رو باز و بسته کرد هر دو اشک می ریختند فکر کنم دوباره  
رفته بودن به همان زمان  
دکتر چی گفت-  
همه چیز خوبه ولی-  
استرس همه ی وجودم را گرفت  
!ولی چی؟-  
چیزه-  
بگو-  
هیچی-  
ترنم-

جفت به بدنت گیر کرده بود مجبور شدند رحمت رو بردارند-  
.....یعنی-

دیگه نمی تونی بچه دار بشی-  
وجودم خالی شد..جمله اخر مثل پتک به سرم وارد شد...حتی دیگه بچه  
هم نخوای حس این که می تونی بچه دار بشی خیلی شیرینه یعنی من  
.....دیگه

..وای خدا...اینم ضربه اخر

دیگه تا کجا

صدای گریه ی یکی از بچه ها بلند شد به سختی بلند شدم مامان بغلش  
کرد و بهم دادش

بالبخند شیرش رو دادم وای خدا چه قدر این دخترم شبیه کیاوشه اصلا  
خودشه فقط جنسیتش فرق داره

!اسم هاشون رو چی می گذاری؟\_

!کیارا و کیاراد چه طوره؟\_

کیاوش و کیمیا نمی گذاری؟\_

نه\_

خوبه موافقم عزیزم\_

مامان\_

جونم\_

به روم نیاورد که دیگه مامان نمی شم یعنی

بیخیال عزیزم مهم نیست\_

سکونم رو که دید خودش ذهنم رو خوند لبخندی زدم هر چند بی جان

از کیارش چه خبر\_

هیچ\_

علی و ارمان و میلاد و شهاب چی\_

اون ها هم هیچ\_

طرلان و ترنم کجا هستند\_

رفتند خونه\_

کاش می گفتید برن تهران این جا ماندن که چی\_

گفتم اما به هیچ وجه قبول نکردند تازه می خواستند برن هتل با هزار\_

بدبختی راضی شون کردم برن خونه

چه جوری به این سرعت پرواز گرفتن آمدن؟\_

دوست شایان\_

شایان هم بود؟\_

اره\_

ای بی معرفت نامرد پس چرا نیومد ببینمش ؟\_

خدا خیرش بده اگه اون نمی خندوندمون دق می کردم\_

شایان داداش گل خودمه مامانی\_

اره مثل پسر نداشتمه\_  
چرا نیامده ملاقات؟! وا یادم باشه یه کتک مفصل بدهکاره با این کارش... نگاه  
کیارا کردم خوابیده خوابیدنش هم مثل کیاوشه اهی کشیدم چه اتفاقاتی که  
!این مدت نیافتاد خدایا تا کجا پیش خواهیم رفت؟  
سلام دخترم\_  
نگاهی به رو بروم کردم یه زن چهل ساله روبروم بود  
سلام\_  
گفتم دیگه مردی شانس آوردی واقعا دختر قوی هستی من که دکترا \_  
بودم به زنده شدنت امید نداشتم  
...من هنوز این جا کلی کار دارم..من سوال نیستم جواب دارم  
کی مرخص می شم\_  
چه عجله ایه دختر جون دیشب در حال فوت بودی\_  
من با بچم فوت شدم خانم کجای کاری  
از بیمارستان متنفرم\_  
چرا\_  
بچم رو ازم گرفت\_  
اما دو تا بچه دیگه بهت داد\_  
همون رو هم داد پنج سال بعدش گرفت این جا باشم یادش می افتم نمی \_  
خوام بهش فکر کنم  
اوکی حالت خوبه فردا مرخصی\_  
تنکس\_  
گوشی مامان زنگ خورد و بیرون رفت  
خواهش گلی این قدر تو فشار های عصبی نباش یکم استرس ها و \_  
مشغله های فکری رو کم کن  
من مشغله فکری ندارم\_  
!با همه اره با منم اره؟\_  
!چی اره؟\_  
من دکتر الکی نیستم که مشکل مریضم رو نفهمم\_  
نه بابا\_  
برای این که رحمت\_  
متاسف شدم\_  
همین؟\_  
این قدر مشکل از این بد تر هس این فقط وجودم یه خلا حس می کنم یه  
حس پوچ و توهی بودن هه کجاشو دیدی ما بد تر از ایناشو دیدیم  
هیس خدافظ\_  
عجب اینم از این  
مامان وارد اتاق شد و دکتر رفت

!کی بود؟\_  
اصلا صدام رو نشنید  
مامان\_  
ها؟\_  
!ها؟! مامانم به من بگه ها؟  
کی بود؟\_  
هیچکی\_  
چی شده؟\_  
هیچی\_  
هیچ کی و هیچی شما رو این قدر پریشون کرده؟\_  
دکتر چی گفت\_  
این یعنی خفه شم دیگه\_  
نخیر\_  
مامان\_  
جانم\_  
چی شده مامان\_  
هیچی گلم\_  
مامان\_  
جانم\_  
نمی گید؟\_  
چی رو؟\_  
وای پس نمی خواد بگه  
مامان دل دردم رو تشدید نکن\_  
هیچی مامان ترنم گفت کی مرخص می شی گفتم نمی دونم\_  
همین؟\_  
گفت نگرانه هنوز خبری از ارمان و بقیه نشده\_  
چیزی شده؟\_  
نه\_  
مامان\_  
نه من تو فکر این بودم که چرا هیچ خبری ازشون نیست\_  
اکام قویه خیلی قویه وای خدا... اینجوری نمی شه  
من فردا مرخص می شم\_  
زود نیست\_  
مامان\_  
بین کیانا تو بچه داری پا نشی بری دنبال انتقام و جست و جو باید به بچه\_  
هات بررسی  
مامان چی شده\_  
هیچی ناپدید شدند\_  
\_

درد دلم شدید شد  
مامان ترسید سریع زنگ پرستار رو زد  
پرستار آمد  
خانم خانم خوبید؟  
اره\_  
خانم رنگتون زرده\_  
سریع رف  
دردم شدید بود  
دکتر آمد  
چی شدی تو باز\_  
چیزی نیست خوب می شم\_  
دکتر\_خبر بد شنیده؟  
مامان\_اره  
بابا این باید دور از استرس و غم و خبر باشه\_  
مامان\_بیخشید  
الان یه آرام بخش بهت می زنم خودت هیچی به خاطر بچه هات که شیر \_  
می خورند یکم اروم باش دختر  
دردم شدید بود  
\*\*\*

چشم هام رو باز کردم  
وا شایان بالا سر من چی کار می کنه؟  
سلام\_  
سلام این جا چی کار می کنی\_  
خب این جا خصوصیه اتاق می شه پیام بعدم دنبال کار های ترخیصت بودم\_  
تو؟\_  
شوهرتم خب\_  
ها؟\_  
نیگا قیافش نکن چشاتو این جوری کاکو\_  
دو روزه اومده شیراز برام کاکو کاکو می کنه\_  
کجای کاری زن شیرازیم گرفتم\_  
تو که گفتی شوهر منی\_  
من که نگفتم این پرستارا گفتن وای خاک بر سرم دیدی چی شد من مخ \_  
یکیشون زدم ولی به جای شوهر سر به نیستت امضا کردم فکر کرد زن دارم  
زد تو سرم جلو همه ابروم برد  
وا\_  
والا به خدا عجب دست سنگینی هم داشت نیگا صورتم قرمز کرده\_  
جای قرمزی رو صورتش بود  
کثافت بی شور میای شیراز ملاقاتم نمیای\_  
\*\*\*

زنم نداشت \_  
همین که زدت؟ \_  
نه بابا اون یکی \_  
من؟ \_  
تو که زنم نیستی بابا \_  
وای از دست تو \_  
یه پرستار داخل شد  
...سلام عزیزم بالاخره مرخ \_  
با دیدن شایان ادامه حرفش رو خورد اخمی کرد  
مرخصید \_  
وا انگار من شوهرش رو دزدیدم خوبه جدی جدی هووم نیست وگرنه حرمت  
زن اول نگه نمی داشت  
بابا خوش سلیقه \_  
شایان برام خط و نشون می کشید خب اگه دوستش داری بگو بهش  
بینید خانم \_  
شایان با دستاش دهنم رو گرفت دهنش رو روی گوش گذاشت  
خره بگی به جرم جعل امضا بازداشتتم \_  
اگه دوستش دا \_  
نه عاااااامو \_  
از دست تو \_  
شرمنده این شوهرم داشته اذیتون می کرده \_  
یعنی چی خانم واقعا که شما می دونستید واقعا شورش رو دراوردید \_  
عجب ادمایی پیدا می شن ها  
از اتاق بیرون رفت  
قد قد قد قد قد قد \_  
دردا از دست تو \_  
پاشو بریم حرف نزن \_  
کو مامانم \_  
رفت خونه رو مرتب کنه \_  
خب تو لباس کیاوش رو عوض کن \_  
کیاراد بپر بغل دایی \_  
کیاوش.. اه.. چه خوب به روم نیاورد  
هه همه ما درگیر تظاهریم به کجا خواهیم رسید  
لباس های کیارا رو عوض کردم  
تمومید \_  
حالا گمشو بیرون تا آماده شم \_  
ادب \_  
رفته گل بچینه \_

خاک بر سرت کپاراد دایی از این بوزینه یاد نگیریدا بیاید مثل خودم با \_\_  
شخصیت و خوب بشید  
تو باید اسمت شروین می شد\_\_  
چرا\_\_  
از بس شر هستی\_\_  
مرسی زنووووووم\_\_  
درد\_\_

بیرون رفت  
از تخت بلند شدم هنوز درد می کنه بدنم  
اهسته لباسم رو پوشیدم  
چشم هام رو بستم  
خب برو بیرون تا لباسم عوض کنم بریم\_\_  
بیرون چی کار\_\_  
خب لباسم عوض کنم\_\_  
یه جور می گی انگار بار اول می بینمت ببخشیدا بابای این بچه منم می \_\_  
خواهی تا عملی الان تشریح بدم برات که چه جوری به وجود آمده  
بی ادب\_\_

ادب نمی گذاری برای ادم\_\_  
از تخت بلند شدم یکم درد داشتم  
کیارش سریع به کمک امد و لباسم رو عوض کرد  
لیخند غمگینی زدم اشک هام بی مهابا روی صورتم می ریختند اخ چه قدر  
الان دلم سینه کیارش رو می خواد که تو بغلش گریه کنم از نبودش گله کنم  
از اکام و دنیا شِ کوه کنم... اه لعنتی  
چرا این اشک ها بند نمیان؟! باید بند بیان باید با ادمای اطرافم مثل خودشون  
با تظاهر برخورد کنم باید فکر کنن مهم نیست فقط کیارش میفهمه منو فقط  
اون بچش بوده کاش بود کاش... خدا درد بچم رو تحمل کنم یا نبود تک  
عشقم؟ نبود تک دلم نبود شاه دلم نبود زندگیم وای چه حس بدی دارم حس  
پوچی مطلق اه اشکا چرا بند نمیان بند بیاین لامصبا ولی نه من باید فکر  
نکنم باید برای بچه هام ضرر نداشته باشه نباید خون دل بهشون بدم نباید  
غمگین باشم اما اخه مگه میشه؟  
اشکام رو پاک کردم اما برق اشک تو چشم هام بود بیرون رفتم  
بریم-  
بزنی بریم-

!ترنم رو هم دیدم وا این چرا نیومد داخل؟ چرا؟  
چرا با حسرت نگاه شایان می کنه؟ چون ازدواج نکرده؟  
بدبخت حالا فکر کن ازدواج کرده می شدی عمه تو فحش می خوردی-  
نگاهم کرد این ترنم چرا ترنم همیشگی نیست  
تری-



هوم؟-

ارمان چیزیش شده-

نه-

پس-

زد زیر گریه -تا کی تظاهر کیا گم شدن می دونی یعنی چی

اشک های من هم راه خودشون رو پیدا کرد

همه با تعجب نگاهمون می کردند

ابغوره نیاز نیست بیاین برید تا شبنم به جرم زن ازاری زخم نشده-

همه پایین رفتیم

شایان-تاکسی آماده در خدمت شما

کیارش ماشینم هم نیاورد تا استعمال نگیرند با هک چند تا دوربین پیدامون

کنند

همیشه نگرانم بود اما فکر این رو نکرد وقتی که بره من داغون ترم

اصلا نفهمیدم کی رسیدیم کیاراد رو بغل ترنم دادم و خودم زود تر وارد لابی

شدم

به به خانم قدم نو رسیده مبارک-

یه پنجاهی بهش دادم

اینم شیرینی سلامتیش به شما-

خدا از بزرگی کمتون نکنه خانم-

سوار اسانسور شدم خیلی زود رسیدم در خونه رو باز کردم

طرلان-به به مامان خانم

به اتاق رفتم

مامان-دختر پاشو غذا بخور بینم ضعیف شدی

گشتم نیست-

دو تا بچه رو شیر میدی باید مقوی باشه براشون پاشو بینم-

با زور غذا دهنم کرد ۵ ماه بعد

ترنم چی شد-

کیارا گریه کرد

هیچی-

کیارا رو بغل کردم خودتو لوس کردی دخمل بد

یعنی هیچ خبری ازشون نشد-

نه کیانا دیگه کم اوردم نه من تنها شراره هم-

طرلان هم-

کیاراد هم شروع به گریه کرد طرلان سریع بغلش کرد

واقعا نمی دونم چی کار کنم-

من می دونم-

چی تو سرته-

خیلی چیزا-

کیانا-  
طرلان اشک می ریخت  
من هفت دست کوت نشدم فقط چند دست الان وقت تلافی و ادامه ی -  
بازیه  
اما دیونه-  
البته هنوز یه کمی کار دارم اما داره حل می شه-  
گوشی رو بلندگو هست؟-  
اره-  
طرلان-  
هوم-  
این چی می گه-  
نمی دونم ولی-  
ولی چی-  
از وقتی بچه ها یک هفته شدن صبح ها میدادشون به من و خاله می رفت-  
کجا-  
نمی دونم-  
داره همه چیز درست اونجوری که می خوام می شه-  
چه جوری-  
پشت خطی دارم فعلا-  
کیارا بیدار بود  
عزیز دل مامان تو مگه نمی خوای بخدابی ساعت یازده شبه شیطان-  
قطع کردم گوشیم سریع زنگ خورد  
سلام-  
سلام کیانا خانم-  
خانم تهرانی-  
کلاس نگذار خانم این جا شیراز است-  
هر جا می خواد باشه-  
خواسم بگم حله-  
فردا میام می گیرمشون-  
باشه خانم-  
خدافظ-  
به سلامت عزیزم-  
پسره عوضی  
لبخندی زد همه چیز داره درست می شه  
کیارا خوابیده بود به طرلان دادمش و کیاراد رو گرفتم و با خواباندن اون سعی  
کردم خودمم بخوابم  
کیا-  
هوم-

چی تو سرته-  
چیزای خوب خوب-  
من می ترسم-  
نترس بابا شب بخیر-  
چشم هام رو بستم  
صدای زنگ گوشیم بلند شد  
از خواب بیدار شدم  
اخه خره ساعتی یکی نیست این هزار بار هر دقیقه نزنم-  
کوفت روژین-  
کارم رو بگم یا نه-  
بفرما-  
تا گم home همه چیز اوکی از-  
کم یعنی چی-  
شکم خره-  
تو اصطلاحات ایرانی و محلی ول نکن حتی تو خارج-  
-yes  
درد-  
هست دیگه very very tanks این جا-  
دقیقا-  
کی میان-  
امشب-  
منتظرم-  
مرسی-  
خرابتم دیگه پس سی یو-  
اما من نمیام-  
whyجان؟-  
من-  
با بای-  
-bye  
لبخندی زدم و دوباره چشم هام رو بستم  
زنگ گوشیم به صدا درآمد  
نخیر امروز همش گوشیه که  
هلو-  
سلام ابجی-  
میلا-  
جونم-  
خوبی؟-  
اره ابجی-

کجایی-

خونه-

کی رسیدی-

همین الان-

اخه-

مفصله-

می بینمت-

نه به هیچ وجه فعلا بای خواستم خبر بدم-

کیارش کجاست-

خبر ندارم از کیارش و علی رضا-

اما-

بای-

شوک زده تو جام نشستم

نمی دونم قضیه از چه قراره اما باید کارم رو انجام بدم

به سمت کمدرفتم و لباسام رو پوشیدم یه زنگ به اژانس زدم شیر برای

بچه ها داخل پستونکشون ریختم و از خانه خارج شدم

اژانس منتظر بود سوار شدم

گوشیم زنگ خورد باز این پسره عوضی

بله-

من امروز مرخصی هستم مدارکتون هم خانه ما هست ادرس خونتون رو -

لطف کنید بدید تا پیام بدم خدمتتون

نه اقا من تو راه اداره شمام-

پس بیاید به هتل چمران-

اوکی یه ربع دیگه اونجا باشید-

باش بای-

گوشیم رو قطع کردم

اقا لطفا برید هتل چمران-

چه قدر این پسر مزخرف و کینه و حال بهم زنه

به هتل رسیدیم نگاه ساعت کردم بیست دقیقه گذشت اه چه یواش روند

کرایه رو حساب کردم و وارد رستوران هتل شدم

نگاه این پسره کن تو رو خدا چه تیپی هم زده برام

سلام-

به احترامم بلند شد

سلام خانم تهرانی لطف کردید تشریف آوردید-

مدارک-

حالا بفرمایید-

بین اقا من کار دارم تا همین جاش هم لطف کردم خودت هم قبول داری -

مدارکم رو میدی یا زنگ بژنم به پلیس

تند نرو با هم بریم من نبودم تا چند ماه دیگه هم مدارکت آماده نبودند-  
تو خلاف کردی نه من-  
داشتیم کیانا؟-  
اولا کیانا نه و کیانا خانم در ثانی کیانا خانم نه و خانم تهرانی به علاوه اینم -  
شیرینیتون  
سه تا تراول صدی روی میز گذاشتم  
!همین؟-  
مدارک-  
با بد کسی در افتادی-  
مدارک رو روی میز گذاشت  
مدارک رو برداشتمگوشیم زنگ خورد ای بابا چه قدر زنگ خورم رفته بالا امروز  
بله سپهر-  
کجایی-  
مدارک به دستم رسید بدو بیا هتل چمران-  
اولالا قرار؟-  
کنه می دونی چیه-  
اره-  
از همونا-  
ده مین دیگه نجات پیدا کردی از دستش-  
قربون تو-  
خرم نکن اومدم-  
بای-  
لبخندی زدم پسره با اخم غلیظ نگاهم می کرد  
بین جوجه فوکولی من اصلا اسمتم نمی دونم چون در حدش نیستی من -  
هیچم بشر هیچ وقت هیچی رو از هیچی نترسون  
اینا از من نبودا اهنک سورناست یکی از بهترین رپر هاست واقعا حرفاش )  
(قشنگه به نظر من که عالیه  
یه نفر به گوشیم تک زد لبخندی زدم و از رستوران خارج شدم با لبخند سوار  
ماشین سپهر شدم  
چه طوری فرشته نجات-  
تو چه جوریاست دوبار بچه دار شدی تازه یه بارش دوقولو و اندامت این قدر -  
!توپه؟  
اوی چشمما درویش-  
حالت مظلومی به خودش رفت  
سوال بود خب-  
ورزش شدید-  
یادم باشه به زخم بگم-  
دوست دخترات دیگه؟-

بعله دیگه-  
هر جورم ورزش کنه به پای من نمی رسه من درس نمی خوندم اما -  
ورزشم قطع نمی شد اونم در حد حرفه ای  
اولالا-  
اسمم رو کلاس تیراندازی و شنا و ووشو و کونگ فو و دفاع شخصی و -  
تکواندو و دو و فوتبال بنویس  
جان؟-  
از فردا کلاسام رو شروع می کنم-  
همه اینا-  
اره فعلا همین ها-  
تو باشگاه حجاب یکی از مسئول هاش دوست دخترمه کارت رو راه میندازم -  
همین امروز  
بعد نمی گه کیه-  
خواهرم-  
فامیلی-  
بهش نگفتم تازه لافی که تهران به دنیا اومدم هم حقیقی میشه-  
چه قدر شبیه شایانی تو-  
شایان کیه-  
داداشم-  
تو که جز علی داداش نداشتی-  
علی نه نیما-  
خب دو اسم داره هرچی-  
داداش رفیقم-  
تو هم با هرکی میرسی صمیمی-  
وای خودتو یادته-  
بله خانم هر روز میومد دویدن تو پارک-  
یه بارم که پسره متلک گفت-  
تو هم جواب-  
دعوا شد-  
اومدم کمک-  
خودم حسابشون میرسیدم-  
یکیشون چاقو داشت داشت یواش از پشت میزدت خب-  
خب مرسی-  
خب درد-  
خب کوفت-  
خب مدارک بده-  
مدارک رو بهش دادم  
خخخ یادته حالم بد بود تو اتاق خودم رفیقم با دوست دخترم رو یه تخت -

اه...ارومم کردی ولی وقتی حالت بد شد گریه کردی و درد و دل تازه فهمیدم  
شکست عشقی سیخی چند در برابر تو  
از بس که من ماهم-  
من از دست تو کچل می شم مادر-  
فدای سرم خواهر-  
درد بچه پرو-  
بچه تویی من که بچه هم دارم-  
بله بله مادر منم می شی-  
خفه پرو-  
خیلی منحرفی کیا-  
گمشو-  
شوگرت خبری نشد؟-  
دوستش زنگید بهم-  
کی-  
عشق طرلان-  
عجب-  
ولی حرف نزد نمی دونم-  
بیخیال-  
اوهوم مرسی رسوندی-  
عصر پیشتم با بلیط-  
دمت گرم-  
بچه ی شهر-  
لات نشو-  
اونم لات شیرازی-  
بای-  
بای-  
از ماشینش پیاده شدم و سمت اپارتمان رفتم اوم خوبه اگه اینو هم نمیدیدم  
تو شهر غریب چه می کردم  
حالا باید برم رو مخ مامانی  
برای تمرین اسانس (همون اسانسور منظورمه کلا دیونه این تیکه کلامامم)رو  
بیخی با پله می ریم  
با دو به سمت پله ها رفتم  
اولش خوب و تند بود  
وای خدا خسه شدم جان؟ تازه ۴ وای چه نفسم کم شده سرعتم رو بیش تر  
کردم و دوباره دویدم  
.. به نفس نفس افتادم باید بتونم باید  
بالاخره رسیدم وای ننم وای نفس وای هوا وای اکسیژن  
در رو باز کردم و وارد شدم و روی کاناپه خودم رو پرت کردم

مامان-وای خدا مرگم بده چی شده  
وای...خ...دا...نکن...ه...هی...چ...چی-  
مامان-الکی نگو چرا این ریختی شدی  
هو...س...پله و دویدن....کردم-  
همین؟-

اره-  
مامان-خل شدی این همه طبقه  
اوهوم-  
همین؟-

اره به خدا-  
کیاراد گریه کرد خخخ دیگه از صدای گریشون می شناسمشون یعنی باید  
بازم دوری تحمل کنم؟مامانم اب شده موها سفید صورت چروک چه پیر  
شدی چند ماهه مامانی  
سردرد عجیبی گرفتم اه لعنتی  
طرلان-کیانا  
جانم-  
داری چیکار می کنی با خودت تو همون کیانایی که محل پسر رییس -  
!جمهور هم نداد؟

بله-  
پس این پسرا تلفنا لاس زدنا-  
همش رو خوب اومدی لاس زدن رو بد رقم بد اومدی-  
هه-

هه نداره این یکی دیگه واقعا هه اینم از رفیق ما-  
من کور نیستم-  
من کور بودم-  
اما-

راسی میلاد زندس-  
به سمت اتاقم رفتم اینم از این دوست ما چه راحت اعتمادا می شکنه  
رفتم پیش مامانی نشستم  
مامانی-  
جونم-

یه چیزی ازت می خوام-  
تو جون بخواه-  
مواظب بچه هام باش مثل خودم بزرگشون کن قوی زیر بار حرف زور نرن -  
مثل کیاوشم



- کیا-  
صبر کن مامان بین عشقم قربونت برم برای من هیچ اتفاقی نمی افته -  
قول میدم اما اگر اینا پیشم بمونن مثل کیاوشم پر پر می شن مامان من  
دیگه بچه دار نمی شم پس مراقبشون باش  
..کیا-  
براتون بلیط گرفتم سویس مامان به هیچ وجه غصه من رو نخور-  
اما-  
بین مامان گلم تو خودت بزرگم کردی باید بدونی کاری که باید رو می کنم -  
پس نگذار پر پر شدن این دو رو هم بینم  
خودت هم هورا همون بیا-  
من هنئز این جا کلی کار دارم باید ببینی سر شوهر و داداشم چی آمده یا -  
نه  
... اما-  
مامان تو رو روح بابا بگو باشه انجام بده تا آرامش داشته باشم-  
دور از بچه هات آرامش-  
زندگیشون از دور یا نزدیک بودن مهم تره وسایلتون رو جمع کنید امشب -  
پروازه  
به همین زودی-  
لازمه-  
کیارا رو بغل کردم وای عزیزم نفسم کیاوشم عشقم همه ی وجودم  
از کیارا و کیاراد عکس گرفتم هر دوشون رو بغل کردم و به سینم چسباندم  
بدون شما مامان میمیره اما مامان قبلا یه بار کرده شما مهم ترید  
بهشون شیر دادم و اشک ریختم  
کیارا با شیطنت و تعجب نگاه می کرد  
فدات بشم مامانی-  
اونجا تلفن و همه چیزتون آماده و هماهنگه خودم باهاتون تماس می گیرم-  
اشتباه نمی کنی خودتو از بچه هات دریغ می کنی-  
مجبورم-  
نیستی-  
خودم خودمو نمی تونم ببخشم-  
اینجوری هم بچه هات نمی بخشنت-  
بزرگ شدن می فهمند-  
لعنت به این گروه لعنتی که زندگیمون رو نابود کرد-  
تو می دونی مامان-  
بابات هیچ چیز رو نمی تونست از من مخفی کنه از اول هم مخالف امدنت -  
تو گروه بودم  
مامان-  
کاش پافشاری می کردم-

تو گروه نبودم هم باز همین ها می شد فقط من ضعیف تر بودم-  
بابات هم همین رو گفت تا راضیم کرد-

....

همیشه وقتایی که می خوامی کند بگذره تخته گاز میره  
یک ثانیه هم کیارا و کساراد رو از خودم دور نکردم  
...یا دیگه نمی بینمتون عزیزای من یا-

اهی کشیدم

خیلی یه مدت طولانی نمی بینمتون نمی تونم بغلتون کنم-  
قلبم فشرده شد از درد  
ما ما-

با تعجب به کیارا زل زدم

چی گفتی؟-

ماما-

جون مامان عمر مانان قربونت بره مامان-

ما ما ن-

به کیاراد نگاه کردم این ها کی بزرگ شدن؟

محکم تر از قبل بغلشون کردم

و اشک ریختم اه چرا اشکام رو نمی تونم کنترل کنم

گوشیم زنگ خورد سریع جواب دادم

دم در هستم-

بیا داخل-

اوکی-

گوشی رو قطع کردم و اشکام رو پاک کردم

طرلان در رو باز کن-

سلام بر خانه ی سکوت شیراز-

اشکام دوباره شروع شد اه لعنتی

کیارا- ما ما

سریع پاکشون کردم

نیگا خانم گریه کن واقعا که نا امیدم کردی-

محکم دماغم رو گرفت

نکن سپهر خاک بر سر-

طرلان و مامان با تعجب نگاهم می کردند

یواش بهش گفتم-خاک تو سرت سوتی دادی نگاه چشماشون

سپهر خودش رو جمع و جور کرد

سلام طرلان خانم سلام مامان کیا خانم-

خاک تو سرت با این حرف زدنت اینا که چشم هاشون ده برابر شد-

من سپهرم-

منم کیانام اینا هم کیارا و کیاراد-

واللهای چه نازن عکساشون رو دادی گفتم تو اینترنت برداشتی داری لاف -  
می زنی وای مامان وای چه نازی کیارا وای کیاراد  
هر دو رو از بغلم دزدید  
تعجب مامانم و طرلان بیش تر شد و اخم هم جاش رو به تعجب داد  
با دست زدم رو پیشانیم خاک بر سرت سپهر گند زدی که  
اخم مامانم رفته به رفته غلیظ تر می شد  
سپهر یه دوست یه داداش یه تکیه گاه هست که این مدت من تنها و -  
غریب بودم کمکم کرد و واقعا متشکرم اگه نبود و کمکم نمی داد و ارومم  
نمی کرد من الان این نبودم  
ای کلک نگفته بودی اینا رو-  
خفه شو دو دقه  
مرسی داداشی-  
من برا مرسی گفتنت انجام ندادم کاری رو-  
وای سپهر خفه شو اخم های هر دوشون بیشتر شد  
اگه واقعا داداشتم وظیفم بوده-  
اخم هاشون بیش تر نشد خوبه یه پله پیشرفت  
راسی کیا به دوست دخترم مدارکت دادم از فردا می تونی بری -  
کلاس  
بلیطا چی-  
اونا رو که دوست دخترم حل کرد بفرما-  
و یه پلاستیک بهم داد  
اخم هاشون جمع شد اخیش دمت گرم  
خخخ اینا فکر می کنند دوست دخترش خیلی همه کارست نمی دونن هزار  
تایی داره  
کی ازدواج می کنید؟-  
چشمکی زدم..موضوع رو گرفت  
چند ماه دیگه-  
مامان-خوش امدی پسرم  
سپهر-باید بریم پرواز دارید  
به این زودی-  
خوش گذشته ها وقتشه دیگه-  
کیارا رو محکم بغل کردم  
مسئولیت تو بیش تره مامانی تو همسان و همزاد کیاوشمم هستی باید -  
جای اون هم به موفقیت برسی گلی  
بوسش کردم کیاراد رو در اغوش گرفتم  
تو که دیگه مرد خونه ای باید به مامان جون و ابجیت حسابی کمک کنی -  
امید مامان

مامان-مگه قراره تا کی نبینیش  
اشکم دوباره جاری شد یه دقیقه خفه خون بگیر درنگی چیزی اه شکستیم  
تو ای اشک... شاید هیچ وقت شاید چند سال نمی دونم نمی دونم  
به محض رسیدنتون باهاتون در تماس می شم ولی این ها کجا بغل و -  
نزدیکی کجا  
سپهر-میای تو هم؟  
اره-  
یک ثانیه هم یک ثانیه هست  
همه سوار ماشین سپهر شدیم  
مامان-بچه بدی نیست اما تنهایی اصلا بهش اعتماد نکن  
نگران من نباش مامان من بدم تنها باشم فقط بچه هام-  
می خوام بمونیم-  
نه عزیزم-  
پس مواظب خودت باش-  
چشم مامان شما ها بیش تر-  
برق اشک رو تو چشم هاش دیدم  
مامان جونم قریون این اشکات بشم من گریه نکن فدات شم عزیز دلم کیانا -  
غمگین بینتت که بد تر می میره  
اشک هاش رو پاک کردم و بوسش کردم  
همه سکوت کرده بودند رسیدیم فرودگاه سپهر ماشین رو پارک کرد کیارا رو  
من و کیارا رو طرلان بغل کرد پیاده شدیم و راه افتادیم به سمت داخل  
فرودگاه سپهر کمی این پا و اون پا کرد سرعت قدم هاش رو کم کرد سرعتم  
رو کم کردم  
هوم-  
من برات بلیط گرفتم کیا می تونی بیخیال بشی و بری به زندگیت برسی-  
زندگی من بدون کیارش زندگی نیست-  
بچه هات چی-  
کیاوش هم بچم بود کیارش هم شوهرمه الان ابن کار رو نکنم اینده این دو -  
هم در خطره تا کی فرار تا کی پنهان می فهمه  
تو یه زنی با چند تا کلاس تیراندازی و مبارزه می خوام با ازدهایی که -  
پلیس نمی تونه بگه بالا چشمت ابرو هست بجنگی  
من عضو گروهی بودم که همین هایی که پلیس نمی تونست بگیره می  
..گرفتم اقا اصلا همین باعث بدبختیم شده  
در مورد اینده کسی حرف نزن وقتی تو گذشتش نبود-  
تو اصلا همه فن حریف تنها در مقابل بی نهایت ادم؟-  
من ادامه می دم چون جز این ندارم یه فکر بهتر-  
کیانا-  
سپهر من ترسو نبودم و نباید هم باشم-

اشتباه می کنی-  
با افتخار بمیری بهتر یه عمر زندگی با ننگه-  
خنگی به خاطر بچه هات-  
این اعتقادات منه اعتقاد مثل مسواکه سعی نکن مال خودت رو تلقین کنی-  
امیدوارم پشیمون نشی-  
غیر از این پشیمونیه-  
رسیدیم مامان مدارک رو تحویل داد سپهر کمکش بود  
روی صندلی نشستم هر دو بچم رو بغل کردم وهر ثانیه بچه هام رو بیشتر  
..در بغلم فشار می دادم  
مامانی قریونتون بره اگه مردم بدونید دیونه وار دوستتون داشتم اگه مردم -  
اگه هم بی بابا شدید هم مادر مامان بزرگ هست بهش اعتماد کنید می  
شه همه کستون وای اگه مامان بزرگ چیزیش بشه شما چی می شید  
روژین هست اما روژین خانواده نمی شه مامان به طرفم امد  
دوستتون دارم هر دو تون رو خیلی زیاد-  
اشک می ریخت سپهر و طنناز بچه ها رو گرفتند  
مامان بغلم کرد چه آرامشی داره اغوشت مامانی دلم نمی خواد از بغلت  
بیرون پیام  
نمیای؟-  
اهی کشیدم-نه  
مواظب خودت باش-  
سعی می کنم-  
سعی کافی نیست-  
چشم-  
نمی شه بیای؟-  
یکم کار دارم تموم شد در خدمتم تا اخر عمر-  
مواظب خودت باش-  
شما بیش تر-  
می خوام زود اون جا بینمت-  
تا خدا چی بخواد-  
بوسم کرد دوستت دارم مامانی  
بچه هام رو بغل کردم یعنی این آخرین باره که بغل من هستید؟! نامردی  
نیست بگم کاش نیومدید به این دنیا به جاش کیاوش و کیارش الان پیشم  
بودند؟ بوسشون کردم ولی بازم دوستتون دارم بازم جونم رو به خاطر کمی  
ترس ایندتون میدم تو بغل مامان گذاشتمشون  
مامان رفت یه لحظه برگشت  
کیا من طاقت یه جنازه دیگه ندارم-  
...و رفت  
...با این حرفش کمرم رو شکست

زل زده بودم به رفتن مامان و بچه هام تا ناپدید شدن از نظرم پاهام سست  
...شد و افتادم

در آخرین ثانیه های سقوط سپهر شانه هام رو گرفت  
کیا-

من باید تحمل کنم باید ادامه بدم من هنوز کلی کار دارم پاهام دوباره جان  
گرفت

خوبم ولم کن-

ولم کرد

...راه افتادیم سمت ماشین سپهر

چه دنیا بی بچه هام بی حسه چه پوچه اگه هدفم نبود اگه کارام نبود  
جسمم هم الان مرده بود

به ماشین رسیدیم سوار شدیم و سپهر حرکت کرد  
طرلان-

هوم-

از داشبورد کاغذی بیرون اوردم

بلیطت برای فرداست آماده رفتن شو-

اما من نمیرم-

اما من می خوام بری-

بیرونم می کنی؟-

...

کیا-

سپهر من پیاده میشم ادرس باشگاه برو ده-

الان کلاس دفاع شخصی داری و بعدش هم شنا-  
خوبه-

کم نیاری-

بلانسبت-

بچه خو تو بچه به دنیا آوردی-

قوی می شم-

طرلان-کیا چی تو سرته نفهم

هیچ ضعیف شدم می خوام بشم کیانای قدیمی-  
چرت نگو-

سپهر ادرس رو داد

وایسا میرم-

میرسونمت-

نه-

تعارف؟-

می خوام تنها باشم-

ماشین رو نگهداشت

از ماشین پیاده شدم  
گوشیم رو در اوردم و به میلاد زنگ زدم  
بله-

میلاد-

بله-

خوبی؟-

بله-

چته تو-

هیچی-

می گی یا پیام تهران-

فرقی نداره-

میلاد-

بای-

بوق اشغال تو گوشم خورد این چش شده؟

شروع به دویدن کردم

★★

بالاخره رسیدم به باشگاه

رفتم داخل

کجا خانمم-

کارتم رو نشونش دادم

بله بفرمایید سمت چپ طبقه بالا-

بی صدا به سمت جایی که گفت رفتم عجب زمین فوتبال توپی داره وای چه

نازه چه چمنی

طبقه بالا رفتم

لباسام رو به یه تاپ و شلوار ورزشیِ مشکلی تغییر دادم

سلام-

سلام بفرمایید-

ببخشید استاد کیه-

یه زن حدودا 37 ساله که اندام ورزیده ای داشت جلو امد

بفرمایید-

!می شه با هم حرف بزنینم؟-

بچه ها تا همین جا که یاد دادم تمرین کنید تا پیام ببینم-

به سمتم امد

دستم رو به سمتش دراز کردم

کیانا هستم-

دستم رو گرفت

زهرا مرادی هستم مربی کونگ فو و دفاع شخصی-

واقعا چه خوب دان چند کونگ فو؟-

-5

راستش خانم مرادی من دیوانه ی ورزش هستم قبلا همه زندگیم رو روی -  
ورزش گذاشتم دان ده کونگ فو و ووشو رو داشتم اما حدود شش سالی  
هست که اصلا کار نکردم می خواستم یه امادگی پیدا کنم  
تو شیراز که هیچ تو ایران زن دان ده نداریم بالاترین استاد زن تو شیراز منم-  
من خارج از کشور کار کردم-  
معلوم بود باور نداره خب یه دفعه یکی بالاتر خودش آمده  
من دنبال باشگاه زدن و اسم و رسم نیستم فقط میخوام سطح مبارزم -  
عالی باشه الان ضعیف شدم به خاطر بارداری هام  
دختر جون مگه چند سالته-

-۲۴،۲۵

داستان قشنگی بود هدف ت چیه-

همین می خوام امادگیم برگرده حتی بیش تر از قبل-  
باشه از ابتدا شروع می کنیم-

من دان ده دارم خانم ضعیف شدم اما نیازی به از ابتدا نیست می تونید -  
امتحان کنید  
خودت رو گرم کن-  
نیازی نیست-

چرا هیچ درکی ندارم؟! چرا هیچ حسی ندارم؟! چرا نمی فهمم کجام؟! چرا  
من هیچی نمی فهمم خدا دارم دق می کنم تحمل ندارم دیگه خسته شدم  
دارم کم میارم عشقم رفت؟! تک عشقم رفت؟! همه زندگیم رفت؟! بچه هام  
یتیم شدن؟! آخ خدا حتی یه بار هم بچه هاش رو ندید حتی یه بار هم  
... ندید... ندید

گوشیم زنگ خورد بی اعتنا باز رفتم کجام نمی دونم کجا میرم نمی دونم  
موبایل اون قدر زنگ خورد تا قطع شد  
خوشکله چرا موبایلت رو جواب نمیدی بده من جواب بدم-  
شناختم همون پسره قبلیه بود  
دوباره بی اعتنا رفتم جلوم ایستاد نگاه اطراف کردم خلوت خلوت تاریک تاریک  
!من متوجه اینا هم نشدم?  
!پوزخندی زدم چند سالته بچه؟

\_22

من 24 سالمه هنوز زوده برات برو برا خودت شر درست نکن-  
سن مهم نیست مهم علاقتس-  
اگه تا ده ثانیه زرفتی مرگ و زنده موندنت معلوم نمیشه-  
وای ترسیدم-

\_10



فک کردی چی خانم کوچولو\_

6...7...8...9\_

چرا اذیت می کنی خودتو من امشب تو رو می خوام\_

5\_

1\_

3...4\_

بلند خندید

1...2\_

سه تا ضربه چرخشی محکم و پشت سر هم هر سه به صورتش زدم

افتاد زمین صورتش پر خون بود با تعجب به من نگاه کرد هنوز اشک هام

جاری بود گوشیم دوباره زنگ خورد

تعجب جاش رو به خشم داد چاقوش رو درآورد

با زبون خوش میای بریم خونه من یا\_

نه مثل این که متوجه نیستی تو هیچ غلطی نمی تونی کنی مگر فرار\_

به سمتم حمله کرد

جا خالی دادم یه یاتکتو (ضربه با پا از بغل باز میشی و روی پای دیگه

چرخش انجام میشه ) زدم به دستش و چاقو افتاد یه یاتکتو و اورایای

چرخشی بازم تو صورتش خواباندم یته هم تو دلش زدم و شروع به زدن

کتوی پشت سر هم به دلش شدم

اخ بلندی گفت اگه اینجا بمونم می کشمش دیگه نگاهش نکردم و از سریع

رفتم

گوشیم زنگ خورد بدون نگاه به شماره جواب دادم

ها؟\_

سلام عزیزم\_

چشم هام رو بستماه لعنتی

خیلی وقت بود دنبالت بودم میلاد و ارمان چیزی نگفتن و سوتی ندادن اما \_

با تلفن امروز ترنم جات پیدا شد موش کوچولوی من چرا قایم شدی؟

تو یه آشغالی کثافت\_

هر وقت از گذشته کسی چیزی نمی دونی در موردش قضاوت نکن عشقم\_

خفه شو\_

قبلا شوهر داشتی خفه شدم الان دیگه نه نفس\_

خفه شو\_

به اندازه خفه بودم الان وقته فریاده\_

تلفن رو قطع کردم

یه چیز رو نرومه بدجوری..صداش..گوشیم زنگ خورد

دست از سرم بردار دیگه چی مونده که بگیری؟\_

کیا\_

چته؟تو آماده رفتن شو\_

من نمیرم۔  
پس من دیگہ نمیام۔  
این قدر من بد و زیادم۔  
بیش تر از این قدر۔  
کیارش مرد اما تو زنده ای تموم کن منتظر چی هسی؟۔  
من خیلی وقته مردم۔  
تلفن رو قطع کردم زنگ خورد با خشم به تلفن نگاه کردم چه مرگشونه اینا  
کجایی۔  
نمی دونم۔  
یه ماشین بگیر بیا هتل چمران من اونجام کارت دارم بای۔  
خیابان دیگہ خلوت و تاریک نبود یه ماشین گرفتم و نشستم و چشم هام رو  
بستم درد معده امانم رو بریده بود سر درد عصبی هم داشتم و قلبم.... قلبم  
اون قدر یواش میزنه که من میگم دیگہ حتی نمیزنه  
چه کردید با من؟! صبر کنم باز؟! اخ کیارش... با گفتن اسمش قلبم تیر  
کشید.  
!اجی نمی خوی پیاده شی؟۔  
جلوی هلت ایستاده بود پولش رو دادم و پیاده شدم اشک هام رو پاک کردم  
و وارد هتل شدم میلاد منتظرم بود زخمی و داغون کاش کیارش هم زخمی  
بود بی صدا رفتم سمتش فقط نگاه هم میکردیم و سکوت  
بهتره بریم بالا۔  
بی صدا پشت سرش راه افتادم  
... اقا شما حق ندارید با هم۔  
گارسن با دیدن قیافه من و میلاد دیگہ چیزی نگفت  
صورتت چی شده؟۔  
از اینه اسانسور نگاه کردم  
من که متوجه این نشدم  
خراش چاقو۔  
!پس چرا خونش بند نیاد؟۔  
...  
!کیا خوبی؟۔  
کیا خیلی وقته مرده۔  
اسانسور ایستاد پیاده شدیم کلید درآورد و در یکی از اتاق ها رو باز کرد  
داخل شد منتظر ایستاد داخل شدم در رو بست دستم رو گرفت و روی  
قلبم گذاشت  
هنوز میزنه کیارش نیست کیاوش نیست اما این هنوز میزنه پس زنده ای۔  
من تا نبینم باور نمی کنم۔  
منتظر نمون بیاد می خواست بیاد این چند ماه میامد۔

همه میگن که عجیبه اگه منتظر بمونم همه حرفاشون دروغه تا ابد این جا \_  
می مونم  
تا کی؟\_

...  
پاشو زخمت رو ببندم\_

لازم نیس\_

من باید برم خدافظ\_

کیا صبر کن\_

خدافظ میلاد\_

از سویتش خارج شدم وارد اسانسور شدم

لابی\_

تند از هتل خارج شدم نفسم داشت بند میامد

سلام عشقم\_

..صداش...صداش...صداش

حتی مهلت برگشت ندادن و دستمالی روی دهنم قرار داد نفسم رو حبس

کردم کامل تو بغلش بودم

دلم برات لک زده بود از میلاد ممنونم\_

نفس کم اوردم و یه نفس عمیق

.....

چشم هام رو باز کردم رو تخت خوابیدم هوشیاریم رو به دست میارم

یه اتاق شیک و بزرگ از جام بلند میشم اتاق سفید صورتیه و همه چیز هم

همین رنگه کمد تخت میز آرایش پرده به سمت پنجره میرم حصار ندازه ولی

فاصلش خیلی زیاده امکان پریدن نیست

اه لعنتی من هنوز تمرین های خودم رو انجام ندادم هوا الودس پس تهرانیم

این جا فقرز درخت و باغ مشخصه کاش با امدادگی آورده بودنم

این طور موقع ها باید امید وار شوهر و داداشم باشم که بیان کمک؟ هه

مرده زنده میشه؟ با یاد کشته شدن اونا اشکام جاری شد

کلید توی در چرخید و زنی داخل شد

ابغوره نگیر جسمات قرمز می شه اقا خوشش نمیاد\_

منم از اقای شما خوشم نمیاد\_

زبونتو قیچی کن تا بقیه قیچیش نکردن\_

زبون من قیچی نمیشه شما نگران پر های خودت باش\_

از ما گفتن بود خوددانی\_

من نمی خوام به راحتی بازیم بدن طعمه این لاشخور بشم من باید انتقام

بگیرم چه قدر دلم گرفته

بی تو و عشقت عزیزم اینجا خیلی سوت و کوره ولی خب عیبی ندازه دل

من خیلی صبوره صبوره

زن حوله رو بهم داد

برو حمام\_

نمی خوام\_

میری یا بگم بقیه بیرنت حمام\_

حوصله گل با این پتیاره رو ندارم واقعا

داخل حمام شدم

در رو بستم همه جا رو زیر نظر گرفتم خوبه... دوربین نداره پوزخندی زدم اب

وان رو باز کردم و لباسام رو درآوردم اوه این جا رو چه ناشی هستن تیغ و

همه چی که هست حیف که هنوز کار دارم زوده برا مردن لبخند تلخی می

..زنم و داخل وان میشم و چشم هام رو می بندم

با نوازش دستی روی صورتم از خواب بیدار میشم من داخل حمام همه چیز

یادم میاد با ترس چشم چشم هام رو باز می کنم ...کیارش؟

!تو؟\_

لباش رو روی لبام گذاشت عطر تلخ و سرد عطر کیارش این نبود حتی لباش

مزه ی قبل رو نمیده اما با این مزه هم بیگانه نیستم منو به خودش فشار

میده

دستش رو روی گونم می گذاره و آرام نوازش می کنه

چی شده؟\_

...دعوا زخ\_

تازه مغزم به کار می افته

...تو که اکام کشتت تو چرا زنده ای تو چرا این جایی تو با اونایی تو\_

...اخی گفتم و هیچی نفهمیدم

....

با ضربه هایی که به در می خورد بیدار شدم

پس همش خواب بود گردنم درد میکنه کمی ماساژش می دم به خاطر اینه

که این جا خوابیدم

!کیارش واقعا مرده که آمده به خوابم؟

هم چنان به در می زند

چه خبره؟\_

چرا بیرون نمیاید؟ حالتون خوبه؟\_

نفس می کشم\_

بهتره بیاید بیرون\_

نه به اولش که برو حمام نه به حالا که بیا اخی به تو چه\_

یه دوش گرفتم حوله رو برداشتم حوله تمیز و نو خوبه...پوشیدم و بیرون رفتم

زنه با خشم نگاهم می کرد

بیرون\_

بی اعتنا به تخت اشاره کرد

این لباس ها رو بپوش\_

بالاخره بیرون رفت

نگاهی به لباس ها کردم اینا که بیس سانت هم نیست پوشم خیلی  
تحریکیش کم تره  
در کمد رو باز کردم  
همش که لختیه همین مونده بشم وسیله دست اینا  
ایول بالاخره دو تا لباس اسپرت پیدا شد  
یه پیراهن شلوار اسپرت مشکی

من هنوز مشکی پوش پسر مم هنوز رنگی جز مشکی نپوشیدم حالا که  
...داداش و شوهر مم  
حتی تو ذهنم هم توان اتمام جلم رو ندارم این ها حتی ختم هم ندارن؟!  
قطره های اشک قل خورد  
اه یادم رفت بینم دوربین هست یا نه اگه باشه هم حرفه ای هاش رو می  
گذارن که با چک به وسیله چشم نشه پیداش کرد  
موهام رو شانه می زنم و خیلی ساده با یه کش می بندم گونم زخمه  
عمیقی هست  
پوزخندی می زنم اینم زندگیه؟! چرا در تصورم نمی گنجه این قضایا؟  
زمین سرامیکه و از فرش خبری نیست در کمد کفش ها رو باز می کنم  
لعنتی همش پاشه بلنده که  
یه کفش پاشه بلند مشکی می پوشم  
!چرا همه اینا اندازه و سایز منه؟  
چه قدر کیارش که در حمام دیدم واقعی بود..عجب خوابی...اه لعنت به این  
زندگی  
کسی در زد خوبه در زدن بلد هستند  
بفرما\_  
زنه داخل شد  
وا این لباسا چیه\_  
من جز اینا چیزی نمی پوشم\_  
اما\_  
من چیزی نمی پوشم\_  
حیف که اقا خیلی سفارشت رو کرده\_  
پوزخندی زدم  
بریم\_  
پشت سرش راه افتادم  
یه راهرو که پنج تا اتاق داشت  
و یه حال و پنجره ای که با پرده کیپ تا کیپ پوشانده شده بود و چیزیش  
مشخص نبود

مستقیم رفت پشتش رفتم به راه پله رسید  
راه پله نمای اینه داشت و زیبایی منحصر به فردی داشت معلوم نبود چیه و  
اما خیلی شبیه اینه بود بیست تا پله رفتیم پایین طبقه دوم رسیدیم پس  
سه طبقه هست پایین تر رفتیم وارد راهرو طبقه دوم شدیم  
کاملا همه جا پارکت بود و همه چیز چوبی و نمای شیکی داشت هر طبقه  
..یه شکله و||||

مبل های اسپرت و ال سیدی خودنمایی می کرد اما کسی نبود  
روی مبل نشستم و زن رفت  
چشمم به پاکت روی میز افتاد برش داشتم  
"تقدیم به عشقم با عشق"  
بازش کردم و وسایلیش رو روی میز خالی کردم  
از چیز های که می دیدم هیچی نمی فهمیدم گردنبند طلا سفید کیارش که  
نوشته شده بود کیانا...انگشتر علی رضا  
همراه انگشتر سوخته ک قطع شده...و دو تا پاسور تک دل و دو لوی دل  
نیمه سوخته

...قفل شده محو جلوم بودم  
برگه ای زیرشون بود برداشتم با خط زیبا نوشته شده بود  
سلام عشقم..خوبی؟! مقصر من نبودم مقصر خیلی ها بودند...الان پیش "  
منی و من و تو امادگی دیدن هم رو نداریم دردی بیش تر از این برای من  
نیست..نفس وعده وفا...گفتم حکمم دله دلت رو می سوزونه گفتم ضعیف  
نباش گفتم کیارش عرضه نداره گفتم بیا من دوستت دارم بیخیال بقیه گفتم  
کیانا مال من باش هیچی جز تو نمی خوام چه کردی عشقم؟!تو حق من  
بودی نامردا با نامردب گرفتنت منم به روش خودشون تلافی کردم این قدر  
مشکی نپوش عزادار کسایی نباش که منو عزادار برای نرسیدن به عشقم  
کردند

نه دوربینی تو اتاقت هست نه کسی حق توهین و تهدید داره راحت باش  
...عزیزم زود می بینمت بعد از سال ها  
از شدت عصبانیت نامه رو مچاله کردم  
چرا هیچ درکی ندارم؟چرا هنگ هستم؟!این قدری شدت ضربه زیاد بود که  
لال شدم؟!لعنت بهت اکام قسم می خورم انتقام بگیرم  
بغضم در حال شکستن هس مطمئنم داره نگاهم می کنه نه من بغضم رو  
جلوی تو نمی شکنم

سریع بلند شدم و به طرف پله ها دویدم دو تا یکی بالا رفتم وارد اتاق شدم  
..و در رو بستم ..با بسته شدن در بغض منم شکست  
دلیل این کارا چیه؟!خ\_\_\_\_\_دا  
اون قدر گریه کردم که از حال رفتم

خانم خانم لطفا بلند بشید هیچی نخوردید حالتون بد بشه اقا از ما نمی -  
گذره  
چشم هام رو باز کردم  
خودت و اقاتون برید به جهنم -  
خانم این جوری نگو -  
من هر جور دلم بخواد می گم بیرون -  
لطفا غذاتون رو بخورید یه مدت دیگه برا همیشه پیش اقایید اگه نیم کیلو -  
هم کم و زیاد باشه من کتک می خورم  
بدرک -  
باشه ما بدرک بچه هام چی -  
اه از بچه هات مایه نزار من به بچه حساسم  
چند قاشق غذا خوردم  
وای اگه گوشیم دست اکام باشه و پیام رسیدن بچه هام بهش برسه وای  
خدایا نه  
به اکام بگو می خوام ببینمش -  
اما فکر نکنم اقا -  
بگو من می خوام ببینمش بگو بس نبود اون همه درد که می خواد با -  
مخفی کردنش بیش ترش کنه بگو باید باهش حرف بزنم بگو جنازه داداشم  
شوهرم بگو همه چی باهش حرف دارم بگو باید ببینمش ادم تا این حد  
پست  
از اتاق بیرون رفت دیگه نتونستم غذا بخورم روی تخت دراز کشیدم دیگه  
مخفی شدنش برای چیه؟  
اخ کیارش.. وای داداش علی  
میم مثل مرگه مرام و معرفت مردم  
خدایا چی کار کنم؟! من بدرک نگذار از بچه هام چیزی بفهمه خدا بیش تر از  
این واقعا زیادی ظلمه  
خدا کجایی یکم هوامو داشته باش تو رو به خدا  
یه وقتیایی اون قدر خسته ای اون قدر نابودی که به خدا هم می گی تو رو  
..خدا  
چشم هام رو بستم  
با نوازش پیدا شدم  
کیاوش  
سلام عزیزم -  
سلام کیا -  
دستس رو روی دهنم گذاشت  
هیس نگو کیارش بگو امید -  
امید -  
جون امید عشق امید عزیز دل امید -

چشم هام سنگین شد  
امید من می دونم خوابم می دونم الان داره چشم هام سنگین می شه و \_  
باز از خواب بیدار می شم و نیستی امید نرو امید من دارم دق می کنم  
لباش رو روی لبام گذاشت  
هر وقت بخوای من هستم عزیز دلم \_  
نیستی خیلی وقته می خوامت اما نیستی \_  
تو منو نخواستی \_  
کیارش \_  
!دیدى منو نمى خوى؟ \_  
دیگه چیزی نفهمیدم  
چشم هام رو باز کردم احساس گیجی کردم  
چه قدر واقعی بود... اما با کیارش فرق داشت گفت بهم بگو امید  
چشم هام رو بستم اولین بوسه ی امید یادم آمد لبخندی زدم و اشکام هم  
... باهاش شروع شد  
کسی در زد  
بله \_  
زنه وارد شد  
آماده بشید بریم پایین \_  
حد اقل می بینمش اصلا می کشمش بدرک که می کشنم اره همینه  
سریع بلند شدم مو هام رو دوباره شونه کردم و بستم لباس هام همین ها  
خوب هستند  
بریم \_  
لباستون \_  
من مشکوامو در نیارم نگران لباس منی اسپرت ساده مشکى بگیر برام \_  
چیزی نگفت و رفت  
منم پشت سرش راه افتادم  
همه جا دوربینه  
به طبقه اول رفتیم  
اووف چه خبره چه قدر خدمت کار  
رفت سمت میز شام مفصل بود  
بفرمایید \_  
با تعجب به میز بلند بالا نگاه کردم چه به خودش هم می رسه  
بفرمایید \_  
سر میز نشستم خدمت کار ها شروع به پذیرایی کردند  
مگه نمیداد اکام؟ \_  
نه \_  
من به تو گفتم بگی باهاش کار دارم \_  
جوابتون روی میزه شام هست \_



بی صدا رفت  
با تعجب به میز نگاه کردم یه قسمت میز یه سینی مخصوص بود و توش یه  
گل رز قرمز زیبا و یه نامه بود  
بقیه سینی پر از رز های سفید پر پر شده  
چه احساساتی هه  
نامه رو برداشتم  
سلام کیانا..می دونی عزیزم من اون قدر ها که بقیه بهت گفتند و حتی \_  
خودم تو این مدت نشان دادم بد نیستم عشقم...بخدا بد نیستم اگر بد  
باشم تو بدم کردی کیارش بدم کرد بابات بدم کرد کیانا تو چیزی نمی دونی  
اما بقیه می دونستند کیانا نابودم کردند به وسیله ی تک نقطه ضعفم اون  
نقطه ضعف تو بودی کیا...الان شاید تحقیر کنی شاید پوزخند بزنی شاید  
حتی فحش بدی اما وقتی همه چیز رو بفهمی بهم حق میدی نفس...برای  
امروز بسه تو این جا سروری می کنی و بس هیچ کس حق نداره زیر حرفات  
بزنه همه در خدمت تو هستن مگر بیرون رفتن از فردا تمرین هایی که  
داشتی شروع می کردی رو شروع کن بهترین استاد ها رو برات میارم

با تعجب از خوندن دست برداشتم یعنی می دونست من رفتم باشگاه می  
دونست؟! وای خدا..جز طرلان و سپهر که...نکنه...وای درک نمی کنم اگه  
می دونست چرا هیچی نگفت چرا کاری نکرد چرا مغزم نمی کشه خدا  
ادامه رو خوندم  
هر سوال داشتی بنویس راستی موش کوچولو خیلی بزرگ شدی وقتی  
دیدمت هنگ کردم فعلا خدا حفظ امضا که نداریم اق قوقولی  
خاطرات جلوی چشمم رژه می رفت  
من به امید می گفتم اق قوقولی امید به من می گفت موش کوچولو جوجه  
با تعجب به نامه نگاه می کردم  
نه امید که نیست گف کیارش نامردی کرده اما پس کیه؟ درک نمی کنم  
نمی فهمم اما حرفاش حقیقته اما ..اه لعنتی اون قاتل بچمه این ها هم برا  
خر کردن منه اره..وای خدا نمی فهمم  
کمی غذا خوردم کلا اشتها رفت  
فردا برام مری میاره؟! که چی کار کنم؟! تمرین کنم و از خودش انتقام  
بگیرم؟! چرا نمی فهمم خدا یعنی چی اخه  
بیخیال غذا بلند شدم زنه به طرفم اومد  
کاغذ و خودکاری روی میز گذاشت و رفت\_  
نشستم  
ذهنم پر از سواله اما از قاتل پسر خودم چی بپرسم؟ باهاش حرف بزنم نامه  
نگاری کنم بگم قاتل مرسی؟! قاتل دمت گرم؟! قاتل افرین؟

خودکار رو برداشتم و شروع به کشیدن کردم  
چی نمیدونم دستم می کشید ذهنم می کشید من فقط می دونستم یه  
چیز می کشه  
بالاخره تمام شد  
به برگه خیره شدم  
با تعجب به نقاشی نگاه کردم امید...کیانا...علی کیاوش  
کپ نقاشی 9 سال پیش فقط یک کیاوش اضافه شده بود  
یه قاتل هم نوشتم و برگه را روی میز رها کردم و به سمت اتاقم رفتم  
روی تخت دراز کشیدم و گریه کردم  
این روزا چرا این قدر زود خوابم می گیره چرا این قدر خستم چرا خوابام زیاد  
شده  
پوزخندی زدم بهتر لااقل امید تو خواب پیشمه  
چشم هام رو بستم  
نوازشی روی صورتم احساس کردم  
سلام عشقم\_  
امید\_  
لبخندی زد  
!خوبی؟\_  
من اره اما تو نه و خوب نبودن تو حال منو بد می کنه\_  
دستش رو گرفتم و بوس کردم  
چشماش برق زد و صورتم رو غرق بوسه کرد  
بیا بغلم بخوابیم\_  
امید من نمی خوام بخوابم\_  
!چرا؟\_  
بیدار می شم تو میری من می خوام هوشیار باشم تا بیدار نشم\_  
کیانا خوبی؟\_  
اگه بمونی اره\_  
من می خوام تو نمی خوی\_  
من می خوام\_  
کیانا لطفا بیش تر از این ازارم نده\_  
خب تو بگو من چی کار کنم\_  
به حرف اکام گوش کن اگه عصبیش کنی خیلی بد عصبانی می شه\_  
اون قاتل بچمه\_  
نه کیانا اکام بچت رو نکشسته خودش به مرور زمان همه چیز رو بهت می گه\_  
اکام مقصر نیست  
اره من مقصرم\_  
کیانا صبر داشته باش\_  
بغلم کرد و لب هام رو بوسید

با آرامش تو بغلش خوابیدم  
چشم هام رو باز کردم به اطرافم نگاه کردم مثل همیشه فقط خواب بود و  
امیدی وجود نداشت امید با رفتنت امید زندگیم رو هم بردی امید من بی  
امید چی کار کنم  
رفتم حمام بعد از یه دوش چند مینی بیرون ادمم  
در کمد رو باز کردم لباس های اسپرت مشکی  
لبخندی زدم  
اما سریع جاش رو به اخم داد اگه تو نبودی من مشکی پوش نبودم  
پوشیدم و بیرون رفتم چه خوبه که در قفل نیست  
همه اسیر و گروگان می گیرن منم اسیر اینام واقعا که.. یکی از مستخدم ها  
با دیدنم دوید سمتم  
خانم شما چرا این جا هستید بفرمایید صبحانه\_  
میز صبحانه رو برام چید  
زیور زیور بیا از کیانا خانم مواظبت کن\_  
من مواظبت نمی خوام\_  
اما\_  
همون زنه امد پس اسمش زیور هست  
شما برید\_  
مستخدمه رفت  
!چرا بی هماهنگی امدید؟\_  
به تو چه\_  
در شان خانم بزرگ و با شخصیتی مثل شما این جور حرف زدن نیست\_  
برو بابا\_  
نیم ساعت دیگه کلاس شنا و شیرجه دارید دو نیم ساعت استراحت\_  
کلاس دو ساعته یوگا نیم ساعت استراحت و ناهار تا ساعت 3 ازاد 3 تا 5 کونگ  
فو و 6 تا 8 هم تیراندازی در باغ امروز این جوریه روز های دیگه فرق داره  
بفرمایید  
این اکام داره مار تو استینش پرورش میده؟! واقعا نمی فهمم تا کی بگم  
نمی فهمم اه لعنتی  
اقاتون رو کی می بینم\_  
هر شب سر میز شام\_  
وا\_  
خدافظ کلاستون شروع شد برید باغ سمت چپ\_  
من..؟!\_  
خودم می برمتنون بیاید دنبالم\_  
دنبالش رفتم و وارد باغ شدیم  
همه جا سرسبز بود و از همه نوع درخت و گلی موجود بود ابشاری هم

درست کرده بودند که ابش جویبار مانند اکثر باغ رو طی می کرد  
به استخر رسیدیم جای اختصاصی داشت و پشت باغ بود لبخند زدم خوبه  
کسی منو نمی بینه  
بوارد استخر شدم زنی در حال افتاب گرفتن بود زیور رفت زن متوجه من شد  
و به سمتم آمد  
سلام عزیزم\_  
سلام\_  
بهم دست داد  
من سونام\_  
کیانا\_  
خوشوقتم\_  
منم\_  
من مربی شیرجه و شنام\_  
خوبه\_  
این جا ارتفاع 3-6-15-9متری داره نمی ترسی که\_  
نه\_  
از سه شروع می کنیم\_  
نمی پرسید شنا بلدم یا نه\_  
اقا اکام گفتند بلدید\_  
با تعجب نگاهش کردم  
خیلی دوستت داره قدرش رو بدون\_  
تو چشماتش اندوه و حسرت رو دیدم  
دوستش داشتی\_  
نه\_  
پس هنوزم داری\_  
ن من\_  
من نگاه عاشق رو خوب می شناسم نگران نباش بین خودمون می مونه\_  
سرش رو پایین انداخت  
لباس هام رو عوض کردم و مایو پوشیدم  
گونت جای چیه؟\_  
یه زخم کوچولو\_  
منم دارم\_  
پشت کمرش جای چاقو بود  
چی شده\_  
من اکام رو دوست داشتم بهش نزدیک شدم گرم گرفت بال دراوردم اما\_  
بعد فهمیدم که با همه این جوریه و براش عادیه اصلا فکر رابطه و عشق و  
درگیری و دوست دختر و قید و بند نیست  
خب\_

نمی دونستم چرا تا این که گفتند عاشق یک نفر بوده که بهش خیانت کرده  
جالب شد\_

یه شب مست مستش کردم و بهش نزدیک شدم همه چی خوب بود تا \_  
وسط رابطه بهم گف کیانا..شکستم..اما می ارزید دوستش همون شب اومد  
با من فردا صبحش که تو بغل هم لخت بیدار شدیم فکر کرد با هم بودیم و  
این زخم رو زد و دیگه باهام حرف نزد  
اکام عاشق منه؟! من بهش خیانت کردم؟ تو اوج مستی هم منو می  
خواستی؟ تا این حد عاشق بوده؟ برا همین زندگیم رو نابود کرده؟ برا همین  
تو اوج مستی هم کاری نکرده وای خدا  
سونیا جلوی دهنش رو گرفت  
کیانا غلط کردم بهش نگو اگه بدونه وای نباید می گفتم اگه اگه\_  
دوست اکام چی شد\_

اون دوسم داره منم دوستش دارم هرچند عاشق اکامم اما به اون نمی \_  
رسم دلش احساسش از سنگه چیزی بگی دوستش رو می کشه از خیانت  
و نامردی بیزاره  
پوزخندی زدم  
من چیزی نمی گم\_  
تمرین کردیم  
بد نبود نه اب هیچ وقت بد نبود فقط یه سوال تو ذهنم می چرخه  
اکام کیه  
دیگه ناراحتی روز های اول نیست می دونم امید خوبه کیاوش بهشته اما  
علی رضا اما بچه هام با یاد اوری ان ها تمام قلبم به سمتشان پر کشید  
توی باغ قدم زدم  
بچه هام رسیدن؟ جاشون خوبه چی کار می کنند؟  
زیور صدام زد  
پس کلاسم شروع شده رفتم پیشش  
بیا\_

رفت داخل زیر زمین منم به دنبالش رفتم از باشگاه مجهز و بزرگی که دیدم  
شاخ دراوردم این جا چه خبره  
مردی نشسته بود چهره خاصی نداشت  
قلیم شروع به تپش کرد  
عطرش یه عطر سرد بود بی اراده نفسی عمیق کشیدم  
تو چشم هاش لنز خاکستری بود  
...تو\_  
استادت\_

...تو\_  
بینم چی کاره ای خانم-

خیلی ناگهانی به طرفش رفتم اما یه جا خالی حرفه ای داد و از پشت منو تو بغلش گرفت  
کیارش بیش تر از این ها ازت تعریف می کرد\_  
با خشم پام رو تا نزدیک سرم بالا اوردم و به سرش زدم تا دستاش شل بشه  
دستاش شل شد  
خوبه اما هنوز به اکام نرسیدی\_  
تو کی هستی\_  
یه غریبه ی آشنا شایدم اشناای غریب\_  
اما\_  
اکام می گه همه چیز به وقتش\_  
شروع به مبارزه کرد مبارزش فوق حرفه ای بود و بدنش ورزید  
با پام بهش زدم به لباسش گیر کرد و پاره شد  
پیراهنش رو درآورد بدن شیش تیکش عالی بود  
چشم هام رو بستم بادی کنار سرم احساس کردم  
چشم هام رو باز کردم پاش میلی متری سرم بود  
دختر وسط مبارزه چشما تو نبند به هر قیمتی که بود\_  
... و مبارزه رو شروع کرد  
...  
با خستگی فراوان روی زمین نشستم  
خدافظ\_  
صبر کن\_  
صبر نکرد و رفت بلند شدم و دنبالش دویدم اما هرچی گشتم پیداش نکردم  
زیور سمتم آمد  
وقت شامه\_  
سمت میز رفتم مثل شب قبل شاهانه و تنها کسی که غذا می خورد من  
زیور با یک سینی آمد  
نامه ای به همراه گل رز  
نامه رو باز کردم  
سلام عشقم چه طور بود؟! استادات چی؟! از این دختره سولماز خوشم \_  
نمیاد فکر می کنه من خرم نمی دونه اگه بهش نزدیک شده بودم الان توی  
گور بود استاد کونگ فوت هم دوستمه به کونگ فو نیازی نداری و شنا هم  
برای فرم دهی و آرامشت خودت تنها برو هر وقت خواستی ولی بدن سازی  
و تیر اندازی رو کار کن خسته ای عزیزم برو بخواب.. من هم چنان منتظرم  
سکوتت رو بشکنی و باهام حرف بزنی عزیزم دوستت دارم با وجود خیانتت  
شب بخیر  
با تعجب به نامه نگاه کردم

شنا باعث آرامشم همیشه اکام از کجا میدونه وای خدا دیوونه شدم رفت  
سریع رفتم توی اتاقم خیلی خسته بودم خوابیدم

....

از خواب بیدار شدم بازم یه روز مزخرف دیگه یعنی بچه هام جاشون خوبه؟!  
اکام نرفته باشه سراغشون پول لازم ندارند؟! نکنه آوردتشون این جا برای  
همین خیالش از جانب من راحتی  
وای خدا من چی کار کنم  
مو هام رو شونه کردم بدون لباس عوض کردن پایین رفتم  
سلام خانم\_

سلام زیور\_

..پوزخندی زدم قبلا از کلمه خانم متنفر بودم حالا چه راحت عادی شد  
صبحانه رو خوردم

خانم فردا اول بدویید بعد صبحانه\_

اوکی\_

الان شنا دارید و بعدش عصر تیر اندازی\_

به طرف استخر رفتم

من عاشق شنا و شیرجه هستم

لباسام رو عوض کردم حتی مایو هم مشککی پوزخندی زدم

...اخ کیاوش اخ کیارش..اخ علی

خدایا غم تا کی صبر تا کی خدایا منم ببر دیگه

رفتم ارتفاع 15متری و پریدم

و با پریدن حرکت زدم

با افتادن در اب سبکی خاصی احساس کردم

خدایا تو خودت بگو اخه تا کی ؟

رفتم زیر اب

خدایا منم می خوام بمیرم می خوام پیام رو اب اما وقتی خفه شدم

کم کم نفس کم اوردم

نه من بالا نمیام

دست و پا زدنم شروع شد

نه من نباید کم بیارم نمی خوام

نفس هام کامل سنگین شد دیگه اخراشه خداحافظ زندگی چشم هام تار

می دید

دستی دور کمرم حلقه شد و منو با خودش بالا کشید

نه من نمی خوام

با دستم به شکمش زدم اما جانی نداشتم یه سیلی به صورتم زد از حال

رفتم

...

چشم هام رو باز کردم

یه مرد بالا سرم بود  
چرا خودت رو به کشتن می دی دختر وقتی شنا بلد نیستی تنها میری \_  
استخر؟! خداروشکر اقا اکام به موقع آمدند خونه وگرنه معلوم نبود چی می  
شد  
وقتی سکوتم رو دید باز حرف زد  
هنوز تو شوک غرق شدنتی؟! عادیه .. به نفعت شد زخم گونت رو هم پماد \_  
زدم این پماد رو روزی یه بار بزنی تا یه هفته دیگه جاش رفته  
بازم نگاهش کردم  
گونم رو کشید  
این جور ی اکام رد نگاه کردی که دل و ایمانش رو بردی \_  
دستش رو گرفتم به شدت پیچاندم اخ بلندی گفت ولش کردم  
کثافت \_  
لبخندی زد  
می بینم که اکام اشتباه هم نکرده \_  
هری برو بیرون \_  
بی ادب هم که هستی \_  
تو زبان ادمیزاد حالت نمی شه هوشه هری \_  
اکام زبونت رو قیچی می کنه \_  
اکام عرضه داشت دست تو رو قیچی می کرد عوضی \_  
اخه من جونت رو نجات دادم این جای تشکرته؟ \_  
خوردی نجاتم دادی حالام گمشو..... \_  
چشمات سگ داره زبونت گرگ \_  
حیوان همه هیکل تو هست بوزینه \_  
لبخندی زد و بیرون رفت  
عوضی هرزه کثافت از همتون متنفرم اشغالا  
خسته بودم خیلی خسته چشم هام رو بستم و خوابیدم  
چشم هام رو باز کردم  
بازم امید... وای اگه این امید رویایی نبود من چه جوری تحمل می کردم این  
!وضعیت رو؟  
سلام \_

سلام عشقم \_

خوبی \_

مرسی \_

می خواستی خودتو به کشتن بدی \_

می خواستم پیام پیشت \_



اخم کرد  
همین جوری پیش من هستی\_  
من این جوری نمی خوام\_  
کیانا صبر کن\_  
اما\_  
هیس فقط صبر کن\_  
با بودنش آرامش داشتم هرچند عطرش عطر کیارش نبود هرچند صدایش اون  
صدا نبود هرچند بدنش ورزیده تر بود هرچند برام نه غریبه بود نه آشنا  
اعتراف من همه جوره دوسش دارم این موجود رو  
اگه خودت رو بکشی من نابود می شم یه بار دیگه نابودم نکن کیا\_  
پیشانیم رو بوس کرد آرامش خاصی بهم داد همین بوس کوتاه و داغ پیشانیم  
لبخندی زدم و چشم هام رو بستم  
خانم خانم\_  
چی شده زیور\_  
وقته شامه\_  
چشم هام رو باز کردم متنفرم از وقتی که چشم هام رو باز می کنم و امید  
نیست  
نمی دونم شاید دارم روانی می شم  
از روی تخت بلند شدم موهام رو شانه کردم گونم بهتر شده  
موهام رو نبستم من لباسام مایو بود الان تام و شلوارک تنگ قرمز؟! اکام  
منو....وای نه  
اخم کردم و از شدت عصبانیت دست هام رو مشت کردم لعنتی لعنتی  
لعنتی  
نگاهی به لباس های داخل کمد کردم اه همه رنگ های روشن یه لباس تیره  
توش نیست  
زیور\_  
زیور با عجله وارد اتاق شد  
لباس مشکی هام کجاس\_  
خانم اقا دستور دادن\_  
اقات غلط کرد شورشو دراورده\_  
بی صدا بیرون رفت باید تکلیفم رو با این مشخص کنم مسخرم کرده مردیکه  
یه پیراهن اسپرت لیمویی با شلوار سفید پوشیدم بهتر بقیه هست  
پایین رفتم  
پوزخندی زدم بازم تکراری میز شام و نامه نامه رو باز کردم  
مشکی دیگه بسه باید بشی موش کوچولوی شادم همون که بودی "  
کیارش جوجه شاد و نازمو کرد یه ماده ببر زخمی و خشن و افسرده کیارش  
رو هیچ وقت نمی بخشم می دونم خداهش هم نمی بخشتش برای همین  
بدون دخالت من از بین بردش...راستی زیادی تنهایی فردا استاد تیراندازیت

میاد می شناسیش باقی حرفام در موردش باشه برا فردا شب با من قهر نباش عشقم هر وقت خودت بخوای می تونیم زود تر به هم و نتیجه برسیم من هم چنان منتظر شکستن سکوتت هستم نفس کار امروزت اشتباه بود اگه طوریت می شد خودمو می کشتم تا کی بی تو باشم کیانا 9 سال کم نیست!... ااق قوقولی فراموش شده ی تو

من فقط به امید گفتم ااق قوقولی حتی چهار سال بعد که برگشت حتی گفت بگو کیارش نگو امید هم نگفتم بهش ااق قوقولی... چرا این قدر مبهم حرف می زنه چرا همه چیز رو نمی گه و خلاص 9 سال؟! من نه سال پیش.. فقط با امید بودم فقط همین

از کار صبحم پشیمانم حتی قاتل هم که باشه من باید انتقام بگیرم نه پا پس بکشم.. کمی غذا خوردم روز به روز سر در گم تر می شم روز به روز گیج تر... می شم اه

به اتاقم رفتم و خوابیدم  
دستی روی شانم احساس کردم  
امید ترسوندیم \_

نترس عزیزم \_

امید هر وقت می خوابم به امید این که میای پیشم راحت خوابم می بره \_  
امید متنفرم از وقتی که بیدار می شم و نیستی  
تحمل کن عزیزم بدون همیشه من رو داری و همیشه مواظبتم \_  
دستش رو گرفتم

امید خسته شدم نمی تونم نرو اگه می ری منم بیر \_  
یه کمی صبر کن من هنوز این جا کلی کار دارم.. یه کمی صبر کن من \_  
... سوال نیستم جواب دارم

مو هام رو نوازش کرد

من پیشتم عشقم نترس \_

ارامشش رو بار دیگه به من داد و چشم هام رو بستم

\*\*\*\*

از خواب بیدار شدم رفتم حمام کمی حالم بهتر از قبله پماد رو روی گونم زدم  
پیراهن و شلوار اپی ورزشیم رو پوشیدم موهام رو شونه کردم و ساده و بالا  
... بستم موهام زیادی بلند شده

رفتم پایین هر کس مشغول کاری بود بیخیال رفتم سمت باغ و شروع به  
دویدن و نرمش کردم

بعد از دویدن وارد ساختمان شدم

زیور دوید سمتم

خانم کجایید \_

ورزش \_

نگران شدم \_

صبحانه آماده هست؟ \_

بله بفرمایید\_  
صبحانه رو خوردم  
این مربیه کی میاد\_  
دو ساعت دیگه میان\_  
من می رم زیر زمین تا بیاد\_

رفتم زیر زمین و شروع به بدنسازی کردم  
هر چی باشه موقعیتی هست و من باید نهایت استفاده رو کنم تا خودم رو  
قوی کنم دوست ندارم مار توی استین باشم اما خب موقعیتی هست که  
دیگه پیش امده و باید نهایت استفاده رو کنم اره همینه  
خسته شدم کمی استراحت کردم  
زیور\_خانم مربی آمدند  
اوکی کجاست؟\_  
توی باغ هستن-  
مرسی-

رفتم توی باغ و کمی قدم زدم تا حال و حوصله این یکی رو داشته باشم  
یعنی کیه؟! من از کجا می شناسمش؟! نمی دونم نمی دونم  
یه مرد در حال تمیز کردن اسلحه بود و پشتش به من بود جلو تر رفتم از  
صدای پام فهمید ادم اما از جاش تکان نخورد  
من مردی رو نمی شناختم که  
برگشت  
سلام کیانا\_

با تعجب به مرد روبه روم نگاه می کردم توان حرف زدن و حرکت کردن  
نداشتم اشکام جاری شد فقط زل زده بودم تو چشماش به چشم هام  
...اعتماد نداشتم نه نه امکان نداره  
ت...و...تو-

اکام بهم گفت مواظبت باشم و هر چیزی خواستی کمکت کنم به هر حال -  
شهر غریب و زن تنها  
چه طور ممکنه-  
من پسر خاله ی اکام هستم-  
سپهر-

اکام به تنها کسی که اعتماد داشت من بودم برای همین من ادمم-  
وای تا حالا تو عمرم این جوری رو دست نخورده بودم بچه هام-  
اکام از اونا خبر داره-  
طرلان-  
اون تهران هست و جاش خوبه-

لعنتی-

دنیا روی سرم خراب شد کسی که این قدر بهش اعتماد داشتم کسی  
...که...وای خدا

کیانا-

تو که نابودی من رو می دیدی تو که من رو اروم می کردی تو که ذره ذره -  
متلاشی شدنم رو دیدی تو که کمکم کردی تو که حامیم بودی تو نه تو دیگه

چرا

اکام واقعا دوستت داره-

برا همین زندگیم رو نابود کرد-

اون زندگیت رو نابود نکرد کیارش نابود کرد-

هه-

اکام مرد خوبی بود-

هه-

کیارش-

خفه شو اکام بچم رو کشت\_

اکام چنین کاری نکرد-

هه برو از جلو چشمم گمشو برو-

به طرف اتاقم رفتم و شروع به گریه کردم

من با دستای خودم بچه هام رو به کشتن دادم من گند زدم من اشتباه کردم

چرا بهش اعتماد کردم چرا؟! چرا خدا؟! خیانت کردن سپهر دیگه واقعا جالب

بود خدا مرسی خدا تا کی؟! خدا دمت گرم خدا خوب شکوندیم گفتن می

گذره داره می گذره اما بد ار می شه چرا؟! اه لعنت به من لعنت به این

زندگی لعنت به همه چی

اون قدر زجه زدم که از حال رفتم

کیانا بعضی وقتا ادم از همه طرف ضربه می خوره اما این ها هنوز چیزی -

نیست عزیزم از این بد تر زیاده خودت رو آماده کن خودت رو قوی کن کیانا

نمی خوام بشکنی

امید-

هر وقت بخوای من هستم هر وقت بخوای اکام هست سعی کن حقیقت -

رو بفهمی کیانا من به نظرت احترام می گذارم حتی اگه نا بودی من باشه

امید-

هییس-

اون قدر نوازشم کرد و اروم اروم حرف زد تا بالاخره دردم به آرامش تبدیل شد

و خوابم برد

\*\*\*\*

از خواب بیدار شدم چند روزه این جا هستم؟! یک هفته؟! یک ماه؟! نمی

دونم دیگه خبری از اکام و نامه نشد حتی خبری از سپهر... فقط امید بود

خیلی خوب بود بهتر بود اما من بچه هام...دیگه نمی تونم این جور تحمل

کنم باید بدونم  
رفتم سر میز و خودکار رو برداشتم  
هرچی می گی درست هر چی شد درست همه بد قبول چرا پسرم رو "  
"کشتی؟! اون که گناهی نداشت  
بدون خوردن غذا به اتاقم رفتم یعنی جوابم رو میدی؟! آگه نده.. منم جواب ون  
رو نمی دادم جواب محبت هاش رو نمی دادم من هم ... ولی نه اون قاتله  
اون زندگی من رو نابود کرد من خیلی حرف دارم من خیلی حرف دارم با قاتل  
پسرم کاش بیش تر نوشته بود کاش بیش تر گفته بودم کاش... اه لعنتی دلم  
برا گل هایی که هر شب سر میزم بود دلم برا دست خط و نامه هاش و  
محبت هاش و تمام و کمال من رو زیر نظر گرفتن هاش تنگ شده قاتل  
... پسرمه اما من  
محکم سرم رو تکان دادم باید این افکار رو دور کنم  
چشم هام رو بستم و خوابیدم  
از خواب بیدار شدم دلم درد گرفته بود گشمنه نمی تونم از غذا بگذرم  
رفتم پایین همه خواب بودند  
رفتم سمت آشپزخانه از آشپزخانه به باغ هم در بود و راه داشت در یخچال  
رو باز کردم و زرشک پلو رو برداشتم و روی گاز قرار دادم نگاهی به پنجره  
کردم باغ وحشتناک و تاریک بود  
یه لحظه سایه ای احساس کردم دقیق تر شدم کسی کنار درخت و روی  
تاب نشسته ... برق سیگار توی تاریکی مشخص بود عصبی و کلافه تند تند  
سیگار می کشید خیلی کلافه بود یه لحظه دلم برآش سوخت اما این این  
مرد کیه؟! نکنه که اکام.. آخه اون این موقع این جا خب خانه خودش  
در رو باز کردم یواش یواش به سمتش رفتم  
از آشپزخانه که دور شدم تازه وحشتناک بودن باغ رو با تمام وجود حس کردم  
هیچ چیز مشخص نبود اما باید تکلیفم رو روشن کنم هرچه گشتم دیگه  
سیگار و فردی رو ندیدم  
دستی دور کمرم حلقه شد خواستم جیغ بکشم که دست دیگه ای دهانم  
رو گرفت  
صدای قدم های پات رو حتی وقتی اهسته قدم بر می داری می شناسم -  
اما تو از من چی می دونی؟! هیچی.. لعنت به من لعنت به تو لعنت به  
عشق من و تو  
... من فقط هنگ صداس بودم  
دستش رو از روی دهانم برداشت  
امشب سکوتت رو بالاخره شکستی می دونی چه قدر منتظر بودم؟! نه \_  
سال کیانا ... می تو نی درک کنی؟! به خدا نمی تونی؟! نه سال هر ثانیه به  
یادت بودم نه سال دیوونه وار ... نه سال گولم زدند نه سال گولت زدن و حالا  
که هم تو هستی هم من خدا نمی خواد کیانا من بچت رو نکشتم به خدا  
نکشتم به جون خودم نکشتم کیانا اون بچه رو باباش کشت وقتی که دید

هیچ راهی برای گمراه کردن من و تو نداره این راه رو انتخاب کرد فکر کردی چرا تو بیمارستان بدون هیچ کلافگی رفت سر اصل مطلب؟! کیانا عشق تو یا انتقام از من نمی دونم چی ولی چشم های کیارش کور بود فقط درد من رو می خواست و دوری من و تو ... کیانا من بچت رو گرفتم اما تک تک کسانی که تو و بچت رو زدند زنده زنده آتش زدم من این جوری بچه رو نمی خواستم اصلا وقتی فهمیدم تو هم بودی هنگ کردم مستقیما باید تو رو با احترام می آوردند کیانا زیر دستای من کاری که من گفتم رو نکردند و من همشون رو آتش زدم من چه گناهی کردم که همه از بالا دست تا زیر دست ضد من هستند؟! حتی خدا؟! کیانا یه کم فقط یه کم درکم کن به خدا منم آرامش می خوام چیزی که نه سال نداشتم چیزی که تو ازم گرفتی اومدم با تو زندگی رو بهتر کنم بد تر شد دستش از دور بدنم برداشت و رفت تو شوک حرفاش مونده بودم ... حرفاش ... صداس ... صداقتش ... عطرش ...

به خودم امدم داشتم یخ می زدم صبح شده بود سریع وارد اشپز خانه شدم غذا سوخته بود و خدمت کار ها در حال تمیز کردن بودند بی اعتنا به اخم های اون ها به طبقه بالا رفتم خدمت کار-زیور زیور خانم پیدا شد پوزخندی زدم و به اتاقم رفتم زیور سریع از راه رسید .... خانم کجا بودید خانم می دونید- پریدم وسط حرفش-بیرون با دهن باز من رو نگاه می کرد کری؟-

بیرون رفت و محکم در رو بست چرا نتونستم صورتش رو ببینم؟! چرا یه کلام حرف نتونستم بزنم؟ چرا نگفتم! بچه هام کجان چرا راحت تو بغلش موندم چرا برام بیگانه نبود چرا؟ رفتم حمام و با لباس زیر شیر اب وایسادم اون قدر وایسادم که از شوک درامدم

لباس هام رو دراوردم یه دوش پنج مینی گرفتم و سریع بیرون امدم یه پیراهن و شلوار جین پوشیدم موهام رو شانه کردم اما نبستم گذنم کاملا خوب شده

پایین رفتم -سلام با دیدن سپهر وسط پله ها ایستادم و برگشتم کیا صبر کن خواهش می کنم- بی اعتنا بهش رفتم توی اتاقم و در رو بستم کم بدبختی دارم این سپهرم اضافه شده این وسط در زد

نمی خوام ببینمت برو-  
در رو باز کرد و داخل شد  
اما من باید باهات حرف بزنم-  
با اخم نگاهش کردم  
کیانا قضیه اون چیزی که فکر می کنی نیست-  
من فکر می کردم تو دوستی که فهمیدم زهی خیال باطل-  
من دوستتم-  
دلفین ها هم پرواز می کنند-  
تو هیچی نمی دونی الکی قضاوت نکن-  
برگشتم به قدیم همین حرفا همین صحنه ها تکرار می شد تا این که  
فهمیدم اشتباه از من بوده نمی خوام دوباره زجر های قبل رو بکشم  
کیارش-  
پشت سر مرده حرف نزن اون شوهرم بود-  
اون زندس-  
اچی؟-  
اکام دو نفر رو آتش زد که باعث کشتن کیاوش شدند ولی انگشتر و وسایل -  
کیارش و علی رضا رو به ان ها داد  
... یعنی-  
کیارش زندس فقط حالش خوب نبود علی رضا هم حافظش رو از دست -  
داده تعلل اکام هم برای همینه علی رضا باید یادش بیاد حتی اکام میگه  
کیارش از عمد این بلا رو سر علی رضا آورده  
... اکام غلط-  
گفتم زود قضاوت نکن-  
خشمم رو کنترل کردم-من تا کی باید سردرگم بمانم  
تو هر وقت خودت بخوای بدونی اکام حقیقت رو بهت می گه اکام حرفی -  
جز حقیقت نمی زنه  
هه-  
کیانا-  
چشم هام رو بستم سر درد گرفتم خدایا تا کی  
نفهم شدم رفت بابا تا کی این قدر سر درگم باشم من اخه  
فعلا خدا حافظ-  
سپهر رفت و من دیوانه تر از قبل شدم یعنی کی راست می گه چرا نمی  
تونم راحت بگم کام چرت می گه؟! چرا عوض شدم چرا ... اه دلم برا امید  
تنگ شده حتی تو خوابمم بیاد بسه اگه کیارش زندس چرا امید میاد تو  
خوابم؟! چرا یه بار میگن کیارش یه بار میگن امید؟! مگه جفتش یکی نیست  
وای خدا  
چشم هام رو بستم و سعی کردم بخوابم  
بابا-

بابا کیانا من اشتباه کردم من رو ببخش دخترم-  
بابا-

...من خیلی بد کردم نباید این کار ها رو می کردم من رو ببخش دختر-  
بابا نگو این حرفا رو-

خودت همه چیز رو می فهمی-

گریه کردم و از خواب بیدار شدم

!یعنی چی شده؟! خدا چی داره به روزم میاد؟

رفتم پایین شام آماده بود

سریع دنبال نامه و گل گشتم اما خبری نبود ناخوداگاه بغض کردم

به اتفاقات اخیر فکر کردم اکام اون قدر ها هم بد نبود خیلی خوب بود...من فقط نوشتم چرا کشتی فهموند که اون نکشته اون خیلی صبوری کرده حالا

.. نوبت منه

کاغذ و خودکار رو برداشتم

".....سلام ... بچه هام کجا هستن؟! لطفا نگذار این ها هم"

... دیگه ادامه ندادم و بدون خوردن غذا رفتم توی اتاقم

!کی مقصره؟! کی راست می گه؟! چی درسته؟! چی غلطه؟

اون قدر فکر کردم تا بالاخره خوابم برد

از خواب بیدار شدم ناخوداگاه اه کشیدم نه اکام نامه میده نه امید به خوابم  
میاد یه جورایی بهشون عادت کردم و الان احساس خلا می کنم و آرامش

قبل رو ندارم اه لعنتی

پایین رفتم چه خبره هر کس در حال فعالیت بود

زنگ بیخیال صبحانم رو خوردم

زیور-

بله خانم-

چه خبره-

اقا دستور دادند خونه رو تمیز کنیم-

اها-

!چرا این اقات نمیاد من بینمش ؟

زنگ در زده شد

بیخیال نشستم لابد سپهره

سپهر وارد شد اخم کردم دو تا از خدمت کار ها پشت سرش بودند

بچه هام

با تعجب ایستادم اب دهنم رو قورت دادم پس بازی شروع شد

!نمی خوای بگیریشون؟-

از صندلی بلند شدم و به سمت پله ها رفتم هر لحظه سرعتم کم تر می



شد نقطه ضعفه نابودم می کنند اما بچه هام هستند نمی تونم باید بتونم  
یه پله بالا تر رفتم  
مامانی-  
...خشکم زد..الان چند ماه گذشته چه طور من رو می شناسند من که  
مامان-  
برگشت و به سمت کیارا و کیاراد دویدم و بغلشون کردم  
مامانی-  
سلام-  
شماها کی یاد گرفتید حرف بزیند قربونتون بشم عزیزای من فداتون بشم -  
نفسیا  
اینم جبران من-  
سپهر این رو گفت و به سمت در رفت  
واپسا-  
بگو-  
می خوام همه چیز رو بدونم-  
این رو من نمی دونم به اکام بگو-  
!سریع خارج شد این چش شد؟  
بیخیال بچه هام رو غرق بوس کردم فداتون بشه مامان  
!مامان...مامان کجاست؟  
باید از سپهر بپرسم...بچه ها رو روی زمین گذاشتم و به سمت در رفتم اما  
سپهر رفته بود  
دلشوره عجیبی گرفتم  
زیور به سمتم آمد و نامه ای بهم داد  
شرمنده که این رو می گم نمی خواستم من حامل خبرای بد باشم اما "  
"مشکی هات رو بپوش عشقم باید برای خاک سپاری آماده بشی  
با تعجب به نامه نگاه کردم زیور بچه ها رو بغل کرد  
ولشون کن-  
نگران نباش مواظبشون هستم تا برگردی برو آماده شو-  
اطمینان بخش حرف زد ناخودآگاه آرام شدم بچه هام رو بوسیدم  
وارد اتاقم شدم دلم خیلی شور می زد و هر لحظه اظطرابم بیش تر از قبل  
می شد  
نگاهی به خودم کردم گونم کاملا خوب شده بود موهام شدید بلند خیلی  
وقت بود که ابرو هام رو تمیز نکرده بودم دلشوره امانم رو بریده بود به حمام  
رفتم تا شاید بهتر بشم از حمام بیرون امدم لباس های مشکی روی تخت  
بود پوشیدمشان...غم و بغض سنگینی روی سینه هام بود اب دهنم رو قورت  
دادم و پایین رفتم زیور نامه ای دیگه بهم داد  
زود برگرد عشقم مواظب خودت باش من بهت اعتماد کردم تو هم اعتماد "  
" کن تسلیت عزیز دلم

نامه رو به زیور دادم و به سمت در رفتم سپهر مشکی پوش و ناراحت  
ایستاده بود  
صبح برای این ناراحت بودی؟-  
سرش رو پایین انداخت  
چی شده سپهر-  
به سمت ماشینش حرکت کرد منم پشت سرش رفتم  
سوار ماشین شد سریع سوار شدم ماشین رو روشن کرد و با سرعت  
سرسام اوری شروع به رانندگی کرد سریع از باغ خارج شدیم  
مات سپهر بودم  
سپهر تو رو خدا بگو چی شده که این قدر بهم ریخته ای-  
اکام ازم خواست از مادرت و بچه ها مواظبت کنم و گه گاهی فیلمی از تو -  
برا بچه ها پخش می کرد تا تو رو یادشون نره خوب تربیتشون می کنه خیالم  
راحته  
سپهر-  
مادرت وقتی همه چیز رو فهمید برامون مادری کرد اولش لج کرد اما وقتی -  
واقعیت رو فهمید دیگه واقعا مادر شد کیانا مادرت از مادر خودم برام مهم تر و  
عزیز تر بود  
سپهر چی شده-  
دیروز گفت می خواد تو رو ببینه اکام گف باشه امروز می خواستم بیارمس -  
که حالش بد شد  
سپهر ادامه بده چرا ساکت شدی د بگو دیگه-  
فوت کرد-  
لال شدم مغز و قلبم از کار افتاد مامانی چرا این قدر ناگهانی مامانی دلم  
برات تنگ شده مامان من بچه هام رو به تو سپرده بودم مامانی چی کارت  
کردن  
..نگه داشت با تعجب نگاه کردم مرده شور خانه بهشت زهرا  
چه شلوغ بود همه بودن دوستای مامان خاله ترنم طرلان انگار تنها کسی که  
نبود من بودم و مامان من که اوادم مامان تو کجایی  
جیغ زدم -مامان  
همه سرها به طرف من برگشت و گریه و زاری ها متوقف شد  
مامان دخترت امده مامان چند ماهه ندیدمت مامان جونم امروز قرار بود -  
بیای پیشم مامان چرا من اوادم پیشت پس؟! مامان تو که بد قول نبودی  
مامان چرا بد قولی کردی پس؟! مامان  
همه از شوک بیرون آمدند و شروع به گریه کردند طرلان و ترنم به سمتم  
دویدند  
فقط گریه می کردم  
ترنم ترنم ببرم پیش مامانم من می خوام برم پیشش تو رو خدا-  
ترنم-کیانا چرا دیر امدی چرا الان

اون قرار بود بیاد پیشم-  
!طرلان-کیا خوبی؟  
من مامانم رو می خوام-  
منو داخل بردند مامانم اروم و با ارامش خوابیده بود یک لحظه وایسادم تمام  
تم لرزید از درونم چیزی شکست  
ماما...ن-  
شدم مثل ناقوس مرگ هر که را دوست دارم طرف هر کس می روم هرکس  
به طرفم میاید همه می میرند  
به پاهام جون دادم و بالای سر مامان ایستادم  
مامان رسمش این نبود مامان تو دیگه چرا؟ مامان وقتش نبود مامان من بی -  
تو چی کار کنم  
همه به ما نگاه می کردند و گریه می کردند  
مامان می گذاشتی سیاه هام رو در بیارم مامان خودت هم سیاه پوش -  
رفتی؟! مامان من مامانمو می خوام مامان پاشو بگو جانم عزیزم مامان رفتی  
پیش کیاوش؟! مامان خیلی بدی مامان تنها تنها؟! مامان پس من چی؟!  
مامان جواب دخترت رو نمی دی؟ مامان من تنهام مامان تنها ترم کردی مامان  
...تحمل ندارم مامان تو دیگه چرا خدا خدا خدا  
اون قدر زجه زدم که جونی برام نمود صورتش رو غرق بوسه کردم با زور من  
رو از مامانم جدا کردند  
عمو-  
جان عمو-  
پسرت زندس-  
با تعجب نگاهم کرد  
عمو تو هم بگو مامانت زندس بگو عمو-  
از تعجب بیرون آمد محکم بغلم کرد و اشک ریخت

-----  
بخشی هس به نام تاپیک رمان حکم لازم  
با عشق و شوق و ذوق زدم تا ایرادام رو بگیرین  
اما داره خاک می خوره و شوق ذوق منم کور کردین  
.... وقتش نیست یه خونه تکونی بدید دوتا نقدی چیزی  
والا خوب نیس فکر دل منم باشید خب  
عمو من بی مامان بابا چی کار کنم؟ داداشم حافظش رو از دست داده خواهر  
ندارم  
دوستام نباید پیششون باشم عمو من چی کار کنم شوهرم معلوم نیست  
زنده هس یا نه می گن بهت دروغ گفته یه عمر عمو بچم رو نگذاشتن حتی  
جوون بشه جوون مرگ بشه کودکی هم ندید عمو عمو بابام عمو دارم دق  
می کنم  
سرم رو روی شونش گذاشت و من گریه کردم

می گن بابای بچم بچم رو کشته حتی بودنش با من لج بازی بوده خدا این حقه؟ مامان تو بگو مثل همیشه یه چیز بگو اروم شم مامان دخترت پر پر شد مامان حرف بزنی عمو بیرون اوردم عمو بگذار بمونم-

هییس-

با زور بیرون اوردم زجه می زدم همه در بهت نگاهم می کردند کسی جز عمو و ترنم و طرلان و سپهر و ارمان و میلاد و شهاب و شراره حرفام رو نفهمید اما این ها با بهت نگاهم می کردند ارمان جلو آمد- تو کجا بودی .. با سکوت نگاهش کردم !مامانم رفت؟-

میلاد ارمان رو عقب کشید و چیزی بهش گفت خودش جلو آمد میلاد-کیانا نگاهش کردم اذیت کردن؟- نه-

نفس راحتی کشید

مامان رو بیرون آوردن و همه به دنبالش رفتیم دیگه نه گریه می کردم نه داد می زدم گریه زاریم شده بود سکوت و سکوت و سکوت مامانی تو هم برو دست خدا ولی بدون زود بود یکمی مامانی خیلی دوستت دارم مرسی بابت همه چیز ولی کاش ... مامانی من چی کار کنم مامانی منه تک فرزند بی پدر و مادر شدم مامانی تنهایی سخت تر سخت ترش کردی مامان

به قبر رسیدیم دو طبقه با کیاوش

مامان به خواستت رسیدی تو بغل نوت مامانی کنار بابایی مامانی من ناپود شدم شما ها راحت؟ خب منم می برید بی معرفت ها خدا تا کی تقاص؟ ... خدا تا کی به جرم گناه نکرده؟ خدا به خدا بسمه مامان رو خاک کردند و من نظاره گر بودم

تو رو دوست دارم ... مثل حس عجیب خاک غریب ... تو رو دوست دارم " مثل عطر شکوفه های سیب ... تو رو دوست دارم عجیب ... تو رو دوست دارم زیاد ... چه طور پس دلت میاد منو تنهام بزاری؟ ... تورو دوست دارم مثل لحظه خواب ستاره ها

تو رو دوست دارم مثل حس غروب دوباره ها ... تورو دوست دارم عجیب ... تورو دوست دارم زیاد ... نگو پس دلت میاد من رو تنهام بگذاری ... توی آخرین وداع وقتی دورم از همه ... چه صبورم ای خدا دیگه وقت رفتنه ... تو رو می سپارم به خاک تورو می سپارم به عشق برو با ستاره ها ... تو رو دوست دارم وقتی میگذری همیشه از خودت ... تورو دوست دارم مثل

دل‌تنگی‌های وقت سفر ... تورو دوست دارم مثل حس لطیف وقت سحر ...  
این دل‌غریبم رو با تو می‌سپارم به خاک  
توی آخرین وداع وقتی دورم از همه ... چه صبورم ای خدا دیگه وقت رفتنه  
" ... تورو می‌سپارم به خاک تورو می‌سپارم به عشق ... برو با ستاره‌ها  
... مامان رفت زیر خاک به همین راحتی  
ترنم-کیانا بیا بریم خونه  
سپهر با ترس نگاهم کرد نامه اکام جلو چشمم آمد بهت اعتماد کردم بهم  
چه طور اجازه داد من پیام وقتی حتی راه رو بلدم؟! اون وقت ... اعتماد کن  
برای این که من اکام رو نبینم کیارش حتی نگذاشت تو ختم بچم شرکت کنم  
نه من باید برم-  
ارمان-کجا؟  
ببخشید به شما مربوط نمی‌شه من کجا می‌رم کجا نمی‌رم-  
ترنم-کیا  
خدافظ-  
به سمت سپهر چشمکی زدم فهمید و رفت  
برگشت سمتشون-درضمن نبینم تعقیب کنید یا دنبالم راه بیفتید یا امار  
بگیرید یا هر چیزی که قید اشنایی و رفاقتمون رو می‌زنم و دیگه هیچ وقت  
من رو نخواهید دید ... لطفاً به مدت به حال خودم بگذاریدم تا اروم بگیرم و  
بفهمم اطرافم چه خبره ترنم تو حالیشون کن  
از کنارشون گذشتم  
ترنم-کیا  
هیس خدافظ-  
ترنم-من دوست 16 ساله تو ام کیا منو سیاه نکن  
باید تنها باشم-  
بگو جون ترنم-  
جون ترنم-  
خدافظ-  
خافظ-  
از پیششون رفتم مطمئنم بخوان بیان هم ترنم نمی‌گذاره  
سوار ماشین سپهر شدم  
بریم-  
حرکت کرد  
چرا-  
چی چرا-  
تو از اکام متنفری ولی وقتی فرصت تلافی داری سکوت می‌کنی و -  
طرفشی  
کی گفته من متنفرم-  
عاشق هم نیستی-

بحث اینا با نامردی جداس الان اگه می فروختمش نامردی بود من اهل -  
نامردی نیستم  
عجب-  
اگه اون نامردی کنه نابودش می کنم تا حالا نامردی ندیدم ازش-  
از من چی-  
خفه شو-  
مرسی-  
من نامردی نکردم کیانا بچه هات سالم هستند مامانت هم فرشته بود -  
.... خودش  
اوکی-  
چرا شک نمی کنی-  
صداقت و دروغ رو می فهمم-  
!واقعا؟-  
بیش تر مواقع-  
خوب تحمل کردی نبود مادرت تو زنی به خوبی مادرت ندیدم-  
پوزخندی زدم  
کی گفته تحمل کردم-  
ارومی-  
ارامش فقط ظاهر نیست تحمل فقط تظاهر نیست درون ادم مهمه-  
... یعنی-  
میلاذ حرف قشنگی زد تکونم داد با حرفش اون مرده تو که زنده ای خودت -  
رو از دیگرون جدا کن خودت زندگی کن نه زندگی تو رو  
فهمش بالاست اما سخته-  
اهی کشیدم و چشم هام رو بستم ... اینم فرشته زندگیم مامانی روحت  
شاد  
بالاخره رسیدیم  
وارد باغ شدیم پرده ای رو دیدم که سریع افتاد سلام اقا اکام  
وارد ساختمان شدیم روی صندلی نشستیم  
مامان سلام-  
لبخندی زدم واقعا ممنون اکامم که بچه هام من رو می شناسن  
سلام کیاراد قربونت برم-  
مامان گریه نکن-  
با تعجب دستم رو روی صورتم کشیدم کی خیس شده  
کیاراد رو بوسیدم  
دلَم برات تنگ شده بود مامانی خوش گذشت این مدت-  
مامان لباسات رو عوض کن از اینا خوشم نمیاد-  
با تعجب به کیارا نگاه کردم  
کی اینا رو یادت داده؟-

بابا امید-

مغزم سوت کشید چی می گی؟! امید

زیور با یه نامه امد

هنوز اثری از کیانای خودم تو وجودت هست کسی که از فوتبال و -  
سرگرمیش برای قولش گذشت تا نامردی و بد قولی نکنه می شناختم  
همچین کیانایی رو اما خیلی وقت بود ندیده بودمش خیلی وقتی به اندازه ی  
نه سال امروز دیدمش دوباره خب جواب معرفتت اینه دقت کردی چند روزه  
مثل قبل صبح تا شب خواب نیستی؟! قبلا قرص خواب اور می دادم بهت  
البته به نفع خودت بود آرامشت بیش تر بود تو خواب اون چیزی رو که می  
خواستی می دیدی اما الان دیگه نمی دم بهتره با واقعیت کنار بیای عشقم  
و اما بچه ها از سپهر دلگیر نباش اون فقط وظیفش رو انجام داد جای بچه  
هات عالی بود این مدت تا این که مامانت گفت می خواد بینتت واقعا  
مامانت رو دوست داشتتم از بابات خیلی منصف تر بود کاش نه سال پیش با  
مامانت حرف زده بودم نه بابات بیچاره وقتی فهمید نظرش نسبت به  
شوهرش هم عوض شد تحمل کرد و کمکمان کرد کاش امروز می دیدت  
خیلی متاسفم که ندیدت اون زن نبود فرشته زمینی بود شاید یکی مثل  
" خودت نمی دونم خب اینم از حرف های امروز تسلیت می گم نفس

بچه ها رو بالا بردم

کیارا بابا امیدت چه شکلیه-

کیارا-بابا امید بابایی منه

کیاراد-بابایی منم هس

دعوا نکنید-

چشم-

چشم-

لبخندی زدم واقعا قشنگ تربیتشون کرده اگه حرف های اکام حقیقت باشه

....

زیور-

زیور با عجله امد

کاغذ و خودکار-

لبخندی زد کاغذ و خودکار همراهش بود بهم داد

سلام مرسی بابت کار هایی که تا این مدت انجام دادی ولی من تو فکر "  
علت انجام کار هات هستم و صحت حرفات؟! اکام وقتش نیست از این  
بلا تکلیفی در بیاریم؟

نامه رو به زیور دادم زیور سریع برد

یعنی دلم به رحم امده؟ محبت هاش اثر کرده؟! یا نه می خوام تکلیفم  
نمی دونم واقعا ... امیدی که این بچه ها می گن کیه؟! وای! روشن شه؟

خدا کیارش و اکام با هم هستن؟ ولی نه از هم متنفرم

بچه ها رو خواباندم

و خودم هم خوابیدم  
به امید فردا و روشن شدن وضعیت  
هیس مامان بیدال می شه-  
کیارا-من گوشنمه غذا موخام  
خب پس بیدارش موکونیم-  
لبخندی زدم و پخ بلندی گفتم  
هر دو از جا پریدن خندیدم و بوسشون کردم  
زیور خانم-  
بله خانم-  
به بچه ها غذا بده-  
کیاراد-مامان موخای بلی مالو هم بیل  
جایی نمیرم برید غذا-  
بچه ها رفتند رفتم حمام لباس هام رو پوشیدم و پایین رفتم صبحونه رو  
خوردم  
بچه ها کجان؟-  
اقا بردشون بیرون تا شما میرید گریه نکنند و لباس سیاه نبینند-  
لبخندی زدم چی شده اقا به فکر بچه های منه؟  
زیور چرا اقاتون به فکر بچه های منه؟-  
صبر کنید خود اقا بهتون می گن-  
سپهر دم در بود  
سلام بانو-  
با هم رفتیم سوار ماشین شدم  
سخت نیست-  
خیلی چیزا سخته کدومش-  
تظاهر-  
داداشی اینا عادین اینا-  
بیخشید اگه ناراحتت کردم-  
اهی کشیدم بالاخره به مسجدی که ختم بود رسیدیم مادرم چه قور خوب  
بود ختمش هم مثل شلوغ و باشکوه اما مامان من دخترت تو این جمعیت بد  
جوری تنهام بدجوری  
اشکام جاری شد  
سپهر اگه ارمان و بقیه سوال کردن یقه گرفتن نمی دونم هر چی خودت یه -  
جوری یا ردشون کن یا خبر بده تا نگذارم  
بابا ناسلامتی بهترین تیراندازما-  
نمی خوام مجلس مامانم-  
اها از اون لحاظ-  
مواظب باش-  
مامانت مثل مامان خودم بود اکام هم ناراحتی که چرا نمی تونه شرکت کنه -



مواظبم ابجی پپر پایین  
شاید تا سر خاک باهات نیام اما اونجا حتما منتظرم باش تا بریم-  
باشه-

از ماشین پیاده شدم مامانی من مراسم نمی خوام من این جمعیت رو که  
اومدن دلداری بدن نمی خوام مامانی من تو رو می خوام فقط تو رو ....  
اشکام جاری شد خدایا تا کی سکوت تا کی خفه شم منم ادمم خدا دارم  
دق می کنم وارد مسجد شدم با دیدنم همه ایستادند رفتم بغل خاله مامان  
ترنم و زار زدم

خاله نوازشم می کرد و سعی می کرد ارومم کنه اما خاله تو که مامان نمی  
شی خاله دلم مامانم رو می خواد خاله دلم گذشتم رو می خواد خاله خیلی  
سختی کشیدم گنجایشی ندارم همه داره سرریز می شه خاله  
!از بغلش بیرون اومدم و رفتم بغل زن عمو علی رضا زندس خوش حالی؟  
مامان علی رو خیلی دوس داشت شاید به جای اون رفت  
دل دنیا رو خون کردی .... که این جور تو رفتی ... تموم دل خوشی هامو "  
" ... تو با رفتن شکستی

من برای کی بگم از نبود کی غصه بخورم خدا چند تا چند تا؟ ! بابایی که  
هنوز به بودنش نیازه؟ ! برادری که نیست؟ ! مادری که رفت دق کرد و رفت؟  
! بچه ای که فقط ۵ سالش بود؟! شوهری که خودت بهتر می دونی؟ ! پسر  
عمویی که .... اه خدا

ترنم\_کیانا

بله\_

باید باهات حرف بزنم\_

الان وقتش نیست\_

!الان وقتش نیس باش قبول اما کی وقتشه کیانا کی؟\_

نگران نن نباش\_

اما هستم\_

اما نباش\_

بچه هات کجان\_

پیش باباشون\_

!چی؟\_

با داد ترنم همه نگاهمون کردند

اشک هام رو پاک کردم

چرت گفتم ببخشید حالم خوش نیس جاشون امنه\_

بی حرف از کنار ترنم بلند شدم

با دیدن خاله مریم اشکم صد برابر شد

خاله\_

خاله دیدی چی شد مامانم رفت خاله خاله بدجوری تنها شدم\_

خاله قربون تنهاییت بره عزیزم تا فهمیدم بلیط گرفتم خاله فدات بشه وای \_

خواهرم پر پر شد  
رفت پیش نوش خاله\_  
بلند بلند گریه می کرد و من رو بغل می کرد  
خاله دارم دق می کنم\_  
کنار هم نشستیم  
کیانا اروم باش برا بچه هات هم که شده\_  
اشک هام تمومی نداشت  
خاله کی اومدی\_  
همین الان\_  
خاله بد جور تنها شدم\_  
قربونت برم من که غمت تمومی نداره\_  
مامانم رفت پیش نَوش من رو نبرده خاله بگو منم بیرن\_  
خدانکنه عزیزم تو بری که دیگه دق می کنم\_  
من دق کردم خاله دیگه نمی کشم کم اوردم\_  
یه گوشه نشستم و گریه کردم  
بدبخت گناه داره-  
کجا گناه داره معلوم نیس چی کار کرده بچش رو کشتن شوهرش و لاش -  
کرده رفته مامانشم که لابد فهمیده سخته کرده  
اره بی راه هم نمی گی-  
نه بابا اتفاقی پشت مردم حرف نزن می شنوه-  
یکیش اتفاقی بقیش که نیس چرا این اتفاق ها برای ما نمی افته مقصر -  
خودشه  
ا حرف هایی که شنیدم به خودم ادمم  
!این ها اومدن مراسم مامان من به من دلداری می دن و اینا رو می گن؟  
!خدا می بینی؟! مطمئن باشم چشم هات رو نبستی؟  
خدا نکنه تو هم بریدی بیخیالم شدی  
اره دیگه اما خدا به کدوم جرم اخه نوکرتم؟  
ترنم-پاشو بریم  
کجا-  
کیانا خوبی؟! مراسم تموم شد بریم سر خاک تا دیگه همه برن-  
یه اس به گوشیم امد  
بازش کردم تا بخونم  
نمی دونم چه قدر قبولم داری و حرف هام رو باور ... اما وظیفمه بگم .... "  
مامانت وصیعت کرده مراسمش نه تجملی باشه نه زیاد سه روز و هفته و  
چهارماه و ده روزه و اینا نباشه همین با چهلم تمام به جاش پول مراسم و  
خوراک برا افرادی که شاید یه درصدم فکر دیگری نباشن پولش رو به افراد  
فقیر واقعی بده من مامانت رو قبول دارم وظیفمم انجام دادم امروز بهشون  
"بگی دیگه بخور و بخواب تعطیل یا نه با خودت اکام

... حرفش رو قبول دارم حتی اگه الکی بگه به نفع مامانمه اره  
بلند شدم و با ترنم سوار ماشین ارمان شدیم  
میلااد و طرلان با هم خوب شده بودند و کنار هم داخل ماشین ارمان نشستیم  
بودند بغل میلااد نشستیم اخیه به من نزدیک تر بود تا برم ماشین رو دور بزنم  
ارمان و ترنم سوار شدند و ارمان حرکت کرد  
ارمان-کیا  
میلااد-الان وقتش نیست  
ارمان-پس کی میلااد؟ کی؟ الان وقتشه  
حوصلشون رو نداشتیم بیخیال نگاهشون کردم  
داشت دیگه دعواشون کی شد  
شما ها دوست های کیارش بودید اوکی حله مرسی که تا الان وفا دار و با -  
معرفت بودید امروز هم زحمت کشیدید رو رفاقتش اوکی اما دیگه کیارشی  
نیست پس رفاقتی نیست دیگه مزاحم نشید  
ارمان-مزاحم؟  
مزاحم بشم مزاحم بشید اره دو تاش-  
ارمان-کیانا  
شما زن و بچه دارید به فکر خودتون باشید کیارش که سر دسته شما بود -  
کاری نکرد شما که هیچ پس جونتون رو برای من به خطر نندازید من دیگه  
خودم می دونم چه جور زندگی کنم  
ارمان-کیانا خودتی؟  
اره خودمم-  
ارمان-چه جور برا اون پسره لا... مهم نیس جونش برا ما مهمه  
اون پسره اسم داره سپهر اون پسره زن بچه نداره اون پسره خودش -  
خواس و اون پسره هیچیش نمی شه  
چرا؟-  
چون زرنگه-  
ارمان محکم دستش رو به فرمان ماشین کوید  
... کیانا واقعا که-  
من همینم که هستم شوهرم کرده تو هم هیچ کاره ی من نیستی زنت -  
دوستمه اوکی بگو نیاد مشگل تو هس نه من اما حق دخالت و هیچ کاری تو  
زندگی من نداری  
میلااد-بسه  
نه بس نیس بزار مشخص کنم-  
میلااد-برید پایین هم دیگرو بکشید من آرامش می خوام  
دیگه حرفی نزدنم نه خیالم الکی بود با طرلان خوب نشده محلش هم نمی  
گذاره  
میلااد دهنش رو سمت گوشم آورد و زمزمه کرد  
!کلک این قدر اکام رو دوست داری؟-

با چشم های از حدقه بیرون زده نگاهش کردم  
چی؟-

همه با تعجب نگاهمون کردند

میلاد تمام این وقت تو-

بعد برات توضیح می دم-

توضیح؟چه توضیحی؟!واقعا مرسی تو قاتل بچم هستی میلاد-

این جووری که فکر می کنی نیست-

هه-

ارمان نکه دار-

ارمان ایستاد

میلاد-پیاده شو

برای چی-

مگه نمی خوای حقیقت رو بدونی-

حقیقت رو فهمیدم تو-

دستش رو روی دهنم گذاشت در ماشین رو باز کرد

نه تا وقتی همه چیز رو نگفتم-

پیاده شدم

ارمان هم پیاده شد

شما برید ما هم پیاده میایم-

ارمان-کیا

برو-

رفتند دست به سینه نگاه میلاد کردم

اکام پسر خوبیه-

تکراریه-

من دوست صمیمی اکام بودم که با کیارش دوست شدم کلا اکام می -

خواست مواظب کیارش باشم

هه-

من طرف اکام بودم برا همین قاطع می گم نکشت اون پسرت رو نکشت -

کیارش این کار رو کرد فکر کردی چرا با طرلان که دوسش دارم ازدواج نکردم؟

چون من با شما نبودم با حق بودن اخ هیچ وقت اون روزی رو که به اکام خبر

دادم کیارش بالاخره به دستت آورد رو یادم نمی ره می دونی اکام خیلی

غیرتیه به عشق فقط داشته که لونم تو بودی

فقط به عشق تو زندگیست داشت با وجود تمام امکانات و دخترایی که

دورش بودن با هیچ کدوم اروم نشد به جز تو تو رو می پرستید کیانا هنوزم

می پرسته وگرنه الان وضع این نبود گفت کیانا نمی گذاره کیارش نزدیکش

بشه روز به روز به مراسم بیش تر نزدیک می شدیم اکام به کیارش پیغام داد

.... اما اون

رسیدیم به بقیه  
اشک می ریختم این دفعه برای خودم  
مامان دارم دق می کنم کجایی  
اما اون چی-  
شراره-کیانا  
هوم-

یادم اومد همه چیز گفتم جز این تسلیت می گم دختر-  
فهمیدم بهونه هی که از میلاد جدام کنه بیخیال نگاهی به میلاد کردم  
میلاد-من سابقه دوستیم با کیارش فقط 7 سال هست  
چشم هاش رو با اطمینان بست  
زمزمه کردم باهات حرف دارم زمزمه کرد هستم در خدمت  
رفتم کنار طرلان-طرلان  
هوم-

روز اولی که امید رو دیدیم یادته-  
ترنم-اره

همراهاش کیا بودن-  
طرلان-یادم نیست اصلا  
ترنم-یکیش م داشت نه چهار تاشون تو اسم هاشون م داشت  
زحمت-

ولی رنگین کمان بودن-  
میلاد هم جزوشون بود؟-

ترنم-وای اره چرا زود تر یادم نیومد اره میلادم بود طرلان-دیدم قیافه میلاد  
اشنا هست

گیج تر از قبل شدم وای اون زمان می شه 9 سال پیش پس چرا گف 7؟!  
کی دروغ گفت؟! کی بازیم می ده این میلاد الان دروغ نمی گه می دونم اما  
پس چرا حرفاش سازگاری نداره وای  
رفتم کنار قبر مامانم و گریه کردم گریه با منی که باهات بیگانه بودم عجین  
اخ مامانی چرا نموندی چرا قربونت بشم چرا یه روز پیش تر نموندی ... شده  
تا باهات حرف بزوم مامان مگه نگرانم نبودی مامان بدجوری داغونم مامان  
بدجوری تنهام تو نیستی مامان من نمی تونم این جوری  
همه آماده رفتن شدن

اهسته بلند شدم

مامانم وصیعت کرده مراسمش پیش تر از این نه کش بدیم نه تجملاتی -  
باشه برای همین ما مراسمی نداریم اوج هم دردیتون رو هم پنج شنبه ها  
نظاره می کنند

رامین-کیا تو که این قدر خسیس بودی  
بین پسر دایی خسیس نیستی مامانم گفته-  
از خودش ساخته-

سری با تاسف براشون تکان دادم  
پنج شنبه ها یا نیاید یا درست بیاید-  
ها؟-

نمی خواى برای چشم رو هم چشمی یا این چیزا بینمتون شام رستوران \_  
امادست حساب کردم خودم نیستم هرچی می خواید سفارش بدید خدافظ  
از جمع جدا شدم سپهر نبود  
رامین-کیا

هوم-

ناراحت شدی-

از دست تو نه-

پس چی-

هیچی کلا دیگه حس هیچی نیس-

می خواى بیای خونه ما-

نه مرسی-

تعارف نکن-

نه عزیز تعارف ندارم خدافظ-

خدافظ-

از اونجا فاصله گرفتم یکم راه هست تا دم در اما باید برم شروع به رفتن کردم  
کیانا-

با تعجب برگشتم و به شایان نگاه کردم

راه گم کردی-

تسلیت-

نگاهش کردم این چه ریختی هس که پیدا کرده ریش ها بلند مو ها نا مرتب

من شایان رو هیچ وقت این جورى ندیده بودم

شایان-

جانم-

این چه ریختی هس که برا خودت درست کردی-

کیانا-

خوبی تو؟-

نه خوب نیستم-

چی شده-

تحلمم تمام شده-

ها؟-

شوهرت ولت کرد؟ بچت رو کشتن سر زایمانت شوهرت نبود داشتی دق -

می کردی از غم بچه هات بی پدر بزرگ شدن سختی کشیدی تنهایی

کشیدی مامانت هم رفت اینا دیگه خیلی زیادیه تا حالا چیزی نگفتم تظاهر

به بیخیالی کردم چون فهمیدم دوسش داری چون زندگیت خوب بود اما

نیست کیانا خیلی وقته هیچی خوب نیست

من منظورت رو نمی فهمم-  
من دیوونه وار دوستت دارم کیانا-  
چی؟-

ساله دوستت دارم و سکوت کردم اما دیگه نمی تونم 10-  
شایان می دونی چی می گی-  
اولین باره چرت و پرت نمی گم-  
من شوهر دارم-  
کجاس؟-  
من-

هیس کیا من دوستت داشتم و دارم و خواهم داشت نتونستم تحمل کنم -  
به خدا سخته خیلی سخته  
من تو رو برادر خودم می دونستم شایان-  
من نتونستم تو رو خواهر خودم بدونم خیلی خواستم اما نشد-  
من من واقعا انتظارش رو نداشتم من-

فکر می کردم داداشمی  
دستی کلافه توی موهای کشید  
یه نفر بوق زد دستش روی بوق بود و بر نمی داشت با تعجب برگشتم سپهر  
بود عصبانی بود بچه چه غیرتی می شه  
شیشش رو پایین کشید  
کیا بدو بریم زود-  
با تعجب نگاهش کردم  
امدی؟-

به شایان نگاه کردم که با تعجب به من نگاه می کرد  
... بین شایان من-

سپهر-کیانا  
چه دادی زد  
شایان لبخند تلخی زد  
خدافظ-  
شایان-  
شایان رفت  
کیا-

سوار ماشینش شدم  
سپهر این چه کاری بود؟-  
دستور اکام بود به خدا-  
اکام امار هر ثانیه من رو چه طور داره-  
نداره از روز اول گفت اگر شایان امد سمتت این کارو کنم-  
شایان داداشم بود خیلی سخته ببینی کسی که بهش میگی داداش و واقعا

مثل داداشته داداش نباشه ... اهی کشیدم اکام می دونست و من نمی  
... دونستم

... اکام خیلی چیزا می دونه و من نمی دونم  
بالاخره به ویلا رسیدیم جنسیس اکام تو پارکینگ بود نفس عمیقی کشیدم  
ستاره سهیل کی می خوام خودتو به من نشان بدی؟! بسه موش و گربه  
بازی می خوام بدونم دلیل کاراتو  
بی صدا وارد ویلا و بعد هم اتاقم شدم یه نفر در زد اخه کی می تونه باشه  
به جز زیور  
بیا تو زیور-

داخل شد لبخندی زدم چه قدر سوتی می دادم فکر می کردم دوستام  
... هستن و امید بود

لبخندم جلش رو به پوزخند زد  
اقا گفتند پیرسم ایا آماده اید؟-  
وقتشه؟-

بستگی به شما داره-  
اره-

بلند داد زد-زینت زینت بیا  
زنی شیک پوش و جوان وارد شد  
سلام عزیزم-

زینت جون دیگه می سپارمش به خودت-  
باشه زیور خانم خیالت تخت-

زیور بیرون رفت و زینت به سمت من آمد  
چه ابروهات پر شده-  
دست بهشون زن-

من نمی دونم-

من نمی خوام-

زیور خانم زیور-

زیور با عجله وارد اتاق شد

چی شده زینت-

نمی خواد که-

کیانا جون اقا دستور داده اگر می خوام حقیقت رو بدونی لازمه-  
اخره چه ربطی داره-

من فقط می دونم اقا اکام هیچ کاری رو بی دلیل انجام نمی ده-  
باشه-

.. روی صندلی نشستم و خودم رو به دست های زینت سپردم  
اخره این ها چه ربطی به حقیقت داره؟! من کار های اکام رو درک نمی کنم  
دقیق دو ساعت روی من کار کرد کلاه گیس گذاشت لنز گذاشت ارایش کرد  
بیخیال نشسته بودم خودم رو هم نمی تونستم ببینم



خانمی تمام شد معرکه شدی-  
بیخیال بلند شدم از داخل کمد به لباس مجلسی ابی با سنگ های مشکی  
بیرون آورد  
بیخیال پوشیدم  
اندامت منو کشته-  
خوبه پسر نیستی-  
عنق بیرون رفت پوزخندی زدم نگاهم به اینه خورد  
!با تعجب خشکم زد این منم ؟  
لنز خاکستری داشتم و موهام خرمالویی بود ابرو هام هم همین رنگ اسپرت  
موهام رو مدل داده بود و ارایشی که داشتم کاملا به شکل دیگم کرده بود  
زیور امد-چه خوشکل شدی  
قبلا زشت بودم؟-  
بی ارایش با ارایش فرق داره خب-  
اها-  
ولی در هر صورت خوشکلی-  
-...  
بریم؟-

بیخیال بیرون رفتم  
زیور از ساختمان خارج شد و به طرف باغ بردم کنار دیوار یه چیزی رو کشید و  
دری باز شد و با هم داخل شدیم زیر زمین بود زیر زمینی بزرگ و مجهز که  
شاید به اندازه کل باغ بود اون رفت و منم پشت سرش وارد شدم جلوی  
راهرو یه مرد ایستاده بود نگاهش کردم همون استاد مبارزم ولی لنز مشکی  
گذاشته بود مگه لنز مشکی هم داریم؟! شاید چشم های خودشه  
زیور رفت و من با تعجب به مرده نگاه کردم  
می خوای حقیقت رو بدونی-  
من فقط مجذوب صداس شدم  
کیا-  
بله-  
کجایی-  
بخشید می شه یه بار دیگه بگی-  
تو دلم ادامه دادم من داشتم به صدای نازت گوش می دادم از مفهومش  
چیزی نفهمیدم  
واقعا می خوای حقیقت رو بدونی؟-  
اره-  
من کمکت می کنم ولی باید تحمل کنی و صبر داشته باشی و مهم تر از -  
همه نگذاری بشناسنت  
از حرفاش خیلی چیزی نفهمیدم گیج نگاهش کردم

بهم اعتماد کن-  
امیدوارم از این اعتمادم پشیمان نشم-

در رو باز کرد و با هم وارد شدیم اتاق تاریک بود  
... لامپ رو روشن کرد با تعجب به روبروم نگاه کردم کیارشم  
چشم هام رو بستم تا نبینم تا اشکم در نیاد تا سر قولم باشم اما سخته  
خیلی سخته شوهرت روی صندلی بسته باشن زخمی باشه خون ها  
خشک شده باشه و تو تظاهر کنی زنش نیستی و یه جورایی با دشمن  
هاش همکاری کنی  
من چی کار کنم خدا ... گفت بهم اعتماد کن گفت نگذاره بفهمه تویی  
!گفتم باشه ... من باید چی کار کنم کدوم کار درسته ؟  
بهترین کار اینه به حرفم عمل کنم تا جایی که ضرر برا شوهرم نداشته باشه  
... نمی دونم چرا دیگه مثل قبل دیونش نیستم اما بازم شوهرمه ... این رو  
... فقط یک زن شوهر دار می فهمه یک زن معتقد یک مادر  
سلام کیارش-

... با تعجب به مرده نگاه کردم صداس رو تغییر داد  
کیارش پوزخندی زد بالاخره چشمش به روشنایی عادت کرد یه نگاه به ما  
کرد و سرش رو پایین انداخت  
!خوش امد نمی گی ؟-  
برید به جهنم-

!همون جایی که بچت رو فرستادی ؟-  
خفه شو-

شاید هم از جهنم به بهشت فرستادیش-  
خفه شو-

این قدر ارزش داشت زندگیت با کیا که از بچت گذشتی-  
خفه شو-

دست هام شل شد تمام بدنم شل شد روی میز نشستم  
اکام گفت می تونم ازادت کنم-

سر کیارش سریع بالا امد  
از این لطفاتون نمی خوام-

کیانا بچه هاش به دنیا امد بدون تو چون تو کاره ای تو زندگیش نبودی جز -  
عامل بدبختیش

خفه شو اسم زن من رو به زبونت نیار-

مگه با مرگ پاک نمی شه اسم ؟! تو مردی بدبخت زنت و همه حتی !زن؟-  
دوستات این رو می دونند پس دیکه زنت نیست یه زن ازاده با دو تا بچه که

هنوز تو کف شوهرشه که نامردی کرد  
چی می خواد به جاش-

حقیقت رو بگو-

اکام همه چیز رو می دونه-  
می خواد یه بار بلند اعتراف کنی خودت قبول کنی اشتباه کردی-  
من اشتباه نکردم-  
مطمئن؟-  
اره-  
!می دونی مادر کیانا فوت کرد؟-  
کیارش به مرد نگاه کرد  
می دونی یه چیزایی شنیده که گیج شده و دیگه داره ازت متنفر می شه -  
؟ می دونی کیا می دونه زنده ای اما دیگه مهم نیس براش بدجوری تنهاس  
بدونه ازم متنفر می شه-  
پس قبول داری اشتباه کردی-  
من دوستش داشتم-  
اکام دیونش بود-  
باباش راضی نبود-  
تو نامردی کردی-  
...-  
... حیف کیاوش-  
کیارش سرش رو پایین انداخت  
دستم رو مشت کردم صدای استخون های دستم امد کیارش سریع سرش  
رو بلند کرد و به من زل زد  
اشکم در امد  
ک..ی..ا..ن..ا..-  
!تو چی کار کردی کیارش؟-  
مرده لنز هاش رو در آورد و ماسک روی صورتش رو در آورد ماسکه جوری بود  
که اصلا مشخص نبود صورت خودش نیست  
.... من ماتم برد .... این .... این  
سلام کیانا من اکامم-  
صداش شد همون صدا  
با تعجب به اکام و کیارش زل زد  
... حالا می فهمم این صدا همون صداییه که امید  
من اکامم یا بهتره بگم امید-  
اشکام بند نمی امد  
کیارش سرش رو پایین انداخت  
بغضم بدجوری دردآور بود  
من امیدم کیانا همون که عاشقت کرد همون که عاشقت شد همون که به -  
خاطرت از همه چیزش که تو باشی گذشت تا بزرگ بشی اما این داداشم  
کیارش نامردی کرد یه بار توکارخانه بابات دیدت دیگه نگفت عشق داداشمه  
4سال بعد امد سمتت و برای همیشه از من گرفت بدجوری نامردی کرد

کیانا بدجوری  
با تعجب نگاهشون می کردم  
تا حالا نگفتی چرا کیارش خانوادش رو نشونت نمی ده؟ چرا بچت دو قلو -  
شد؟ چرا یه دفعه عوض شد  
کیارش-بسه  
من بابام قاچاقچی بود اما بابای کیارشم بود اون امد گروه منم امدم خسته -  
شدم عاشق شدم کشیدم بیرون همین شد که بابات بد شد فکر کرد با  
دشمناشم نبودم اما با کار کیارش برادرم شدم  
کیارش-بسه  
چی بسه؟! عشق دزدیت؟ نامردیت؟ نابردیت؟-  
چرا؟! کیارش چرا؟-  
دوستت داشتیم کیانا دوستت دارم-  
بلند بلند گریه کردم  
امید به سمتم امد و بغلم کرد

در رو باز کرد و با هم وارد شدیم اتاق تاریک بود  
... لامپ رو روشن کرد با تعجب به روبروم نگاه کردم کیارشم  
چشم هام رو بستم تا نبینم تا اشکم در نیاد تا سر قولم باشم اما سخته  
خیلی سخته شوهرت روی صندلی بسته باشن زخمی باشه خون ها  
خشک شده باشه و تو تظاهر کنی زنش نیستی و یه جورایی با دشمن  
هاش همکاری کنی  
من چی کار کنم خدا ... گفت بهم اعتماد کن گفت نگذاره بفهمه تویی  
!گفتم باشه ... من باید چی کار کنم کدوم کار درسته ؟  
بهترین کار اینه به حرفم عمل کنم تا جایی که ضرر برا شوهرم نداشته باشه  
... نمی دونم چرا دیگه مثل قبل دیونش نیستم اما بازم شوهرمه ... این رو  
... فقط یک زن شوهر دار می فهمه یک زن معتقد یک مادر  
سلام کیارش-

... با تعجب به مرده نگاه کردم صداس رو تغییر داد  
کیارش پوزخندی زد بالاخره چشمش به روشنایی عادت کرد یه نگاه به ما  
کرد و سرش رو پایین انداخت  
!خوش امد نمی گی؟-

برید به جهنم-  
!همون جایی که بچت رو فرستادی؟-  
خفه شو-  
شاید هم از جهنم به بهشت فرستادیش-  
خفه شو-  
این قدر ارزش داشت زندگیت با کیا که از بچت گذشتی-  
خفه شو-

دست هام شل شد تمام بدنم شل شد روی میز نشستم  
اکام گفت می تونم ازادت کنم-  
سر کیارش سریع بالا امد  
از این لطفاتون نمی خوام-  
کیانا بچه هاش به دنیا امد بدون تو چون تو کاره ای تو زندگیش نبودی جز -  
عامل بدبختیش  
خفه شو اسم زن من رو به زبونت نیار-  
مگه با مرگ پاک نمی شه اسم؟! تو مردی بدبخت زنت و همه حتی !زن؟-  
دوستات این رو می دونند پس دیکه زنت نیست یه زن ازاده با دو تا بچه که  
هنوز تو کف شوهرشه که نامردی کرد  
چی می خواد به جاش-  
حقیقت رو بگو-  
اکام همه چیز رو می دونه-  
می خواد یه بار بلند اعتراف کنی خودت قبول کنی اشتباه کردی-  
من اشتباه نکردم-  
مطمئن؟-  
اره-  
!می دونی مادر کیانا فوت کرد؟-  
کیارش به مرد نگاه کرد  
می دونی یه چیزایی شنیده که گیج شده و دیکه داره ازت متنفر می شه -  
؟ می دونی کیا می دونه زنده ای اما دیکه مهم نیس براش بدجوری تنهاس  
بدونه ازم متنفر می شه-  
پس قبول داری اشتباه کردی-  
من دوستش داشتم-  
اکام دیونش بود-  
باباش راضی نبود-  
تو نامردی کردی-  
...-  
... حیف کیاوش-  
کیارش سرش رو پایین انداخت  
دستم رو مشت کردم صدای استخون های دستم امد کیارش سریع سرش  
رو بلند کرد و به من زل زد  
اشکم در امد  
ک..ی..ا..ن..ا..-  
!تو چی کار کردی کیارش؟-  
مرده لنز هاش رو در آورد و ماسک روی صورتش رو در آورد ماسکه جوروی بود  
که اصلا مشخص نبود صورت خودش نیست  
.... من ماتم برد .... این .... این

سلام کیانا من اکامم-  
صداش شد همون صدا  
با تعجب به اکام و کیارش زل زدم  
... حالا می فهمم این صدا همون صداییه که امید  
من اکامم یا بهتره بگم امید-  
اشکام بند نمی امد  
کیارش سرش رو پایین انداخت  
بغضم بدجوری دردآور بود  
من امیدم کیانا همون که عاشقت کرد همون که عاشقت شد همون که به -  
خاطرت از همه چیزش که تو باشی گذشت تا بزرگ بشی اما این داداشم  
کیارش نامردی کرد یه بار توکارخانه بابات دیدت دیگه نگفت عشق داداشمه  
4سال بعد امد سمتت و برای همیشه از من گرفتت بدجوری نامردی کرد  
کیانا بدجوری  
با تعجب نگاهشون می کردم  
تا حالا نگفتی چرا کیارش خانوادش رو نشونت نمی ده؟ چرا بچت دو قلو -  
شد؟ چرا یه دفعه عوض شد  
کیارش-بسه  
من بابام قاچاقچی بود اما بابای کیارشم بود اون امد گروه منم امدم خسته -  
شدم عاشق شدم کشیدم بیرون همین شد که بابات بد شد فکر کرد با  
دشمناشم نبودم اما با کار کیارش برادرم شدم  
کیارش-بسه  
چی بسه؟! عشق دزدیت؟ نامردیت؟ نابردیت؟-  
چرا؟! کیارش چرا؟-  
دوستت داشتیم کیانا دوستت دارم-  
بلند بلند گریه کردم  
امید به سمتم امد و بغلم کرد  
کیارش-نه  
امید-من خیلی غیرتی بودم یادته کیانا پسرا ؟ کیانا بدجور شکستم وقتی  
... فهمیدم بچه دارید مردم کیانا با قرص اعصاب زدم  
اشک هام رو پاک کرد اما دوباره اشکام جاری شد  
.. اغوشش دیگه غریبه نبود یه اغوشش اشناای دیرین اغوش ابدیم  
چرا از بچه هام مواظبت کردی؟-  
اونا بچه های خودم هستند-  
کیارش-چی؟  
... یه شب که دل تنگی دیوانم کرد و کیارش نبود-  
از اون جا خارج شدم  
کیا-

کیانا-  
گریه می کردم و می دویدم  
از در خارج شدم و وارد اتاقم شدم ... لباس پوشیدم و دویدم  
از باغ خارج شدم  
شب شده بود فقط می دویدم  
... دلم می خواود دلم می خواود از همه جدا بشم دلم می خواود  
... قبلا دلم بغل شوهرم رو می خواست اما الان نه  
فقط می رفتم ... تند تند ... بارونی بود اما مهم نبود  
توی پارک بودم زیر یه درخت نشستم ... خدا دلم بغل می خواود بغل خودتو  
خدا بیا خدا خیلی تنهام خیلی خستم خیلی گیجم خدا اشتباه من چی بود  
خدا به خدا خستم خدا نمی تونم نمی کشم خدا کمکم ! مگه من مقصرم ؟  
کن اخ خدا  
زجه زدم  
دستی دورم حلقه شد  
از جا پدیدم  
کیا بازیچم نبودی بازیچمون کردن-  
... سرم رو روی سینش گذاشتم و گریه کردم  
مهم نیست شوهرم نامرده ... مهم نیست یه عمر دروغ گفتم و دروغ شنیدم  
مهم نیست بچم ... نه مهمه کیاوشم مهم بود خیلی مهم بود  
... امید نازم کرد درست مثل نه سال پیش اولین بار اغوشش  
بریم خونه-  
هیچی نگفتم ارومم کرد درست مثل نه سال پیش  
... از پارک خارج شدیم سوار ماشینش کردم و حرکت کرد  
سرم رو به شیشه چسباندم و اشک ریختم  
اشک بسه دوست ندارم گریه رو ببینم-  
چرا زود تر نگفتی-  
سو تفاهم بابات بود کیارش درستش کرده بود وگرنه بابات این قدر بد نبود-  
چرا بابام رو کشتی یعنی گفتی خودشو بکشه-  
من بهت نمی گم میلاد خونس همه چیز رو میگه-  
به خانه رسیدیم پیاده شدم  
وارد ساختمان شدم  
ترنم میلاد طرلان شراره شهاب ارمان همه بودند  
کیارا-بابا امید  
امید با آرامش بغلش کرد  
جون دلم عزیزم-  
ترنم-کیارش  
من امیدم-  
طرلان-یعنی چی

دو قلو هستیم-  
شراره-با کی  
امید-کیارش  
ترنم-نه  
کیاراد پیش امید رفت  
منم بگل-  
امید با آرامش بغلش کرد  
مرد من تو باید مواظب ابجیت هم باشی بغل می خوی-  
باید مٹ اون بگل باشم تا پیشش باشم مواظب باشم-  
امید با شوق بوسش کرد  
فدای پسر-  
از پله ها بالا رفتم  
ترنم-کیانا چه خبره این جا  
میلا-نرو  
به خدا برا الان بسه  
کیاراد-مامان  
از پله ها پایین ادمم به سمت امید رفتم سرم رو پایین انداختم و کیاراد رو از  
بغلش گرفتم  
با دستش چونم رو گرفت و سرم رو بالا آورد  
سرت چرا پایینه خانمی-  
معذب شدم  
سپهر-ادیتش نکن  
کیاراد رو بوسیدم  
!میلا-بگم؟  
شراره-بگو دیگه جون به لبمون کردی این جا چه خبره  
اکام و کیارش دو قلو اند اکام لقبش امیده اما کیارش گاهی از این شباهت -  
استفاده نه بهتره بگم سو استفاده می کنه اوایل اشنایتون با امید اشنا  
شدید اگه یادتون باشه منم بودم اما خودتون که می دونید جناب یاشار  
تهرانی مخالفت کرد چون پدر امید خلاف کار حرفه ای بود امید هوش بی  
نطیری داشت اما کاری به خلاف نداشت یاشار کیارش رو آورد پیش خودش  
تا عضو گروهش بشه اما اصل کاری امید بود نه کیارش خلاصه کیانا امید  
بیخیال شد گفت بزرگ تر شدی یا عشقت رفته که در این صورت هوس بوده  
.... یا تو هم بزرگ تر شدی و ازدواج می کنی اما کیارش  
طرلان-میلا  
کیارش برنامه جدید ریخت خودش رو امید جا زد تو هم عاشق امید.امید -  
گفت کاری نمی کنه داشت برنامهش جور می کرد برگرده ایران اخه بابات فکر  
می کرد خلاف کاره کیارش این جوری امید رو نشون داده بود اپید آموزش  
های بی نطیری رو تو خارج دید امید وقتی فهمید کیارش داره به هدفش می



رسهبرگشت ایران اما کیارش بی اعتنایی کرد چند بار باهاش حرف زد نصیحت کرد تهدید کرد اما جواب گو نبود تا این که امید به سیم اخر زد و خواست مدارک رو نشون بابات بده کیارش که می دونست نقشه جدید ریخت و برنامه ای که می دونید رو اجرا کرد...همون که اکام می خواد کیانا رو بکشه و گفته یا باباش یا کیانا بابات به کیارش اعتماد داشت پس خودکشی کرد و دخترش رو بهش سپرد کیارش برای امید پاپوش دوخت و برگشتنش به ایران رو به تعویق انداخت و درست وقتی کار های اکام جور شد که کار از کار گذشته بود با تعجب به امید نگاه کردم چرا همون لحظه برنگشتی پیشم همه چیز رو بگی- برگشتم-

چرا نگفتی امید- تا اومدم ایران اومدم سراغت اما از خونه بیرون نمیامدی داشتتم میومدم - پیشت که رفتی ازمایشگاه گفتم صبر کن بینم این چی بوده که مهم بوده و تو به خاطرش خونه رو رها کردی بعد مدت ها وقتی برگه آزمایش رو می خوندی من پشت سرت بودم من نمی تونستم بچه اون خائن رو مثل بچه .... خودم بزرگ کنم من نمی خواستم نامردی کیارش رو تکرار کنم من اشک هام تند تند می امد طرلان-یعنی ... یعنی من رو از اول دوست نداشتی؟ میلاد-خب کیارش گف هر کس یه نفر رو انتخاب کنه منم تو رو بهتر از بقیه بودی برام

..پس دوسم نداشتی- کار هات باعث شد علاقه مند بشم- پس چرا بهونه پیدا کردی- هدفم اول کار بود بعد جزییات اگه کیارش می فهمید زنده نمی ماندم من پر - از خطر بودم امنیت نداشتتم کافی بود شما یادتون میامد من رو تو رستوران ... دیدید نمی خواستم جونت طرلان-میلاد خیلی نامردی خیلی بدی ترنم-چه جوری با کیارش آشنا شدی میلاد-کیارش هم هوش بالایی داشت روی تک تک افرادی که می خواست مدت ها کار می کرد من به عنوان ورزشکار به باشگاهی که می رفت رفتم و با صحبت با خودش و بقیه و دیدن قدرتم از من دعوت کرد ارمان-چرا نگفتی میلاد نمی تونستم داداش- ارمان-یعنی یه عمر اشتباه خدمت کردم میلاد سرش رو پایین انداخت ارمان-بد کردی میلاد من خواستم بگم اکام نگذاشت-

اکام چرا-  
ازش بچه داشتی تو و بچت تغصیری نداشتید-  
اشک ریختم ... بقیه یا چشم هاشون اشکی بود یا تو بهت بودند  
کیارش کجاست-  
همه با این سوالم به امید زل زدن  
نمی دونم-  
امید برام پیداش کن-  
کیانا-  
لطفاً-  
اون داداشمه من نمی خوام مثل اون-  
من نمی خوام ازش بگذرم-  
جلو امد کیاراد رو از بغلم گرفت و هر دو بچه رو بغل میلاد داد  
با هم حرف می زنیم بعد تصمیم بگیر-  
اون زندگیم رو جهنم کرد-  
عشق من رو گرفت ازش بچه آورد به من نارو زد ولی-  
ولی نداره بابام به خاطر اون کثافت خودش رو کشت مامانم دق کرد بچم -  
عشقم زندگیم وای یه عمر دروغ گفت نمی بخشمش  
... با دست هاش بازوم رو گرفت ... نرم و اهسته  
ناخوداگاه یاد قرمزی دستم به خاطر فشار زیاد دست هاش افتادم لبخندی زد  
هنوز یادته؟-  
تک تک ثانیه های با تو رو یادمه-  
یاد سوتی دکتر و بالا تنه برهنه دیدنم توسط امید افتادم ... سرم رو پایین  
انداختم  
در اغوشم کشید  
اون اگه زنده باشه و تو رو نداشته باشه روزی صد بار می میره-  
سرم رو سمت گوشش بردم و یواش زمزمه کردم  
امید زشته-  
سال دور بودم ازت کیانا تو فکر می کردی هستم هیچ وقت درکم 9-  
نخواهی کرد  
پس هر جور راحتی ابروم رو ببر-  
چشم-  
لب هاش رو روی لب هام گذاشت بوسه کوتاهی زد  
منگ و هنگ نگاهش کردم همه بلند زدند زیر خنده  
این دومین بار بود؟-  
سومی پس چه طور بچه ها مال من هستن-  
من اهسته گفتم ولی اون بلند  
محکم زدم تو بازوش و خودم رو ازش جدا کردم  
همه خندیدند هرچند تظاهری ... اما خودشون رو بی خیال نشان دادند انگار

... نه انگار اتفاقی افتاده  
کاش واقعا همین بود کاش کیارش اه لعنتی

زیور-شام حاضره  
همه به سمت سالن غذاخوری رفتیم  
امید بچه ها رو بغل کرد  
کیارا رو ازش گرفتم  
خجالتی نباش وگرنه تا اخر عمرت باید همیشه از خجالت سرخ باشی-  
!چرا؟-

می خوام تلافی این 9 سال رو کنم-  
کی گفته که قراره با هم باشیم-  
وایساد اخم هاش کامل تو هم بود ... چه قدر امید با کیارش فرق داره ... از  
لای دندون هاش غرید  
حتی فکر این که نباشی رو هم از سرت بیرون کن-  
نمی شه دروغ گفت من عاشق این امید مستبد زور گو و غیرتی هستم  
لبخندی زدم  
کی می خواد جلوی من رو بگیره-  
کیا-

بلند خندیدم  
در موردش فکر می کنم اما قول نمی دم-  
به بقیه رسیدیم امید دیگه نتونست حرفی بزنه یر میز شام نشستیم همه  
غذا خوردیم به بچه ها هم غذا دادم و بیرون آمدیم  
وقت خواب بچه هاست کیارا رو تو بغلم گرفتم و تکان دادم خب با کیاراد چه  
مثل قبلا دیگه امدم کیاراد رو از امید بگیرم دیدم راحت گرفتتش خوبه !کنم ؟  
ولش کن تو بغل باباش  
... از این که امید بابای بچه هامه ته دلم یه جوری شد حس لذت و خوشی  
کیارا خوابید آرام بلند شدم و به طبقه ی بالا رفتم  
زیور-خانم خانم اتاقش اینجاست  
به جایی که اشاره کرد رفتم در رو باز کردم همه جا صورتی و سفید لبخندی  
زدم و توی تخت خواباندمش بوسیدمش و بیرون امدم  
امید داشت بالا می امد  
خواستم کیاراد رو ازش بگیرم که نگذاشت در اتاق کناری رو باز کرد  
کیاراد رو خواباند اتاق ابی سفید بود لبخندی زدم چه خوبه یکی کمکت باشه  
... کاری که کیارش هیچ وقت  
اه بهتره مقایسه نکنم وای نمی دونم  
امید-

بله-  
مرسی-  
وظیفه هس خانمی-  
کمرم رو گرفت خواست لباش رو جلو بیاره که با دستم صورتش رو گرفتم و  
اجازه ندادم  
امید لطفا نکن-  
نمی تونم-  
من الان شوهر دارم امید-  
هه-  
باز خواست صورتش رو جلو بیاره  
امید-  
من تحمل دوریت رو ندارم بخدا ندارم نمی تونم-  
من شوهر دارم تو نامحرمی درسته من مومن نیستم ولی دیگه تا رابطه با -  
نامحرم نه  
اما-  
سرم رو پایین انداختم  
باشه فردا دادگاه داری-  
برای چی-  
طلاق-  
چه زود-  
!نمی خوای؟-  
می بینمش-  
نه-  
می خوام ببینمش-  
اما-  
لطفا-  
باشه-  
مریی-  
امیدوارم فردا دیگه بهونه نداشته باشی-  
با هم پایین رفتیم  
همه در حال رفتن بودن  
بمونید حالا-  
شراره-از خونه خودت مایه بزار  
خو منم میام خونه شما تنهایی جیره-  
ترنم-خفه خفه اقا امیدو بچسب  
من رو فروختی-  
منم بفروشم امید نمی فروشه مطمئن باش با اطمینان می خره به -  
قیمت یه عمر تنهایی و کلافگیش

سرم رو پایین انداختم دیگه کیارش رو دوست ندارم اما شوهرم بود شوهرم هست اما قاتله نامرده اه لعنت به این زندگی لعنت به سرنوشت چرا برام !این قدر بد نوشت ؟  
شهاب -بچه ها خونه شروین اینا هستن من عجله دارم  
خدافظ-  
شهاب و شراره سریع رفتند  
ترنم بهم نزدیک شد  
خوبی-  
ای-  
من هنوز هنگ هستم قفلم روش-  
منم-  
می خوام بمونم-  
نه-  
طرلان رو ببرم-  
نه-  
پس خداحافظ-  
بای-  
ارمان-ابجی شرمنده من باعث شدم وارد گروه بشی  
خودت رو ناراحت نکن-  
ترنم -خدافظ  
ترنم و ارمان هم رفتند  
امید دستش رو دور گردنم حلقه کرد  
بدم نمیاد اما معذبم فهمید و لبخندش جمع شد ... من رو به سمت خودش کشید  
نظرت در مورد اینا چیه-  
هم رو دوس دارن-  
پس حله-  
چی-  
بریم تو کارشون-  
اما-  
بیخیال به سمت اون دو تا رفت  
طرلان-می شه یه آژانس  
پریدم وسط حرفش  
دیگه چی ؟! نچ نمی شه-  
امید-تا حالا گذاشتم به مخ خودتون اما بخاری بلند نمی شه میلاد تا حالا  
برای من بود قبول اوکی الان دیگه وقتشه استین بالا بزنیم برات  
و هم زمان استین هاش رو بالا زد لبخند بی جانی زدم یه دیوانه ... درست  
... مثل خودم

میلااد-اما

من می دونم هم دیگه رو دوست دارید تا کی اما تا کی اگر بسه بابا-

طرلان سرش رو پایین انداخت  
میلااد-طرلان قراره با پوریا ازدواج کنه  
با بهت یه طرلان نگاه کردم  
طرلان-

چشم هاش رو بست  
می شه لطفا زنگ بزنی به تاکسی وگرنه خودم تنها می رم-  
از جاش بلند شد و بیرون رفت  
این طرلان دیوانه میلااد بود؟! نه این نیست این اصلش نیست  
میلااد هم بلند شد  
این ها راست بود-  
اره-

از کجا فهمیدی-

بهم گفت-

تو چی گفتی-

گفتم موفق باشی خوشبخت شی-

اون بدون تو خوشبخت نمی شه وگرنه تا حالا صبر نمی کرد بهش-  
اون از اول پوریا رو دوست داشت الانم داره بهش می رسه-  
بیرون رفتم طرلان پشت بهم ایستاده بود  
از پشت بغلش کردم  
کیانا-

چرخوندمش چشم هاش پر از اشک بود

سرش رو روی شانه هام گذاشتم و نوازشش کردم تا اروم بشه  
جریان چیه-

پوریا خواستگاری کرد گفتم نه بابا مامانم قبول نکردند من حتی پایین -  
نیومدم خودشون قرار مدار بدون حضور من گذاشتند  
اگه میلااد بیاد خواستگاری قبول می کنند-  
اون خیلی سنگ دله حتی نگفت دوستم داره-  
اما داره-

براش مهم نیستم خیلی راحت گفت موفق باشی-

تو بد بهش گفتی-

باید می گفت نکن نمی گذارم حق نداری-

تو منتظر اونی اون منتظر تو غرورتون رو بشکنید وگرنه خودتون می شکنید-  
دستپ رو به سمت صورتش بردم و اشک هاش رو پاک کردم  
بساز زندگی ایندت رو تباهش نکن کاری نکن که فردا بگی کاش-  
میلااد بیرون امد

مادمازل اجازه ی همراهیتون رو دارم-

بهت افتخار میدم-

من افتخار رو نمی خوام دوسش ندارم تازه می گفتند ازدواج کرده من -

طرلان رو می خوام

طرلان خندید

خدافظ-

سوار ماشین شدند و رفتند امید رو پشت پنجه دیدم تند وارد ساختمان

شدم و به سمت طبقه دوم رفتم

کجا-

اتاقم-

بیا پایین ببینم-

امید-

زود تند سریع-

امید-

رو حرف من حرف زن-

اما-

کیانا-

با ناراحتی از پله ها پایین ادمم وارد اتاقش شد پشت سرش وارد شدم

در اتاقش رو بست

چونم رو گرفت و سرم رو بالا آورد

بغض نکن خانمی من دوریت رو تحمل نمی تونم کنم پیش خودم می -

خوابی رو یه تخت خواب اما کاریت ندارم تو جدا منم جدا فقط کنارم باش

اما-

هیس اینم نمی تونی-

برم لباسم رو عوض کنم-

تو کمد همین جا هست-

در کمد ها رو باز کردم و قسمت لباس خواب زنانه رو پیدا کردم

وا اینا که یکی از یکی وضعشون خراب تره

امید من اینا رو نمی پوشم-

مشکل من نیست-

بیخیال در کمدش رو باز کرد و شلوارکش رو برداشت

پیراهنش رو در آورد

پوشیده ترین لباس خواب رو برداشتم

یه لباس خواب مشککی که بلندیش تا روی ران بود و چین چینی بود یقه ی

هشتی و روی کمرش هم تور توری بود

برگشتم امید روی صندلی نشسته بود بالا تنه لخت بود و شلوارکش پاش

!بود این به این زودی لباسش رو عوض کرد ؟

با لبخند خاصی حرکات من رو زیر نظر داشت

بیرون لطفا-  
اخه من که تو رو لخت دیدم کار هامم که باهات کردم از چی می ترسی -  
دیگه  
از چیزی نمی ترسم-  
پس نمی رم بیرون-  
امید برو-  
نه-  
به سمتش رفتم بازوش رو گرفتم ماهیچه هاش حس خاصی بهم داد سریع  
دستم رو برداشتم  
بلند خندید  
اخه تو که با گرفتن دستم نمی تونی خودت رو کنترل کنی چه جور می -  
خوای تا چند ماه تحمل کنی نزدیکی در عین نبود رابطه  
حالا-  
بیرون رفت سریع لباسم رو عوض کردم چون یقش باز بود پریدم تو تخت پتو  
رو کامل روی خودم انداختم  
وای فردا کیارش چه کنم چه می کنم ..اون قدر خسته بودم که دیگه چیزی  
نفهمیدم  
چشم هام رو باز کردم  
دستی روی شکمم حلقه بود پتو کنار افتاده بود  
محکم زدم تو شکمش  
اخ-  
بی شور-  
صحت بخیر عزیزمه دیگه-  
بی شور کینافت-  
مرسی-  
ولم کن پاشم کار دارم-  
چی کار داری که از من مهم تره-  
مرض دادگاه-  
خب مهم نیس بخواب-  
امید-  
با اخم دست هاش رو باز کرد  
سریع از تخت پایین رفتم

کی حوصله چشم چرانی امید رو داره هرچند دیگه چیزی نمانده که ندیده  
باشه ولی خب بازم نامحرمیم  
از داخل کمد یه مانتو و شلوار برداشتم و رفتم دست شویی



مانتو رو اویزان کردم رست و صورتم رو شستم مسواک زدم لباس هام رو پوشیدم و بیرون امدم  
بیخیال رفتم جلوی آینه بازم لباسام سیاه  
دستی دور کمرم حلقه شد  
سیاه نبوش -  
مامانم -

نچ -  
امید -  
یه بار حرف گوش بده -  
از داخل کمد یه مانتو ابی با شال و شلوار سفید بیرون کشید  
من میرم حمام اینا رو می پوشی آرایش هم می کنی شیک و تر و تمیز -  
وگرنه نمی برمت  
اما -  
تند -

به سمت حمام رفت نگاهی به لباس های داخل دستم کردم یه حس خاص  
داشتم خیلی خاص لیخندی زدم که تبدیل به پوزخند شد  
صدای اب امد سریع لباس هام رو عوض کردم چشمم به در باز کمد امید  
افتاد حولش رو نبرده دیوانه حولش رو برداشتم یه پیراهن سفید با کت و  
شلوار مشکی اسپرت برآش کنار گذاشتم  
نگاه اینه کردم چه قدر خستم از این کیانا  
کرم رو برداشتم و صورتم رو کرم زدم خط چشم خیلی خوشکلی کشیدم  
ابرو هام رو مداد کشیدم لب هام رو رژ لب صورتی زدم پوزخندی زدم کیارش  
دوست داشت پاکش کردم و رژ لب تیره رنگم رو زدم ریمل کشیدم بیخیال رژ  
گونه صورتم خودش قرمز می شه  
صدای در حمام امد سریع حوله رو برداشتم و جلوی در گرفتم چشم هام رو  
بستم حوله رو پوشیدم و لب هاش رو روی پیشانیم گذاشتم و آرام بوسیدم  
لیخند زد و چشم هام رو باز کردم  
مرسی خانمی -  
خواهش -

خوشم شدی -  
سرم رو پایین انداختم سمت لباس هاش رفت  
امید مدارکم -  
پیش وکیله -  
پایین منتظرتم -  
از اتاق خارج شدم و پیش بچه ها رفتم هر دو داشتن از سر میلاد بالا می  
رفتند  
سلام -  
سریع ایستاد

سلام کیانا-  
کناری نشستم بچه ها به سمتم آمدند باذوق نگاه گاگله کردنشون کردم  
.. کی همیشه بلد بشند راه برن خدا  
کیاراد به کنار مبلم آمد خودش رو بالا کشید دستش رو برداشت و اروم اروم  
قدم برداشت خواست بخوره زمین که گرفتمش  
وای کیاراد عزیز دلم کاش یه ارزو دیگه می گرفتم مرسی عشقم-  
شروع به بوسیدنش کردم و بغلش کردم  
کیارا-مامان من  
با خوشی بغلش کردم  
اول روزم که خوب بود باقیشم امیدوارم خوب باشه  
طرلان-صبح بخیر  
با تعجب به طرلان نگاه کردم  
... تو-  
با میلاد آمد-  
با لبخند بهشون نگاه کردم  
فکراتون رو کردید؟-  
طرلان-تو در قلب من جای داری و خدا درقلب تو ! تازه فهمیدم ... راز نزدیک تر  
شدنم را به خدا را  
لبخندی زدم اهی کشیدم بچه ها رو کنار گذاشتم  
بریم-  
طرلان نگران نگاهم کرد  
لبخندی زدم هر چند مردد بودم خودم  
ترنم گفت بگم نگرانته شرمنده نتونست بیاد-  
حق داره نیاد ارمان رفیق کیارش بود  
چیزی نگفتم  
خداحافظ-  
پشت سر امید از در خارج شدم سوار ماشین شدم و چشم هام رو بستم  
هنوز دوسش دارم؟! نمی دونم نمی دونم نمی دونم خب یه عمر باهات  
زندگی کردم سخته سخته خیلی خیلی سخته اما نه اون بچشم رو کشت  
بابام رو کشت مامانم رو دق داد من رو صد بار کشت از اولم دوسش نداشتم  
من عاشق امید شدم نه کیارش از اولش هم نامردی کرد از اولش هم دروغ  
اشکام جاری بود و بهترین چیز سکوت امید بود  
وای خط چشمم ماشین ایستاد چشم هام رو باز کردم  
سیاه شدم؟-  
ضد اب خریدم نفس-  
لبخندی زدم حواسش به کوچک ترین چیز ها هم هست  
اشک هام رو پاک کردم  
پیاده شدیم

دادگاه بودیم بیخیال قدم برداشتم  
امید دنبالم امد  
کجا بریم-  
بدو وکیل اس داد منتظر ما هستن-  
راه رو نشون داد و با هم وارد شدیم  
امید رو دیدم سست شدم بدنم لرزید قلبم نلرزید از خشم از نفرت  
کیانا-  
سرم رو پایین نگرفتم سرم رو بالا گرفتم من اشتباه نکردم  
روی صندلی نشستم  
اقا- شما در خواست طلاق دادید  
بله-  
به چه علت-  
ایشون خودشون رو جای داداشش زد-  
می شه بیش تر توضیح بدید-  
من عاشق داداشش شدم خودش رو جای داداش زد و با من ازدواج کرد-  
مگه می شه-  
دو قلو بودن-  
برای این حرفتون شاهد هم دارید-  
بله دوستانم و دوست هاش-  
خب اقای کیارش رستمی نظر شما چیه-  
چه نظری می تونه داشته باشه-  
من زنم رو طلاق نمی دم-  
با خشم نگاهش کردم  
من زنم رو دوست دارم-  
خیلی پرویی-  
برادرم با یه حرف هایی گولش زده-  
چرت نگو-  
خانم لطفا سکوت اقا مدرکی داری-  
من باید با زنم تنها صحبت کنم اصلا چرا زن من خونه ی داداشمه از کجا -  
معلوم با هم نباشن حکمش سنگساره دیگه  
!با دهان باز نگاهش کردم این موجود نفرت انگیز شوهر منه ؟  
شوهرم هشت ماهی هست نه بیش تر یک سال و خورده ای هست با -  
من رابطه ای نداشته  
این دلیل خیانت نیست-  
خیانت نکردم-  
ثابت کن-  
تو ثابت کن خیانت کردم-

دیشب تو بغل داداشم بودی-  
خفه شو-  
بچه هات برا من نیستند-  
با خشم از جا بلند شدم  
خفه شو-  
ازمایش بده-  
از خشم نی لرزیدم  
تو چشم هاش زل زدم  
ازت متنفرم با تمام وجودم ازت متنفرم کثافت-  
رو کردم به اقاچه  
من حاضرم بی گناه سنگسار بشم اما حتی یه ثانیه هم این مرد رو نبینم -  
اون قاتل بچمه اون نابودگر زندگیمه اون یه قاتله  
با عجله خارج شدم از در خارج شدم  
اشک می ریختم  
این کیارش بود من برای این از همه چیزم گذشتم این مرد رو من نمی  
شناسم این اونی نیست که یه عمر باهاش زندگی کردم نه نه نه نه  
تمام عصبانیتم رو با یه مشتی بی نهایت محکم به دیوار خالی کردم کمی از  
گچ دیوار کنده شد همه با تعجب نگاهم می کردند  
کم کم خون بیرون جهید  
درد رو با تمام وجودم حس کردم  
کیا چه کاریه دیوانه-  
سریع از کیفم دستمالی بیرون آورد و دستم رو بست اما دستمال بعد پنج  
دقیقه پر از خون شد  
دست چپم رو گرفت و با عجله به سمت خارج رفت و من رو همراه خودش  
کشید  
به ماشینش رسیدیم  
من رو سوار ماشینش کرد و خودش هم سوار شد و با سرعت رانندگی می  
کرد گوشیش زنگ خورد جواب داد  
نه ... من دارم میرم بیمارستانی درمانگاهی دست کیانا داغون شده ...بله -  
مفصله خودت یه کاریش کن ... اه گندش بزنی ... غلط کرده پسره بقیش ...  
با خودت بین اون جریان رو هزار بدا مرخله اخر ... خدافظ  
گوشی رو قطع کرد  
اون حرفا رو چرا تو دادگاه گفتی-  
حقیقت بود-  
اگه اثباتش نکنی می تونه بگه دیوانه ای بچه هام رو بده و وقتی بچه ها -  
مال خودش نباشند  
سنگسار-  
چرا نگذاشتی وکیل حرف بزنه احمق-

جلوی اولین درمانگاه ایستاد

امید درمانگاه لازم نیست-

من مثل اقا کیارشتون پزشکی بلد نیستم من از اول اهل کارا بابام نبودم -  
که بخوام یاد بگیرم من عشق کامپیوتر بودم رفتم سمت علاقم پس خفه شو  
و راه بیافت اخه عصبانی هستی خودت گند زدی بمون درستش کن این بچه  
بازیا چیه

از ماشین پیاده شدیم و وارد درمانگاه شدیم

برام شست و شوش دادن و بستنش

دکتر-به خاطر خون از دست رفته جگر بهش بدید

امید-چشم

دختر عجب زور بازویی داری تو مطمئن هستی خودت زدی به دیوار-

اره-

دلم برا شوهرت می سوزه-

لبخندی زدم البته بیش تر پوز خند بود

از در مانگاه بیرون آمدیم

امید-

جانم-

می خوای چی کار کنی-

من هر کاری هم کنم بازم سنگ دل نمی شم کیا-

خب-

اون داداشمه-

خب-

اول باهات حرف می زنم شاید قبول کنه-

خودت رو کوچیک نکن-

اما-

من باهات حرف می زنم این جورى بهتره-

نه-

باید حرف بزوم-

گوشیم رو بهم داد

شمارش رو گرفتم تنها حسی که برام گذاشتی نرفته کیارش

به به کیانا خانمه متنفر-

علیک-

کارت-

باید رو در رو باهات صحبت کنم-

من حرفام رو زدم خواستی شب ادرس بدم خونه من باش بی توله هات تا -

کی برا داشتنت نقش بازی کنم مهم اینه دختر بودی با من ازدواج کردی مهم

اینه الان یا با من می مونی یا سنگسار

فصل اخر :حکم لازم

خیلی پستی-  
انتخاب با خودته-  
نمی خوام مدارکی که نباید رو رو کنم-  
هه تهدید می کنی-  
کیارش-  
جون-  
چرا؟-  
خب خوشکل بودی-  
اهمین؟-  
بر عکس بقیه مغرور بودی نمی چسبیدی به ادم و امید دوستت داشت-  
طلاق می دی یا مدارک رو کنم-  
کلفتم و وسیله شبام می شی یا شکایت کنم-  
!تو کیارشی؟-  
مدت طولانی امید بودم بسه می خوام خودم باشم اره من کیارشم-  
گوشی رو قطع کردم  
... انتقامم رو می گیرم قسم می خورم  
چی شد-  
فردا من نمیام اما وکالت تام می دم به وکیل-  
خب-  
همه چیز رو رو کنید که قاتله که بچم رو کشت که بابام رو کشت-  
گروه از هم می پاشه-  
دیگه حالم از همه چیز بهم می خوره بدرک چند تا فرد مورد اعتماد پیدا کن -  
آموزش بده گروه رو به اونا بسپر  
!مطمئن هستی؟-  
اره فقط من باید یه ماموریت انجام بدم و بکشم کنار-  
الان نه-  
می دونم-  
... به خانه رفتیم بیخیال همه چیز شدم  
چه راحت تفسیر و تحلیل چندین ساله ادما در ذهنت در مدت چند ساعت  
عوض می شه

\*\*\*\*

(ماه بعد 6)

روز نامه رو باز کردم پوزخند زدم  
اقای کیارش رستمی به علت تصادف شدید در گذشت وی به علت مصرف  
بیش از حد الکل توانایی رانندگی و هوشیاری خود را از دست داد و دار فانی  
را وداع گفت  
پوز خندی زدم  
الان وقتشه که سیاه هام رو در بیارم ماشین رو حرکت دادم

تلفنم رو بر داشتم

جونم-

من رفتم ارایشگاه ماشین رو میدم ترنم و شراره پاشو تنبل-

بی شعور چرا بیدارم نکردی-

چون این جولی خعلی بهتله-

دیوانه-

من خاصم-

اون که بعله-

جلوی ارایشگاه ایستادم

طرلان هم میلاد آوردش-

از بس بی شعوری-

مرسی عشقم-

وای امشب دیگه بهت می رسم-

عشقم-

به لبات تشنم-

بی ادب کثافت-

تو اول صبحی عشقم عشقم می کنی ادم هوایی می شه-

دیوانه-

عشق است و دیوانگی-

از دیوانگی بهتر پاسور بازیه-

وای بچه هام تو عروسی مامان باباشون هستند-

برای گروه چه کردی-

آموزش هاشون تمام شد-

عالیه-

خدافظ-

خافظ-

گوشی رو قطع کردم از ماشین پیاده شدم و پریدم تو بغل طرلان

دو تا عروسی با هم کیانا کی فکرش رو می کرد-

خوش حالم-

من بیش تر-

وارد ارایشگاه شدیم روی صندلی نشستم و ارایشگر شروع به کار کرد

چشم هام رو بستم

اتفاقات این مدت و خصوصا دیشب جلو چشم هام رژه می رفت با رها آشنا

شدم در واقع اون آشنا شد خلافاکار بود اما نه مثل این ها کثیف بیش تر

هیجان دوست داره تا خلاف مهمونی راه انداخته بود شمیم هم داخل این

نهمونی بود شمیم یه دختر بود که برای حفظ امنیتش تیپ پسرینه می زد و

بهش می گفتند شهاب دوست داشت از گروه بیاد بیرون اما نمی تونست

برای همین با رها آشناس کردم به رها گفتم کیارش رو مست مست کنه

رها واقعا زیبا و لوند هست اما زیادی خشنه که این خوبه اگه نبود پسرا بد جوری به بازی می گرفتنش شمیم هم خوشمله اما تیپ پسر می زنه نمی شه شمیم به عنوان شهاب با کیارش دوست شد و به مهمونی رها بردش واقعا مدیون این دو نفرم

و بعد از مهمونی با یه جلوش پیچیدن و از بغل ساکورتش کردن کنار دره کارش تمام شد کارت تمامه خانمی-

چشم هام رو باز کردم دقیق با تمام شدن شلوغی ذهنم کارم هم تمام شد با تعجب به قیافم زل زدم ابرو هام شیطونی شده بود چشم هام به طرز بسیار خوشکلی ارایش شده بود لب هام سرخ گونه هام برجسته و موهای طلاایم به صورت تیکه تیکه پایین می آمدند و خیلی خیلی زیبا بود واقعا خوشکل شده بودم محو خودم بودم

هر چی به امید گفتم لباس عروس نپوشم گوش نداد لباس عروسم یه لباس دکلته ی تنگ بود که پایینش دو متر روی زمین بود و از ران گشاد می شد و خیلی شیک بود

به اتاق مخصوص رفتم منتظر ایستادم از خودم مطمئن بودم امید وارد شد برگشتم خشکش زد و هیچ حرکتی نکرد

فیلم بردار-کلیپتون بهترین کلیپ عروسی می شه از چند ماه پیش در تدارکش بودیم عالیه صحنه ها عالی و طبیعی این ها جدا جدا فیلم عروسی هم جدا

فیلم رو گرفت و بیرون رفت  
!خوبی ؟-

از بهت در امد  
امید-

جانم-

حکم لازم تک دل رو زمین انداختم با یه ورق هفت دستت رو گرفتم مهم - نیست که با دو لوی خشت بریدن دلمو مهم این بازیه این حکم و این لازم لازم بودنت هست و بودنم

لب هاش رو روی لب هام گذاشت

... عروس خانم پاسور باز خاص خودمی تو-

... پایان